

ترجمه

رسالة بديعة

در تفسیر آیه

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ

بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

در سہای استدلالی و حلی در جہاد و دولت و حکومت زن

مجموعہ تفسیری روانی و فہمی و علمی اجتماعی

و حاوی بحثی از ولایت فقیہ

حضرت علامہ آیہ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی

قدس سرہ

ترجمہ : توسط چند تن از فضلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه

رسالة بديعة

در تفسیر آیه

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى الْأَرْضِ
بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

در سهای استدلالی و عملی در جهاد و دولت و حکومت زن

مجموعه تفسیری روایی و فقهی و علمی اجتماعی

و حاوی بحثی از ولایت فقیه

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس سره الزکیه

ترجمه: توسط خدتن از هشتاد

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .

ترجمه رساله بدیعه در تفسیر آیه الرجال قوامون ... / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی؛ ترجمه توسط چند تن از فضلا . . مشهد : علامه طباطبائی، ۱۴۱۸ ق .

... ص . . . (دوره علوم و معارف اسلام؛ ۵)

طبع قبلی در طهران توسط انتشارات حکمت در سنه ۱۴۰۴ ق .

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱ . تفاسیر . (سوره نساء ، آیه الرجال قوامون ...)

۲ . زنان در

اسلام . ۳ . ولایت فقیه . الف . عنوان . ب . عنوان :

رساله بدیعه . ج . فروست .

۲۹۷/۱۸

BP۱۰۲/۱۳

دوره علوم و معارف اسلام (۵)

ترجمه رساله بدیعه

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع دوم : شعبان المعظم ۱۴۱۸ هجری قمری

تعداد : ۵۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر : انتشارات علامه طباطبائی ، مشهد مقدس ، صندوق پستی ۶۱۴۹ - ۹۱۳۷۵

قیمت : ۴۶۰ تومان

ISBN 964 - 6533 - 66 - 3

شابک ۹۶۴ - ۶۵۳۳ - ۶۶ - ۳

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام» از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

فهرست

صفحه	عنوان
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۹	سبب تألیف این رساله

مرحله اول

بحث کلی در فلسفه حقوق زن و مرد به طور عام

(۲۳ - ۴۱)

شامل پنج جهت:

	جهت اول؛ نظام عالم با تمام کثرات آن نظامی است واحد، پیوسته و براساس حق
۲۵	
۲۷	جهت دوم؛ نظام عالم، نظامی است جهت دار و هدایت شده
۳۰	جهت سوم؛ در نظام عالم از حق هیچ موجودی فروگذار نمی شود
۳۴	جهت چهارم؛ اختلاف قوای ظاهری و باطنی زن و مرد
۳۸	جهت پنجم؛ تفکیک اعتبارهای طبیعی، اجتماعی و سلوکی در زن و مرد

مرحله دوم:

ادله شرعی فقهی پیرامون موقعیت زن

در زمینه جهاد و قضاوت و حکومت

(۲۲۷ - ۴۳)

شامل چهار فصل:

فصل اول

بحث در آیه:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵۰	گفتار مفسرین در مورد آیه
۷۲	نظر علامه طباطبائی راجع به آیه
۷۶	نکات تحقیقی راجع به آیه

فصل دوم

بحث در آیه

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ

عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

۸۹	وجوه تمایز زن از مرد
۲۹	معنای تساوی حقوقی زن و مرد
۹۷	در سقوط جهاد ابتدائی از زن
۹۹	جهاد زن از نظر فقهاء
۱۰۲	اقسام جهاد در کلام کاشف الغطاء
۱۰۷	استقراء اقسام جهاد توسط مؤلف
۱۲۰	حدود شرکت زنان در جهاد

فصل سوم

نظر فقهاء

	در عدم جواز تصدی مناصب حکومت و قضاوت برای زن
	ذکر اجماع فقهاء در عدم جواز تصدی مناصب حکومت و قضاوت برای زن
۱۲۷	
۱۳۲	دلالت سیره مسلمین بر عدم جواز
	بحث در مسئله ولایت به عنوان مقدمه بررسی روایات در باب قضاوت و حکومت
۱۳۵	
۱۳۶	آیات قرآن کریم دال بر ولایت کلیه امام معصوم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۴۵	روایاتی که دلالت دارند مقام حکومت اختصاص بدمعصومین علیهم السلام داد
۱۴۷	روایات دالّ بر ولایت فقیه
۱۵۴	ولایت فقیه در نهج البلاغه
۱۸۲	نتیجه گیری از مقدمات گذشته

فصل چهارم

روایات

در عدم تصدّی زن قضاوت و حکومت و افتاء را

در عدم جواز ورود زنان به مجلس شورا

بحث اجمالی در ماهیت و جایگاه مجلس شورایی از نظر فلسفه

اجتماعی اسلام ۲۱۴

تکیه امیرالمومنین و صحابه در توبیخ عایشه بر این بود که چون

زن است نباید خروج کند ۲۱۹

قرآن کریم اصل استوار است ۲۲۶

مُوالِيز

رِسَالَةُ بَدِيعَةٍ

فِي تَفْسِيرِ آيَةِ الرِّجَالِ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ
بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

رِسَالَةُ اسْتِدْلَالِ الْخَلِيفَةِ فِي جِهَادِ وَقْضَاءِ وَ

حُكُومَةِ الْمَنَّةِ

مَجْمُوعَةُ تَفْسِيرِيَّةٍ رِوَايِيَّةٍ فَصْهِيَّةٍ عِلْمِيَّةٍ اجْتِمَاعِيَّةٍ

وَفِيهَا بَحْثٌ عَنِ الْوَالِيَةِ الْفَقِيهِ

لِأَقَلِّ خِدْمَةِ الْعِلْمِ وَالْدِينِ

السَّيِّدِ مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ الْكَلْبَلَانِيِّ

عَفْوًا مِنْ جَرِيمَتِهِ

توجه :

کلیهٔ پاورقی‌های کتاب متعلق
به مؤلف محترم کتاب است
مگر پاورقی‌هایی که با امضاء
(مترجم) مشخص شده باشد

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بهترین ستایش و نیایش از آن خداوندی است که کاخ عالم وجود را بر اساس اتقان و استحکام برافراشت؛ و عالم ملک و ملکوت و خلق و امر را متین و استوار بیافرید؛ و به هر موجودی از موجودات هر عالم، تا برسد به هر ذره‌ای از ذرات این عالم، آنچه طبق مصلحت و حکمت بود عنایت کرد؛ و آن را در پیمودن راه کمال و حرکت به سوی هدف و موطن اصلی در تکاپو و حرکت آورد.

و از میان همه آفریده شدگان، انسان را به نِعْمَتِ خِلاَفَتِ مُنْتَعَمٍ و به خِلْعَتِ عِلْمِ مُخْتَلَعِ فرمود؛ مردوزن را مجهّز به جهازِ مناسبِ طَبَقِ این طریق نمود؛ و هر یک را به قوای و استعداد لازم و آلات و اسباب مورد نیاز آنان مهتّد ساخت. تا هر یک از این دو صنف، تمام استعدادهای خود را به مقام فعلیت در آورند؛ و به کمال خود نائل آیند.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^(۱).

و شایسته ترین درود و سلام از آن پیامبران و دستگیران راه هدایت بشری است؛ که با کد و تعب و جدّ و جهد، این قافله عقب مانده، و انسان بسیط و سازج را در تحت تعلیم و تربیت الهیّه خود در آوردند؛

۱ - آیه ۱۴ از سوره ۲۳ مؤمنون: پس بلند مرتبه و مقدّس است خداوند

که از میان همه آفرینندگان، اوفقاً مورد پسند و اختیار است.

مقدمه مؤلف

خاصه حضرت پیامبر آخر الزمان مُحَمَّدٍ مُصْطَفَى ﷺ که در این راه ، بارش از همه گران تر، و تعهدش بیشتر، و سعه اش افزون تر بود؛ برای تنزیل قرآن در این عالم، گویا به گفتار مَسَا أَوْ ذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَسَا أَوْ ذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَسَا أَوْ ذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَسَا (۱) گردید.

و از جانب خداوند به وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۲ رحمت محضه و خیر مطلقه تمامی جهانیان قرار گرفت؛ و به خطاب: طَهَ مَا أَفْرَزْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۳). مخاطب شد.

و عالی ترین تحیت و اکرام بر یگانه تربیت شده دسترنج او، باب مدینه علم و شهردانش، و بر فرازنده پرچم حمد و لیاوی توحید؛ برادر و خلیفه، و وصی بلا فصل و حامل ولایت او: حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام باد که برای أداء تبلیغ تأویل قرآن از پای نشست تا فرقی در محراب عبادت بشکست.

و بر یازده اولاد أمجادش، خاصه صاحب مقام ولایت کبری، امام زمان حَجَّابِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ارواحنا له الفداء، که پیوسته پاسدار دین، و نگهبان شریعت سید المرسلین بوده هستند؛ و از دو سوی مُلْك و ملکوت، و تکوین و تشریح، نفوس ناطقه انسانیّه را در صراط

- ۱- حدیث نبوی است که: هیچ پیغمبری هیچگاه بقدری که من مورد آزار و اذیت واقع شدم؛ مورد آزار و اذیت واقع نشده است.
- ۲- آیه ۱۰۸، از سوره ۲۱ انبیاء: و ما نفرستادیم تو را مگر بجهت رحمت برای تمام جهانیان.
- ۳- آیه ۱، از سوره ۲۰ طه: ای پیغمبر ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا اینکه برای هدایت مردم خود را بدرنج و تعب بیفکنی؟

مقدمه مؤلف

مستقیم به سوی کمال خود رهبری می کنند؛ و بیانیات ساطعه و ارشادات کامله خود، که بر اساس میزان حق، و حقی میزان است، و بر محور عقل استوار، و بر مرکز واقعیت و حقیقت متکی است، آنچه را که لازمه هدایت و سلامت انسان، از امراض روحی و جسمی، ظاهری و باطنی بوده، بیان کرده و چون طبیب دوار به علم خود، دچار هیچ گونه خطا و اشتباهی نمی گردند. **فَلَيْلَهُ دَرَهُمْ وَعَلَيْهِ أَجْرُهُمْ.**

باری چون وظیفه هر فرد مسلمان است که در تشیید مبانی و تحکیم اساس حکومت اسلام ساعی و کوشا باشد؛ و به قدر وسع در تقویت ارکان دولت اسلام جتد و جهد نماید؛ و در از بین بردن نقاط ضعف نیز هیچ گونه دریغ نکند؛ این حقیر از نیمه شوال تایست و دوم ذوالقعدة بکهنز اروس یصد و نود و نه هجریه قمریه رساله ای به نام رساله بدیعه در تفسیر آیه: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** جِما فضل الله بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ جِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ تألیف کردم، که به صورت کتابی استدلالی، و در موضوع جهاد و حکومت و قضاوت زنان است و بطور استطرادی در آن بحثی نیز از ولایت فقیه به میان آمده است.

این نوشته چون بر اساس مطالب فقهی اجتهادی تحریر شده

۱- اقتباس است از فرمایش امیرالمؤمنین **عليه السلام** که در وصف رسول اکرم **صلى الله عليه وآله** در خطبه ۱۰۶ فرموده اند: **طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِئَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِيَهُ** پیغمبر اکرم طیبی است که در علم خود استاد ماهر و حادثی ذی بصیرتی است که برای برانداختن زخمها و نابود کردن ماده فساد، میل های برکننده زخم را خوب داغ می کند و بر موضع می نهد و سپس بر روی آن بهترین مرهم ها می گذارد و محکم می کند.

مقدمه مؤلف

است، و بر طریق اصطلاحات علمی و بحث تأم و بررسی کامل، در جهات تفسیری و روایتی و مسائل عقلی و اجتماعی و شهرت و سیره و غیره اتدوین یافته، و کاملاً برسبک و اسلوب کتب استدلالیه فقهیه است؛ و طبعاً اینگونه کتب علمیه از فقهاء اسلام تا کنون به زبان عربی بوده است و بالاخص باید در مجامع علمی و حوزه‌های علمیه مورد بحث طلاب ارجمند قرار گیرد؛ و نیز به جهات دیگری به زبان عربی نوشته شد و به همان صورت با خط خود حقیر طبع و منتشر گردید.

بسیاری از رجال علم، از اخوان روحانی و اخیلاء ایمانی اظهار نمودند که: چه خوب بود این کتاب به زبان فارسی نوشته می‌شد؛ و با حذف اصطلاحات علمی و افزون مقداری دیگر از شواهد تاریخی و اجتماعی در دسترس برادران و خواهران عزیز پارسی زبان قرار می‌گرفت.

و بسیاری دیگر نیز تأکید در سرعت بر ترجمه آن به همان صورت نمودند؛ و ضرورت انتشار آن را برای عموم متذکر شدند.

و چون این حقیر نه حال و حوصله ترجمه آن را داشتم، و نه مجال تحریر آن را ثانیاً به زبان فارسی، و از طرفی نیز نمی‌خواستم مختصر تغییری در مطالب آن داده شود، لهذا ناشر محترم به صلاحدید خود ترجمه کتاب را به یکی از آقایان واگذار نمود که بنا به خواست ایشان از ذکر نامشان خودداری می‌شود؛ و پس از مدتی ترجمه آن را ارائه داد. برای تدقیق و بررسی بیشتری در تطبیق ترجمه بامتن؛ و روان تر بودن عباراتی که در بسیاری از جاها بطور تحت اللفظی به پارسی برگردانده شده بود،

مقدمه مؤلف

و کاملاً مفید معنای متن نبود، این ترجمه در چهارنوبت دیگر توسط چهار نفر از اهل فضل و دانش و امین در نقل، مورد نظر و باز بینی قرار قرار گرفت؛ و تنقیحات و تصحیحاتی به عمل آمد.

و در این اوان، آخرین بازبینی شده آنرا نزد حقیر آوردند، و با کثرت مشاغل و شواغل علمی که از هر سو متراکم بود؛ خداوند منان توفیق داد که یکبار از ابتداء تا انتهای آنرا مطالعه و پس از مختصر تغییری آنرا کامل و آماده برای طبع و مطالعه یافتم.

از مترجم محترم و نیز از دیگر دوستان اهل فضل و دانش که در کار ترجمه و تصحیح کتاب متحمل زحمات شدند و از ذکر نام خود خرسند نیستند کمال تشکر و امتنان حاصل است.

کمال شکر و سپاس سزاوار خداوند است، که چنین توفیقی عنایت فرمود، تا این رساله فرهنگی اسلامی بدین صورت مطلوب در دسترس اهل نظر و مطالعه و دقت قرار گیرد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ
هَدَانَا اللَّهُ .

مشهد مقدس رضوی، چهارم رجب ۱۴۰۳ هجریه قمریه

سید محمد حسین حسینی طهرانی

۱- آیه ۴۳، از سوره ۷ أعراف: سپاس اختصاص به خداوند دارد که اومارا بدینجا رهبری کرد؛ و اگر رهبری اونبود، هرگز مانعی توانستیم بدینجا راه یابیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
وَلَا الضَّالِّينَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که ما را از جان و احدی آفرید و از جنس وی همسرش را پدید آورد و از این جفت، مردان و زنان بسیاری را در عالم پخش کرد و پرا کند؛ و ما را از ظلمتکده حیوانی بیرون کشیده به سوی انوار الهیه رهبری فرمود؛ و منازل کمال ما را یکی پس از دیگری به پایان آورده و با ودیعه نهادن صفات الهی و نور احدی ما را به زیور انسانی بیاراست؛ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (آیه ۱۴ از سوره مؤمنون ۲۳) «پس به راستی که خداوند بهترین خلق کننده گان است».

سپس ما را به لباس تکلیف شرافت داد و با تکریم و بزرگداشت برتری و فضیلت بخشید که فرمود:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (آیه ۷۰ از سوره اسراء ۱۷).

«همانا بنی آدم را گرامی داشتیم و بر خشکی و دریا حمل نمودیم و روزی های پاک و

۱- اقتباس از آیه ۱ سوره نساء (۴): يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً.

گوارا را در اختیارشان نهادیم و بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشودیم؛ و آنچه را در زمین و آسمان است مسخر ما گردانید^۱ و خورشید و ماه دو آرز و شب و روز را برای ما به کار گرفت^۲ و همه چیز را در زمین برای ما بیافرید^۳ و از هر چه خواستیم در اختیار ما نهاد که اگر بخواهیم نعمت‌های الهی را شماره کنیم از عهده بر نخواهیم آمد، بار خدایا تو از هر جهت منزّه‌ی در حالی که انسان کفر ورز و ستم پیشه است^۴.

و درود و سلام بی‌پایان به روان بهترین کسی که جوامع الکلیم^۵ و فصل الخطاب^۶ به او عنایت شد، صاحب شریعت و قوانین محکم الهی و دین استوار، آن کس که از جانب خداوند نور و کتابی آورد تا مردمی را که در راه رضای او ره سپرند به جایگاه سلامت و سعادت برساند و به اذن او از تاریکی‌ها به روشنائی

۱- اقتباس از آیه ۲۰ سوره لقمان (۳۱): اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ.

و از آیه ۱۳ از سوره جاثیه (۴۵): وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَمِیْعًا مِنْهُ.

۲- اقتباس از آیه ۳۳ سوره ابراهیم (۱۴): وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دٰلِیْنِیْنَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ.

۳- اقتباس از آیه ۲۹ سوره بقره (۲): هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا

۴- اقتباس از آیه ۳۴ سوره ابراهیم (۱۴): وَ اَتٰیكُمْ مِنْ كُلِّ مَآ سَأَلْتُمُوهُ وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لظَلُوْمٌ كَفّٰرٌ.

۵- جوامع الکلم: عبارات جامع و ترکیب‌های کوتاه حاوی کاملترین معانی حکمت‌ها در اوج فصاحت و بلاغت. (مترجم)

۶- فصل الخطاب: کلام متقن و محکمی را گویند که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه ندارد. (مترجم)

در آورد و به راه راست و مسیر استوار رهنمون گردد. ^۱؛ پیامبری که مارا به هر نیکی دعوت کرد و از هر زشتی و منکری باز داشت، پاکها و پاکیزه‌ها را بر ما حلال و آلودگی‌ها را بر ما حرام ساخت، و قید و زنجیرهای اسارت را از دست و گردن ما برداشت ^۲، و با قول حق و کلام راستین خود فرمود:

حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

«حلال محمد تساروز قیامت حلال است و حرام محمد نیز تساروز قیامت حرام»؛ و درود بی پایان به روان پاک و معصوم اهل بیت طاهرین وی باد که نگهبانان دین و به پا دارند گان کتاب و سرپرستان امت اویند، درود و سلامی که جز توای خدای بزرگ کس نتواند آنرا برشمرد.

خداوندا مارا از آن کسان قرار ده که به پیامبرت ایمان آورده و اورایاری کردند و به دنبال نوری که باوی فرستاده شد قدم برداشتند، و مارا از رستگاران قرار ده به حق مقام ولایتش و اوصیاء و ذرّیة طاهرین او که تو شنونده دعائی؛ و لعن و نفرین تو بر کسانی باد که در دین تو تغییر و تبدیل کسردند و کلمات تسورا تحریف نمودند و امامان تورا به مسخره و بی ارجی گرفتند؛ و مارا به رأی و فکرو هواهای خود و امگذار؛ بار خدایا و دعای ما را پذیر.

باری... چون دیدم که فرهنگ آمیخته به کفر مادی از شرقی و غربی بسر

۱- اقتباس از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مائده (۵): قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ

۲- اقتباس از آیه ۱۵۶ سوره اعراف (۷): الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي

جَاءَهُمْ مَكْتُوبًا عَنْهُمْ فِي النَّسُورَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لِيَم

الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْإِغْلَالَاتِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا

بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ تَصَرَّوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

شریعت اسلامی حمله‌ور شده و اختلافاتی را که در حقوق اسلامی میان زن و مرد به حسب اقتضای فطرت و غریزه خاص هر یک وجود دارد؛ مورد ایراد قرار داده‌اند. و وجود این اختلافات را سبب سلب حقوق طبیعی زنان در جامعه دانسته و موجب بازداشتن آنان از نیل به کمالات انسانی خود و جای گرفتن در کنج خانه و ذلت و سرافکنندگی می‌شمارند.

و در مقابل مشاهده کردم که گروهی در پاسخ این اعتراضات اظهار می‌دارند که: ممنوعیت‌ها و محرومیت‌هایی که در حقوق زن نسبت به مرد در نظام اسلام وجود دارد امری الهی است و در آن رعایت مصلحت عمومی منظور گردیده است و برای تشکیل و بقای جامعه‌آیده آل و مدینه‌فاضله، وجود یک سلسله محرومیت‌ها ضروری است.

و گروهی دیگر، اصلاً منکر اختلاف (در حقوق) شده، و هر دو جنس (زن و مرد) را در جمیع حقوق فردی و اجتماعی حتی در مواردی چون جهاد و قضاوت و حکومت مساوی دانسته‌اند.

این بود که بر آن شدم که در اطراف این مسئله اسلامی به طور خلاصه آنچه را که از کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم و معصومین علیهم‌السلام وارد شده، به رشته تحریر در آورم، و آن را با براهین عقلی و فطری مؤید سازم و حقیقت مسئله و نقاط ضعف هر دو جواب فوق را روشن سازم.

و اینک به یاری و استعانت پروردگار آغاز سخن می‌نمائیم که هیچ نیرو و قدرتی جز از ناحیه خداوند بزرگ و والا وجود ندارد.

بحث ما به دو مرحله تقسیم می‌شود:

اول: بحث کلی، که در آن فلسفه حقوق زن و مرد به طور عام بیان می‌شود.

دوم: بحث اختصاصی فقهی، که به استناد ادلّه شرعی نسبت به موقعیت

زن در زمینه جهاد و قضاء و حکومت انجام می‌گیرد.

مرحله اول

بحث کلی در فلسفه حقوق زن و مرد به طور عام

سخن ما در مرحله نخست مجموعاً در چند جهت می باشد:

جهت اول:

نظام عالم با تمام کثرات آن، نظامی است واحد، پیوسته و براساس حق نظام جهان با تمام کثرات آن از مجردات و مادّیات تا عوالم مُلک و ملکوت و بسائط و مرکّبات، نظامی است یگانه براساس خالق یکتای آن؛ بنای عظیمی است که بر قاعده‌ای استوار و اسلوبی بدیع پی ریزی شده که در آن تمام اجزاء با یکدیگر در نهایت وابستگی و ارتباط پیوسته اند؛ صُنِعَ اللّٰهُ الَّذِي آتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ (آیه ۸۸ از سوره نعل - ۳۷) «آفرینش خدائی که تمام آفریده‌های او سخت استوار است».

آن چنان که نه رخنه‌ای می پذیرد و نه سستی‌ئی می یابد که :

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِن تَفٰوُتٍ فٰرْجِعِ الْبَصَرَ هَل تَرَىٰ مِن فُطُوْرٍ .

(آیه ۳ از سوره ملک - ۶۷) «در آفرینش خداوند رحمان هیچ کمی و بیشی (و دوگانگی) نخواهی یافت پس نیک به اطراف خود بنگر آیا اثری از نقص و کاستی مشاهده می کنی».

نه باطلی بر آن نظام چیره شده و نه بازیچه و بیهوده‌گی در آن مشاهده

می گردد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا.

(آیه ۲۷ از سوره ص - ۳۸) «و ما آسمان و زمین و آنچه را بین آنهاست به باطل نیافریدیم و این گمان مردمان کافر است»

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ

لَهُمْ آيَاتٍ لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (آیه ۱۶ و ۱۷ از سوره انبیاء - ۲۱).

«و ما آسمان و زمین و آنچه را در بین آنهاست به عبث و بیهوده و از روی بازیچه خلق نکردیم، که اگر می خواستیم کار عبث و بیهوده انجام دهیم این عمل را از جانب خود شروع می کردیم».

أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِيَّانَا لَا تُرْجَعُونَ (آیه ۱۱۵ از

سوره مؤمنون - ۲۳) «آیا فکر می کنید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نخواهید گشت؟»

آری پروردگار جهان عالم را بر اساس متقن و استوار و به حق، بنیاد ساخت

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (آیه ۸۵ از سوره حجر - ۱۵)

«و ما آسمانها و زمین را و آنچه در آنهاست جز بر حق نیافریدیم».

پس بر این منوال همه عوالم و شئون و موقعیت های آنها و آنچه که از عقول

مفارقة و مقارنه و نفوس روحانی انسانی و حیوانی و نباتی و جمادی و غیر آن، در

آن دیده می شود حق صرف و خالص و واقعیت خالی از مجاز و صدق بی شائبه

است که جلوات جمال و جلال الهی و نشانگر عزت و قیمومیت، و مظاهر

اسماء و صفات او می باشند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (آیه ۳۰ از سوره لقمان - ۳۱) «این از آنجاست که خداوند حق

است و جز او هر معبودی باطل است و همانا خداوند هم او برتر و بزرگ

است»

مگر گفته خداوند حکیم ما را کافی نیست که فرمود: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّنَ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (آیه ۵۳ و ۵۴ از سوره فصلت - ۴۱).

«به زودی نشانه‌ها و عظمت خویش را در کسره‌های گیتی و در وجود خودشان به ایشان می‌نمایانیم تا خود بدانند که او (خداوند) حق است و آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد است؟ بدانید که آنها به دیدار پروردگارشان شك دارند، و همانا او بر همه چیز احاطه دارد».

جهت دوم:

نظام عالم، نظامی است هدایت شده و جهت‌دار

خداوند متعال عالم آفرینش را پس از خلقت، مهمل باقی نگذاشته و لحظه‌ای رهايش نساخته است، بلکه پس از خلقت، عالم را از اولین مرتبه قابلیت و استعداد تا منتهای درجه کمال فعلیت و تمامیت، راهبری می‌نماید؛ البته هر موجودی را به اندازه ظرفیت و جودی متناسب با او. و در این سیر تکاملی او رابه کلیت قوای فطری که در سرشت او به ودیعه نهاده هدایت می‌نماید و نیازهای طبیعی ذاتی هر موجودی را بدو عطا می‌فرماید، و او را بدون هیچگونه رنج و تعب و توققی در راه رسیدن به سرشت و تحقق ماهیت خود روزی می‌دهد.

مگر نمی‌بینی که موسی در پاسخ فرعون چه گفت - آنگاه که فرعون از خدای او و برادرش هارون پرسید - :

رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ كُفِّرْ بِنُورِهِ (آیه ۵۰ از سوره طه - ۲۰).

«پروردگارا کسی است که هر چیز را خلقت خاص خود بخشیده آنگاه

به راه کمالش هدایت فرمود».

و این جوابی به حقیقت کامل و تمام است که در آن، معنی لزوم هدایت پس از خلق و ایجاد هر موجودی مندرج است، که خداوند ابزار تکامل در اختیارش نهاد و همچنین وسائل هدایت و راه یابی را به او تفصل نمود.

و بر این منوال است آیه شریفه: **سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (آیه ۱ و ۲ و ۳ از سوره اعلیٰ - ۸۷)** «منزه بدان و تسبیح بگوی خداوند بلند مرتبه ای را که خلق کرد و آراست و اندازه گرفت و راهبری و هدایت فرمود» پس منزه است خداوندی که خلقت را در همه چیز به کمال و تمام رسانید و منزه است خداوندی که فرمان تشریح او با آفرینش و تکوین وی مطابقت دارد.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ (آیه ۲۱۳ از سوره بقره - ۲).

«همگی مردم ملت واحدی بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده (به بهشت و رحمت ابدی) و ترساننده (از دوزخ و عذاب جاوید) فرستاد و به همراه آنها کتاب حقیقی فرستاد تا میان مردم در موارد اختلاف حکم کنند».

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَأْتِيَ النَّاسَ عَلَى اللَّهِ حُجَّتُهُمْ بَعْدَ الرُّسُلِ (آیه ۱۶۵ از سوره نساء - ۴).

«پیامبرانی بشارت دهنده و ترساننده تا پس از این پیامبران، مردم را بر خدا حجتی نباشد». پس منزه است خداوندی که پیامبران را فرستاد و به همراه ایشان کتابها و موازین حقیق را، تا انسان از حد خود بدر نرود و از مقام خود بافرا تر ننهد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (آیه ۲۵ از سوره حدید - ۵۷).

«همانا انبیاء را با دلایل و نشانه های روشن فرستادیم و همراه ایشان کتاب و

میزان نازل کردیم تا مردم را بر طریق عدل استوار دارند». تا هیچکس نتواند زبان به اعتراض گشاید که: رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى (آیه ۱۳۴ از سوره طه - ۲۰) «خداوند! چرا برای ما پیغمبری نفرستادی که پیش از آنکه به ذلت و کژی و عذاب گرفتار آئیم آیات ترا پیروی کنیم».

حاصل سخن آنکه دین قویم و استوار آن است که از فطرت انسانی که خداوند در وی به ودیعت نهاده ریشه و پایه بگیرد؛ و هیچ حکم و قانون الهی اعم از کلتی و جزئی نیست مگر آن که در آن مصلحتی کامل وجود دارد بی آن که کوچک ترین تباین و تضادی میان قوانین تشریحی و سنن و قواعد تکوینی وجود داشته باشد؛ بلکه قوانین تشریحی مؤید و پشتیبان نظام تکوین است و موجب حرکت و راهنمایی انسان برای پیمودن مدارج قوه و استعداد و بروز و ظهور فعلیت و کمال غائی اوست.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَعِنَّا أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۳۰ از سوره روم - ۳۰).

«پس با همه قوای خود به سوی دین حقیقی روی آور، همان دینی که بر پایه فطرتی است که خداوند مردم را بدان فطرت سرشت، قانون خلقت خدائی هرگز تغییر نپذیرد، و این است دین استوار و نگهبان و نگاهدار ولی اکثر مردم آگاهی ندارند».

و به ویژه آئین و شریعت سید و سرور ما رسول خاتم محمد بن عبد الله ﷺ نورتابان و روح دلها، به کمال رساننده انسانها و پاک کننده و پیراینده جانها و همگام با آیات الهی و بیان کننده آنها و معلم آموزنده کتاب و حکمت و چراغ درخشانی که مردم را از تیرگیها به اذن پروردگارش به نور و روشنی می کشاند.

خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید :

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ

سِرَاجًا مُنِيرًا . (آیه ۴۵ و ۴۶ از سوره احزاب ۳۳).

« ای پیامبر ما تورا شاهد بر مردم و وعده دهنده بر بهشت و بیم دهنده از عذاب و دعوت کننده بشر به رضوان الهی و چراغ روشن کننده راه قرار دادیم.»

جهت سوم:

در نظام عالم از حق هیچ موجودی ذره‌ای فروگذار نمی شود

خداوند عز و جل از هیچ صاحب حقی، حقی را ولو به قدر ذره‌ای مسلوب نمی کند ؛ بلکه فر او ان ترین و کامل ترین حقوق را برای همگان مقرر می دارد: زیرا که ذات اقدس او عدل است و به عدالت و قسط و رعایت میزان صحیح و عادلانه فرمان می دهد .

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ (آیه ۹۰ از سوره نحل ۱۶) «همانا خداوند به عدل امر میکند».

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ (آیه ۲۹ از سوره اعراف ۷) « بگو پروردگارم مرا امر

به عدل فرمود».

وَزَيَّنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ (آیه ۳۵ از سوره اسراء) «در سنجش های خود همیشه

عدل را مراعات کنید»

و نیز خداوند مکرر در کتاب خویش یاد آور می شود که:

إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (آیه ۱۸۲ از سوره آل عمران ۳ و آیه ۵۱ از

سوره انفال ۸ و آیه ۱۰ از سوره حج ۲۲) « خداوند به بندگان ستم روا نمی دارد» .

و نیز در موارد بسیاری خبر می دهد که : « مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ (آیه ۷۰ از سوره توبه

۹ و آیه ۴۰ از سوره عنکبوت ۲۹ و آیه ۹ از سوره روم ۳۰)

«خداوند شیوه ستمگری بر بندگان نداشته و ندارد» بلکه می‌گوید :
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ الْنَّاسَ شَيْئًا (آیه ۴۴ از سوره یونس ۱۰) «خداوند به بندگان
به هیچ مقدار ستم روا نمی‌دارد؛

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (آیه ۴۰ از سوره نساء ۴) و «خداوند ذره‌ای ظلم
نمی‌کند»

و پیداست که یکی از قوانین عدل اینست که به هر ذی‌حقی، حق او بدون
افراط و تفریط داده شود.

و خداوند سبحان حق هر شیئی را که خلق فرموده بر حسب نیاز فطری و
احتیاج غریزی او داده است.

افراط و زیاده‌روی، باری سنگین و وراء تحمل و بالاتر از حد قدرت و طاقت
می‌باشد.

وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَيْتَهَا (آیه ۷ از سوره طلاق) «و خداوند هیچ کس را
جز به قدر توانی که به او عطا فرموده تکلیف نمی‌کند».

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (آیه ۲۸۶ از سوره بقره) و بلکه «خداوند جز
به قدر ظرفیت و استطاعت افراد تکلیف نمی‌نماید».

همان‌طور که تفریط و کاستی نیز ستم و موجب محرومیت و تعطیل سیر تکاملی
است وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (آیه ۴۹ از سوره کهف ۱۸) «و پروردگارت به هیچ کس
ستم نمی‌نماید».

و چون مخلوقات و از جمله انسان بر نوع و وجهه واحد و یکسان آفریده
نشده‌اند؛ بلکه در نوع انسانی از نظر نیروی جسمانی و قوای مادی قوی و
ضعیف وجود دارد و نیز از نظر صفات روحی و غیر اخلاقی و تفکر و احساسات
و عواطف افراد مختلف و متفاوت دیده میشوند که انسان آمیزه‌ای است از مواد
گوناگون و صفات متعدده و خداوند وی را به درجات استعداد و مراتب استحقاقی

که دارد بر این ترکیب آفریده است؛ و از جمله مرد وزن هر یک را به ویژگی‌های مجهز ساخته و برای هر یک از آنها (ذکور و اناث) بر حسب ظرفیت و گنجایش و خصائص وجودی برنامه و تکالیفی مقرر فرموده است؛ و اگر نه چنین بود بجای عدل ستم شده بود و ظلم از ساحت اقدس وی به دور است.

بنابراین اگر در بعضی از امور اجتماعی مثل قضاوت و حکومت و جهاد و اختلاط بامردان و کشف حجاب و نماز جماعت و تشییع جنازه برای زنان در شرع مقدس اسلام محدودیت‌هایی وجود دارد، و برداشتن کارهای سنگین و مشقت‌بار از دوش بانوان، نه از جهت سلب حق از آنان است، بلکه اعطاء حق ایشان است به نحو اتم و اکمل.

زیرا خداوند متعال پس از آنکه زنان را با انواع غرائز بیافرید و با ویژگی‌های مخصوص شکل داد آنچه را مصلحت و شایسته شأن آنهاست در حق آنان مراعات فرمود؛ که همان دور ماندن از جهاد و قضاوت و حکومت و امثال این امور است.

و این «بازداشتن»، حق اولیة الهی است که خداوند علیم و خبیر به ایشان عطا فرموده است؛ نه اینکه حق اولیة فطری آنان جهاد و امثال آن باشد و خداوند آنها را از این حقوق محروم ساخته باشد. که خداوند هیچ صاحب‌حقی را از حق خویش محروم نساخته، بلکه به او آنچه را سزاوار تکامل اوست عنایت کرده است؛ و بر حذر باش که آنچه را عین دادن حق است سلب حق مپنداری.

حق اولیة فطری زن، خودداری از امور جانکاه و مشقت‌بار است، نه اینکه حق اولیة وی آزادی در انجام این امور میباشد و بعد منع خداوندی بر این حق طبیعی عارض شده و جلوی آنرا گرفته باشد.

حق اولیة زن، حجاب و پوشانیدن پیکر است از دیدگان شهوی مفسده‌انگیز، نه اینکه حق اولیة وی برهنگی و خودنمایی است، خداوند او را از این حق محروم

ساخته و به حجاب و خانه نشینی امر فرموده است .
 آری به خدا قسم ملاکها جابجا شده و در شناخت حقایق تحریف پیش آمده
 است ، نه فقط در مرحله تکلم و سخن بلکه در ساحت تفکر؛ تا آنجا که گوئی
 خودنمایی و جلوه گری و برهنگی و بی حجابی زن و ورود در جماعات مردان و تصدی
 مناصب قضاوت و حکومت و جهاد از جمله حقوق اولیة زن است و شارع از وی
 سلب کرده است .

و اینگونه تحریفها بندگی و ذلت حقیقی فکری است و عبارت از برداشتن
 حقایق و معانی از جای اصلی خود و در غیر جای خود نهادن آنها می باشد .
 و این از بزرگترین مصائبی است که از ناحیه کفر خانمان بر انداز مادی
 بر ما وارد شده است ؛ زیرا که بدین ترتیب نه تنها دیدگان ما را از ملاحظه ظواهر
 امور باز داشته است بلکه اساساً مانع دریافت حقایق امور و واقعیات برای ما
 گردیده است .

و این مطلب نظائر و شواهد بسیاری در معارف و آداب ما دارد که کفر
 خانمان سوز مادی لغات را از معانی واقعی خود منحرف و تهی ساخته و معانی
 مختلف را از جایگاه اصلی خود بدر برده است، و بدین ترتیب شدیدترین ضربات
 را بر پیکر جامعه و فرهنگ ما فرود آورده است .

از خداوند تعالی مسئلت داریم که پس از آنکه چشم ظاهر ما را به نعمت
 بینائی و دیدن گشود ما را در کوری باقی نگذارد، و پس از اینکه چشم بصیرت ما را
 به ادراک حقیقت منور ساخت دیگر ما را در جهالت و کور دلی رها ن ساخته و
 به آراء منحط و ناچیز و افکار هلاکت بار خود وامگذارد، که به وبال اعمال خود
 گرفتار آئیم و به سرانجامی خسران بار دچار شویم ، و ما را از زمره کسانی قرار

۱- اقتباس از آیه ۹ سوره طلاق - ۶۵: فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُرًّا .

بدهد که قلبشان از ذکر خداوند در غفلت است و دنباله روی هوی نموده و تجاوزکارانند.^۱

جهت چهارم:

اختلاف قوای ظاهری و باطنی زن و مرد

یکی از بدیهیات، اختلاف بین وجود مرد و زن از جهات متعدد ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، خلقی و خلقی و فکری و عاطفی است. بر همین اساس است که خداوند سبحانه و تعالی از گنجینه رحمت و دریای بیکران فیوضات اسماء و صفات خود به مرد و زن آنچه را که با شأن و ساختمان و سرشت هر یک از آنها متناسب است عنایت فرمود.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (آیه ۲۱ از سوره حجر ۱۵) «هیچ شیئی وجود ندارد مگر آنکه گنجینه های آن در نزد ماست و ما جز باندازه معلوم و لازم فرو نمی فرستیم».

مرد دارای صلابت و شدت و استواری قدم در رتق و فتق امور، بازو و ارکان قوی، مزاج نیرومند، قدرت تعقل و تفکر قوی و احساسات متناسب با آن است؛ وزن با بنیان ظریف و ارکان لطیف و احساسات تند و عاطفه ای قوی و تفکری متناسب با آن، درست در نقطه مقابل مرد قرار دارد.

و خداوند سبحان در هر یک از این دو جنس مخالف آنچه را که برای پیمودن راه کمال حقیقی و به ثمر رساندن و فعلیت در آوردن همه قابلیت های وجودی او

۱- اقتباس از آیه ۲۸ سوره کهف - ۱۸: وَلَا تُطِيعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا

وَاتَّبَعِ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرَهُ قُرْطًا .

بہتر است و راه را نزدیک ترمی کند ، به ودیعت نهاده است تا اینکه بتواند درخت وجود خویش را بارور سازند و از میوهٔ زندگی خود بدون توقّف و کاستی بهره گیرند .

و توای عاقل! اگر در ویژگی‌هایی که خداوند در هر یک از دو جنس زن و مرد به ودیعت نهاده ، و آنچه که در نظام خلقت از آنان انتظار میرود نیک بیندیشی ، می بینی که زن دارای ظرفیّتی وسیع است برای تحمّل رنج‌های بارداری و پذیرش نطفه که بزرگترین تجلیّات الهی است در رحم خود که از دقیقترین اعضا داخل بدن اوست ، و نیز برای زائیدن و شیر دادن و تربیت و پرورش نوزاد طاقتی فراوان دارد ، و مشکلات حاصله را به آسانی پذیر است ؛ و برای انجام این وظائف به محبّت شدید و عاطفه قوی و احساس لطیف و ذوق سرشار محتاج است تا بتواند این مشکلات را تحمّل کند و ترتیب انجام این امور را به دقیق‌ترین وجه بدهد و این بار را به بهترین شکل به منزل برساند ؛ و همچنین نیازمند آرامش خاطر و فراغت بسال از کسب نفقه و معاش میباشد . به خلاف مرد که از همهٔ این امور فارغ است ، و نظام خلقت در این سلسلهٔ طویل جز سپردن نطفه به مادر که هیچ گونه رنج و تعب را برای او در پی ندارد ، از بقیهٔ امور او را برکنار داشته است ؛ پس ناگزیر سهم مرد کار و کوشش در تحصیل معاش و تهیهٔ مسکن و لباس و خوراک و نگهداری خانه از آفات و حوادث خارجی و تشکیل کانون خانواده به بهترین و کامل‌ترین صورت می‌باشد .

و نیز فراهم کردن ضروریّت‌های زندگی و رفع مشکلات و موانع و جهاد و مبارزه برای دفاع از موجودیّت خانه و اجتماعی که در آن زندگی می‌کند به عهدهٔ مرد است و باید برای حلّ و فسخ گرفتاری‌ها ، داد و ستد‌ها ، و از بین بردن موانع و ناهمواری‌ها تمام قوای جسمی و عقلی و فکری خود را به کار بندد پس خداوند سبحانه و تقدّس به او نیروی جسمانی زیاد و استخوان بندی سستبر و قدرت عمل بدون انفعال و وازدگی و نیروی تفکّر قوی برتر از احساس ، و روحیّه

خشن کار و تلاش وصلابت بسیار، بر حسب وظیفه و استحقاق و موقعیت کاری، داده است.

و این سهم بندی صحیح و تقسیم بندی سلیم و عادلانه است. خداوند می‌فرماید.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (آیه ۴۹ ازسوره قمر- ۵۴).

«ما هر چیزی را به اندازه و مقدار و معیار معین آفریدیم.»

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا (آیه ۳۸ ازسوره احزاب- ۳۳).

«و امر خداوند بر پایه اندازه گیری و میزان است.»

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (آیه ۸ ازسوره رعد- ۱۳) «و هر چیزی نزد خدا

بر حسب اندازه و مقدار است.»

و این همان حقی است که خداوند سبحان ذات اقدسش را بدان توصیف،

فرموده بگفته‌اش: بَيَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ (آیه ۶۲ ازسوره حج- ۲۲).

«و همانا خداوند همو حق است.» و این همان حکمتی است که اقتضا

می‌کند هر شئی در جای شایسته خود قرار گیرد، و بهر صاحب حقی، حقیش داده شود؛ و خداوند سبحان در آیات بسیاری ذات اقدس خود را به علم و حکمت، وصف فرموده است.

این از یکسو، و از سوی دیگر، بین وجود مرد و زن جاذبه بسیار نیرومند

فعال مغناطیسی وجود دارد که هر یک دیگری را سخت بخود میخواند و هیچ مانعی

رادر این راه نمی‌پذیرد؛ و اگر کشش طبیعی به خود وا گذاشته و رها شود از کان

امر ازدواج متزلزل شده و امر تولید مثل و حفظ نوع تعطیل میشود، آرامش

خانوادگی از میان رفته و حرث و نسل نابود میگردد و حال آنکه خداوند فساد را

دوست ندارد «وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (آیه ۲۰۵ ازسوره بقره- ۲).

از اینرو خداوند سبحان مقدار این جذب و کشش را معین و مهار نموده، و آنرا در

چهارچوب ازدواج و تشکیل خانواده و عفت و خویشتن داری و پوشیدن چشم از نامحرم و حجاب و پوشش زن و عدم خودنمایی و جلوه گری و تحریکات مفسده-انگیز در سخن گفتن و قرار در خانه ، محدود ساخته است .

دفع يك اشكال

و اینکه بعضی بی خبران از روی جهالت و نادانی میگویند که: «نگهداشتن زنها در خانه، و پوشانیدن آنها به حجاب و عدم اشتراك و همدوشی آنان با مردان در میدان های نبرد و دیگر کارهای سخت و خطیر است که ضعف در قوای جسمی و فکری زنان و عهده داری امور کودک را برای آنها به میراث گذارده است، و این ضعف و کمبود نسبی در زنان ناشی از این محرومیت های اجتماعی و امری اکتسابی است نه يك ویژگی غریزی و سرشتی در زنان، و در واقع ضعف و کمبود معلول آن محرومیت های اجتماعی و حقوقی است، نه علت آن» سخن درستی نیست، و این اشکال به سه دلیل باطل میشود :

اولاً - آنچه از ضعف قوای جسمانی و کمبود نسبت به مردان، در زنان مشاهده میشود اختصاص به جوامعی که زنها با حجاب و خانه نشین و دور از کار های اجتماعی مردانه هستند ندارد؛ بلکه مشترک بین آنها و سایر زنان (که در جوامع دیگر هم ردیف و همکار مردان و کارهای مردانه هستند) میباشد؛ با توجه باینکه همه زنها (در همه شهر ها و روستاها) بدون تفاوت بین شهری و روستائی، هر ماه دچار حیض و عادت ماهیانه هستند.

و ثانیاً - اختلاف قوا بین مذکر و مؤنث تنها در نوع انسان نیست، بلکه همه اقسام و انواع حیوانات را اعم از صحرائی و دریائی و پرندگان در بر میگیرد؛ و چنین تفاوتی در تمام انواع حیوانات از نر و ماده به روشنی مشهود است، آیا این اختلاف در سایر انواع جانوران نیز مربوط به حجاب است؟
و اگر گفته شود که در حیوانات ماده نیز يك نوع حجاب از طرف جنس نر

وجود دارد که موجب ضعف او شده است، می گوئیم که: بنا بر این حجاب امری لازم و ضروری است که عالم تکوین به آن اقرار دارد و هیچ حیوانی از آن مستثنی نیست؛ پس چرا ما انسان را از این قاعده عمومی کنار بگذاریم و درباره او حکم به برهنگی و بی حجابی بنمائیم؟

و اگر این سستی و ضعف منوط به حجاب نباشد، بنابراین در اصالت تفاوت داشتن مذکر و مؤنث بین حیوانات و انسان فرقی نیست .
 وثالثاً - این تفاوت، ناموس و قانون کلی آفرینش است که در همه اعضاء جهان ماده اعم از جمادات و غیر آن ساری و جاری میباشد؛ زیرا که قوه فعلیه و اثر بخشی - در عالم ماده - همواره از قوه انفعالیّه و اثر پذیری نیرومندتر است؛ و در علم فیزیک نیز به اثبات رسیده است که مقدار نیروی پروتون متمرکز در مرکز اتم که حاصل قوه فعلیه مثبت است به تنهایی برابر با جمیع قوای الکترونی که بدور آن می چرخد و حامل قوه انفعالیّه منفی است، میباشد .

جهت پنجم:

هنگامیکه بر مرد وزن از نظر اشتراك در زندگی خانوادگی در مدینه فاضله انسانی بنگریم، می بینیم که برای هر يك از آنها سهمی مساوی دیگری از نظر نقش تنظیم و اشتراك در امور زندگی و امور اجتماعی قرار داده شده است .

و اگر هر يك از مرد و زن را مجرد از دیگری و به تنهایی و از دید مواهب طبیعی الهی داده شده به هر يك با دیگری مقایسه کنیم در می یابیم مردان از جهت بنیه بدنی و قوای عالیّه عقلانی و وسعت فکر و قدرت تدبیر بر زنان برتری دارند که
 «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (آیه ۳۴ از سوره نساء - ۴)

«مردان بر زنان بواسطه برتری بی که خداوند یکی را بر دیگری داده است قیومیت دارند».

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» (آیه ۲۲۸)

از سوره بقره - ۲)

«برای زنان بخوبی حقوقی است (که از طرف مردان باید رعایت شود) همچنانکه تکالیفی نیز دارند (که بسخاطر مردان باید رعایت کنند)، و مردان را (در حقوق) بر زنان پایه‌ای بالاتر و افزونی است». ولی اگر هر یک را از نظر سلوک و حرکت خاص تکاملی بسوی خداوند و لقاء او، و سیر مدارج و مراتب کمال غائی انسانی و درجات نزدیکی و قرب خداوندی در نظر بگیریم، راه روشن و طریق واضح است، که هیچ‌یک را مانع و دافعی (در مقابل این سیر تکاملی) نیست؛ بلکه هر یک میتوانند دامن همت بکمر زده و از ظاهر به باطن و از عالم اعتبار به عالم حقیقت و از جهل و خیال به اندیشه و تفکر سالم و صحیح و از دنیا به علیا و از غیر خدا به سوی توجّه کامل به خدا و نزول در حرم قدس و حریم عزت او حرکت کنند، تا در جایگاه صدق و حق، نزد آن سلطان مقتدر و صاحب اختیار عزیز قرار گیرند. «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (آیه ۵۵ از سوره قمر - ۵۴)

بنگر که خداوند تبارک و تعالی چگونه هر دو آنها (مرد و زن) را در مقابل

آمرزش و غفران و اجر عظیم خود در یک درجه واحد و برابر قرار داده است:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ، أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (آیه ۳۵ از سوره احزاب - ۳۳).

«همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان

و زنانی که دائماً فرمانبر خدایند و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان پایدار و زنان پایدار و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه-دهنده و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار و مردان باعفت و خویشن‌دار و زنان باعفت و خویشن‌دار و مردانی که یاد خدا بسیار می‌کنند و زنانی که یاد خدا بسیار میکنند، خداوند برای همه آنها آموزش و پاداشی بس بزرگ آماده کرده است.»

و از کاملترین آیات در این معنی، گفته خداوند متعال است که :

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا» (آیه ۱۲۴ ازسوره نساء-۴).

«هر کس از مرد یا زن کارهای نیک کند و مؤمن باشد (بر اساس ایمان کار نیک انجام دهد) این گروه بی‌شک به بهشت درخواهند آمد و باندازه ذره‌ای به آنها ظلم نخواهد شد.»

و از آیه فوق کاملتر این آیه است :

«وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (آیه ۴۰ ازسوره غافر؛ مؤمن-۴۰).

«هر کس از مرد یا زن که از روی ایمان عمل صالحی انجام دهد، پس این گروه بی‌شک به بهشت درخواهند آمد و در آن بی‌حساب از نعمتهای الهی روزی داده خواهند شد.»

و صریحتر از آن و کاملتر در معنی، قول خداوند تبارک و تعالی است :

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (آیه ۹۷ ازسوره نحل-۱۶)

«هر کس از مرد یا زن از روی ایمان عمل صالحی انجام دهد او را حیات و

زندگی پاکیزه و خوشی بخشیم، و به بهتر از آنچه عمل میکردند پاداششان میدهم». که در این آیه خداوند سبحان حیات طیبه و پاداش بهتر و برتر از آنچه را که استحقاق است، وعده فرموده است. و اینها مطالبی بود که میخواستیم در مرحله اول بحث بیان کنیم.

مرحلہ دوم

ادلہ شرعی فقہی پیرامون موقعیت زن
در زمینہ جہاد و قضاوت و حکومت

فصل اول از مرحله دوم:

بحث پیرامون آیه

الَّتِي كَفَّالَتْ قَوْمًا عَلَىٰ النَّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

مرحله دوم بحث با استناد به ادله شرعی فقهی

پیرامون موقعیت زن در زمینه جهاد و قضاوت و حکومت

در اینجا بحث در دو مقام وارد می شود:

اول- آیات وارده در این زمینه در قرآن کریم.

دوم- روایات وارده از معصومین علیهم السلام.

مقام اول - در اینجا پیرامون دو آیه از قرآن کریم بحث می کنیم:

آیه اول: قول خداوند جل و عز: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ

بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (آیه ۳۴ از سوره نساء - ۴).

و آیه دوم: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»

(آیه ۲۲۸ از سوره بقره - ۲).

بحث پیرامون آیه اول

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا

مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (آیه ۳۴ از سوره نساء ۴).

قبل از ورود در اصل بحث، لغت «قوامون» را از نظر لغویون معنی میکنیم

و به دنبال آن آنچه مفسران در تفسیر آیه گفته‌اند ذکر کرده و بعد به بحث دربارهٔ استفاد آیه می‌پردازیم.

أما تفتار لغویون در معنی قوامون

در «مجمع البحرین» می‌نویسد: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... (تسا آخر آیه) یعنی به عهدهٔ مردان است که به قیمومیت و سرپرستی و تدبیر امور زنان قیام کنند؛ و این سرپرستی به دو جهت به مرد داده شده است:

جهت اول موهبتی و تفضّل از جانب خداوند متعال است که خداوند مردان را از جهات بسیاری بر زنان برتری داده است از جمله برتری عقلانی و حسن تدبیر و نیروی بدنی بیشتر در مورد بجا آوردن اعمال و طاعات، و به همین جهت به نبوت و امامت و ولایت و اقامه شعائر و جهاد و قبول شهادت آنان در همهٔ امور و فزونی سهمیهٔ ارث و امثال آن اختصاص داده شده‌اند.

و جهت دوم اکتسابی است و از دادن نفقه و «مهریه» از جانب مردان به زنان ریشه میگیرد، با اینکه فائده ازدواج بین هر دوی آنها مشترك است. و «باء» در (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ) و (بِمَا أَنْفَقُوا) «سببیّه» و «ما» مصدریّه است یعنی به سبب آن برتری خداوند و آن انفاقی که بر زنان میکنند، سمت قیمومیت و سرپرستی زنان را دارا میباشند.

و در «اقراب الموارد» آمده: قَامَ يَقُومُ قَوْمًا وَ قَوْمَةً: اِنْتَصَبَ (ایستاد) ضِدُّ قَعَدَ (نشست) وَ قَامَ الْأَمْرُ: کار راست گردید و درست شد وَ قَامَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَ عَلَيْهَا: مؤنهٔ وی را به عهده گرفت و به امور و شؤون وی قیام کرد.
(و در مادهٔ مَوْنٌ گفته است: مَانَ يَمُونُهُ مَوْنًا وَ مَوْنَةً: مؤنهٔ وی را به گردن گرفت و شئون وی را به انجام رسانید و مائن شد).

تا جائیکه میگوید: قَوَامٌ مثل شَدَادٌ یعنی خوش قامت، و برای انجام و به پاداری کار توانا، و القَوَامُ یعنی امیر (صاحب امارت و حکومت) و سرپرست و جمع آن «قَوَامُونَ».

و در «صحاح اللُّغَةِ»: قَوَامٌ امر-با کسره- نظام و استقامت شیء را گویند، و مثلاً می گویند: فلان کس قَوَامٌ اهل بیت خود است، و قیام اهل بیت خود است یعنی او کسی است که امور و شئون اهل بیت خود را برقرار می کند و مرکز و محور کارهای آنها قرار میگیرد، و باین معنی است قول خداوند متعال که: «وَلَا تَقُولُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»^۱، (آیه از سوره نساء ۴) و قوام امر همچنین ملاکی است که آن امر به آن قیام و قوام دارد.

و در «اساس اللُّغَةِ» می نویسد: وَقِيَامُ الْأَمِيرِ عَلَى الرَّعِيَّةِ: وَلِيَّهَا. ولایت و سرپرستی امور رعیت را بر عهده گرفت و به کار رعیت قیام کرد.

و در «نهایة ابن اثیر» در ماده (قِيمٌ) گوید: در دعائی آمده است که: لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قِيَامُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: «پروردگارا! حمد و بیژة ذات اقدس توست زیرا تو نگهبان آسمانها و زمین هستی».

و در روایتی دیگر «قِيَمٌ» و در دیگری «قِيَوْمٌ» ذکر شده است که هر سه از صیغه های مبالغه اند و از صفات خداوند متعال می باشند و معنای آنها قائم و بیادارنده امور خلق و مدبّر عالم در همه احوالات و شئون است و اصل آن از «او» است، قِيَوْمٌ و قِيَوْمٌ بر وزن فِعَالٍ و فِعِيلٍ و فَيَعُولٍ، تا جائی که می گوید: و بدین معنی است حدیث شریف: مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ قِيَمَهُمْ أَمْرَأَةٌ: «قومی که سرپرست و مدبّر و قیَم آنها زنی باشد بهر سنگاری نخواهند رسید».

۱- «اموال خود را به افراد سفیه نسپرد، اموالی که خداوند شما را بر آن سلطه بخشیده است و برقراری مصادف آن با شماست و قوام و قیام و ایستادگی شما را به آن (اموال) قرار داده است».

و در «لسان العرب» از ابن بَرّی نقل شده که گوید: گاهی «قیام» به معنی محافظت و اصلاح می آید و به این معنی است آیه شریفه: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، و آیه شریفه: إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا: یعنی «مادامی که بر آنها مواظب و محافظ باشی». و در «تاج العروس» آمده که ابن اثیر گفته: «الْقَوْمُ» در اصل مصدر «قَامَ» است و سپس در استعمال برای مردان (نسبت به زنان) غلبه پیدا کرد و مردان بدان نامیده شدند زیرا که آنها «قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» هستند در اموری که اقامه و انجام آن در شأن زنان نیست.

و «جوهری» گفته: و به همین معنی است مضمون آیه شریفه: «وَلَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ، یعنی «جایز نیست دسته و گروهی گروه دیگر را به مسخره بگیرند» و سپس می فرماید «وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ» و همچنین طایفه زنان نیز نباید همدیگر را استهزاء کنند. و اگر «نساء - زنان» داخل در «قوم» بودند دیگر لزومی نداشت خداوند بگوید «وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ» تا آنجا که می نویسد: و قِيمٌ، بزرگ و سائس (مدبّر) امر است و به زن هم قِيمه گفته می شود، و قِيمٌ زن همسر اوست (مطابق بعضی از کتابهای لغت) زیرا امور و مایحتاج او را قِيمومیت می کند و انجام می دهد.

و «قراء» گفته: اصل قِيمٌ قَوِيمٌ بر وزن فَعِيلٌ است، زیرا در ادبیات عرب لغتی بر وزن فَعِيلٌ نیامده است. و «سیبویه» گفته است: قِيمٌ بر وزن فَعِيلٌ است و اصل آن قِيَوْمٌ بوده است و قَوَّامٌ به تکفّل امور می گویند.

و همچنین در «تاج العروس» مطلبی را از ابن بَرّی نقل کرده که در «لسان العرب» آورده است و ما قبلاً آن را متذکّر شدیم.

و اما گفتار مفسّرین در مورد آیه

«الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...».

در «تفسیر تبیان» شیخ طوسی (ره) می گوید: سبب نزول این آیه قضیه‌ای است که حسن و قتاده و ابن جریر و سدی نقل کرده‌اند که مردی به صورت همسرش سیلی زد و آن زن به حضور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و تقاضای قصاص کرد، در این هنگام این آیه نازل شد: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ؛ یعنی مردان نسبت به تأدیب و تدبیر امور زنان، قیّم آنها هستند که خداوند مردان را از نظر عقل و رأی (درایت) نسبت به زنان فزونی و برتری داده است.

و «زُهری» گفته است که میان مرد و زن (دو همسر) در کمتر از قتلِ نفسِ قصاص واقع نمی‌شود، و گفته می‌شود که مرد «قیّم» و «قوّام» و «قیّام» است یعنی مردان زمام امور زنان را به عهده می‌گیرند و نسبت به اطاعتی که زن‌ها باید در مقابل پروردگار و شوهرانشان داشته باشند قیام می‌کنند.

و در تفسیر «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ» شیخ طوسی می گوید: قتاده و سفیان گفته‌اند: «قَانِتَاتٌ» یعنی زنان مطیع خداوند و همسران خود، و اصل قنوت دوام اطاعت است (از خداوند و شوهر)، و به همین معناست قنوت در رکعت آخر نماز شب به سبب طولانی بودن قیام در آن؛ و «حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» به قول قتاده و عطاء و سفیان یعنی حافظ چیزهایی‌اند که از شوهر غایب است و از آنها خبر ندارد از قبیل حفظ مال و رعایت وضعیّت آبرو و شخصیت و حال شوهر و حفظ ناموس خود (برای شوهر).^۱

و در تفسیر «مجمع البیان» شیخ طبرسی آمده است: گفته می‌شود مرد قیّم و قیّام و قوّام است، و این اوزان و صیغه‌ها (قوّام) برای مبالغه و تکثیر و زیادی است. و اصل قنوت به معنی اطاعت دائم است و به همین معناست قنوت در نماز و تر (رکعت آخر نماز شب) به خاطر طولانی بودن قیام در آن.

مقاتل می گوید: آیه در مورد سعد بن ربیع که یکی از رؤسای عرب بود، و همسرش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر که هر دو از انصار بودند نازل شد. و آن این که (در مورد مسائل زناشوئی) همسر از شوهرش تمکین نمی کرد، و شوهر به صورت او سیلی زد، و سپس پدر او به اتفاق دخترش خدمت پیغمبر اکرم شکایت برد، و گفت: نور چشمم را به ازدواج او (سعد) در آورده ام، و او را سیلی زده است؛ پیغمبر فرمود: برود از شوهرش قصاص کند، و زن به اتفاق پدرش برای قصاص شوهر به راه افتاد؛ که پیغمبر اکرم فرمودند: بر گردید اینک جبرئیل است که آمده است و خداوند این آیه را فرستاد، بعد پیغمبر (ص) فرمود: ما چیزی را خواستیم و اراده کردیم و خداوند هم چیز را اراده کرد و آنچه که خداوند اراده فرموده خیر است، و قصاص را برداشت (حکم قصاص را نقض کرد).

کلبی می گوید: آیه در مورد سعد بن ربیع و همسر او خوله دختر محمد بن مسلمه نازل شده است و داستان فوق را بتمامه نقل کرده است؛ و ابوروق می گوید: درباره جمیله دختر عبدالله بن ابی بستی و شوهرش ثابت بن قیس بن شماس وارد شده است و داستانی شبیه داستان فوق را بیان می کند.

و معنی آیه این است که مردان قیمومیت دارند بر زنان و مسلط اند بر آنان در تدبیر و تأدیب و سازندگی و تعلیم. و (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) بیان علت این قیمومیت است که خداوند امر اداره زنان را بواسطه فزونی (بخشش خداوندی) در علم و عقل و حسن نظر و اراده به دست مردان سپرده است.

۱- در کتاب «أسد الغابة» مذکور است: سعد بن الربیع بن عمرو بن ابی زهیر بن مالک بن امری القیس الخزرجی عقبی بدری، یکی از فقهای انصار بشمار می رفته و دارای دوزن بوده است.

۲- «مجمع البیان» طبع صیدا جلد سوم ص ۴۳

و در تفسیر «رَوْحُ الْجِنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ ابی الفتح رازی پس از ذکر معنی قَوَّامٍ و شأن نزول آیه به نحوی که طبرسی (ره) گفته است، می گوید: در ملائک تفضیل و برتری مردان بر زنان در کلام خداوند: «فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» گفته‌های مختلفی است از جمله:

گفته‌اند: منظور، برتری عقلانی است.

و گفته‌اند: فزونی و برتری دین و یقین است، زیرا که زنان از نظر قوای عقلانی و فرائض دینی در مرحلهٔ مادون مرد قرار دارند زیرا که در هر ماه در ایام حیض از نماز و روزه ممنوع می‌شوند.

و گفته‌اند: نقصان شهادت است، زیرا که شهادت دوزن به جای شهادت و گواهی یک مرد است «فَرَجَلٌ وَأَمْرًا تَانِ» (آیهٔ ۲۸۲ از سورهٔ بقره-۲) و گفته‌اند: در تصرف در امور و تجارت است.

و گفته‌اند: به جهاد است زیرا مردان مخاطبند در قول خداوند حکیم در آیه: «إِنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (آیهٔ ۴۱ از سورهٔ توبه-۹) «پیاده و سواره یورش برید و کوچ کنید و در راه خدا به مال‌ها و جان‌های خود جهاد کنید» و زنان مخاطب گفته خداوند بزرگند در آیه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» «در خانه‌های خود بمانید و قرار گیرید» (آیهٔ ۳۳ از سورهٔ احزاب-۳۳)

و ربیع می گوید: در نماز جمعه و جماعت است.

و حسن بصری می گوید: در نفقه است زیرا که به عهدهٔ مردان است نه زنان.

و گفته‌اند: در جواز ازدواج مرد با چهار زن است و ازدواج زن با بیش از یک مرد جایز نیست.

و گفته‌اند: در طلاق است که اختیار آن بدست مردان است که امام علیه السلام فرموده است: «طلاق بامردان است و عنده نگه داشتن با زنان».

و گفته‌اند: در ارث است

و گفته‌اند: در دیه است که دیه زن نصف دیه مرد است.

و گفته‌اند: در نبوت و امامت و ولایت است.

پیغمبر اکرم فرموده است: زن تا وقتی که همسر اختیار نکرده است در او کمبودی وجود دارد؛ گفتند: ای پیغمبر خدا! و اگر چه ثروت مند باشد؟ فرمود: و اگر چه ثروت مند باشد؛ پس این آیه را قرائت فرمود:

«الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ».

ابوهریره روایت کرده است، همانا رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بهترین زنان آن زنی است که وقتی به او می‌نگری تو را شادمان سازد، و اگر به او فرمانی دهی ترا اطاعت کند، و هنگامی که از او غایب شوی مال تو و ناموس خود را برای تو حفظ نماید؛ سپس این آیه را قرائت فرمود: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^۱. و در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» آمده است: یعنی خداوند بر مردان واجب کرده است که مخارج زنان را بپردازند و سپس زنان را ستایش می‌کند که: *فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ* یعنی: «زنان صالحه مطیع شوهرند و (ناموس) خود را در غیاب شوهر حفظ می‌کنند». و در روایت ابی الجارود از ابی جعفر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در معنی قانتات آمده است: یعنی اطاعت کنندگان^۲.

و در تفسیر «صافی» فیض کاشانی می‌گوید: یعنی مردان، قیام و ولایت زمامداران نسبت به ملت و مردم را، بر زنان دارند؛ به سبب اینکه خداوند مردان را به کمال عقل و حسن تدبیر و توانائی بیشتر در اعمال و طاعات بر زنان برتری داده است..... تا جائی که می‌گوید: در کتاب «علل» از نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- تفسیر «ابی الفتوح» طبع مظفری جلد اول ص ۷۶۱-۷۶۰

۲- تفسیر «قمی» طبع سنگی در سال ۱۳۱۱ ص ۱۲۵

روایت شده است، سؤال شد برتری مردان بر زنان چیست؟ فرمود: همانند مزیت آب بر زمین، که زمین به آب زنده می‌شود و به واسطهٔ مردان زنان حیات می‌گیرند، و اگر مردان نبودند زنان خلق نمی‌شدند، سپس این آیه را تلاوت کرد و پس از آن فرمود: آیا نمی‌نگری بر زنان که چگونه حیض می‌شوند و از آن ناپاکی عبادت ممکن‌شان نیست، و مردان را چنین حالتی عارض نمی‌گردد^۱.

و در «منهج الصادقین» فتح‌الله کاشانی به آنچه که از تفسیر «صافی» نقل کردیم اکتفا نموده و روایات وارده را نقل نکرده است^۲.

و در تفسیر «برهان» آنچه را که فیض در «صافی» از روایات آورده است ذکر کرده و روایات دیگری که در این مورد وارد است به آن اضافه نموده است^۳.

و در تفسیر «جواهر» طنطاوی می‌گوید: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» یعنی مردان چون زمامدارانند و زنان چون رعیت (ملت و مردم)^۴.

و در «جامع البیان عن تأویل القرآن» طبری در تفسیر آیه می‌گوید: و این برتری را خداوند تبارک و تعالی به مردان نسبت به زنان داده است، و به همین جهت مردان قیّم و مدبّر بر زنان شده‌اند، و در آن امور زنان که خداوند به آنان (مردان) سپرده است امرشان نسبت به زنان نافذ است؛ سپس حکایت سبلی زدن مرد انصاری به صورت زنش را که به شش سند از قتاده و حسن و ابن جریج و سدی روایت شده به همان نحو که ما در این جا از مجمع البیان نقل کردیم آورده است.

۱- «تفسیر صافی» طبع اسلامیة سنه ۱۳۸۴ جلد اول ص ۳۵۳

۲- «المنهج» چاپ سنگی سال ۱۲۹۶ جلد اول ص ۳۸۱

۳- «برهان» چاپ سنگی سال ۱۲۹۵ جلد اول ص ۲۲۶

۴- «جواهر» چاپ مصر سال ۱۳۵۰ جلد سوم ص ۳۹

و به هشت سند از سفیان و مجاهد و علی بن ابی طلحه و قتاده و سدی روایتی نقل می کند که منظور از «صالحات قانتات» در قول خداوند عز و جل این است که زنان صالحه مطیع شوهران خود می باشند .

و به شش سند از قتاده و سدی و عطاء و سفیان و ابی هریره روایت می کند که مراد از «حَافِظَاتُ لِبُعْثِيبٍ» زنانی هستند که در غیاب شوهر آنچه را که مربوط به اوست اعم از وجود و ناموس خود و اموال و ثروت او حفظ می کنند .

و در تفسیر «ابن کثیر دمشقی» آمده: خداوند متعال می گوید: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» یعنی مرد قیّم زن است به این معنی که مرد رئیس و بزرگ خانواده و حاکم بر اوست و هنگامی که منحرف و غیر معتدل شود تأدیب کننده و به اعتدال آورنده او می باشد.

بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ یعنی زیرا که مردان از زنان برترند، و مرد بیش از زن مورد انتخاب واقع می شود و از این رو است که نبوت خاص مردان است، و همچنین ملک اعظم (قدرتمندی و ریاست اصلی جامعه) ویژه مردان است زیرا که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: قومی که زمام امور خود را بدست زنی بسپارد هرگز رستگار نخواهد شد. «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ».

این حدیث را بخاری از طریق عبدالرحمن بن ابی بکره از پدرش روایت کرده، و منصب قضاوت و غیر آن هم نیز چنین است.

(وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) یعنی به علت مهور (مهریه ها) و نفقه ای که مردان به زنان می پردازند، و تکلیفی که خداوند بر مردان نسبت به زنان در کتاب خود و سنت پیغمبرش ﷺ واجب فرموده است، پس مرد فی نفسه (بالذات) از زن برتر است و بر او فضل و برتری و ارجحیت دارد، و از این رو شایسته است که قیّم

زن باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: **وَلِلرَّجَالِ عِلِّيِّينَ دَرَجَةٌ**: «برای مردان نسبت به زنان مزیتتی است».

سپس حدیث مرد انصاری را که بصورت زن خود سیلی زد و شأن نزول آیه را در این باره از بصری نقل می‌کند.

وبعد روایت ابوهریره را درباره «بهترین زنان کسی است که...» که ما از «مجمع البیان» نقل کردیم ذکر می‌کند.

سپس در معنی «**قَاتِمَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ**» مانند آنچه را که طبری در «جامع البیان» نوشته است بیان می‌کند.

و بعد حدیثی را از امام احمد حنبل از یحیی بن اسحاق از ابن لهیعه از عبدالله بن ابی جعفر نقل می‌کند که ابن قارظ خبر می‌دهد که عبدالرحمن بن عوف گفت: رسول اکرم **ﷺ** فرمود: هنگامی که زن نمازهای پنج گانه خود را بسجا آورد، و ماه رمضان را روزه بدارد، و ناموس خود و شوهر را حفظ کند و از شوهرش اطاعت کند، به او خطاب می‌شود: از هر دری که می‌خواهی به بهشت داخل شو!

و در تفسیر «کشاف» زمخشری می‌نویسد: **(الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ)** یعنی مردان با امر و نهی خود زنان را قیومیت و سرپرستی می‌کنند، چنانکه حکام و زمامداران رعایا را، و از این رو قَوْم (جمع قَوَّام: سیاستمدار و مدبتر) نامیده می‌شوند، و ضمیر «هُم» در **(بَعْضَهُمْ)** هم برای مردان است و هم برای زنان، یعنی مردان بر زنان سیطره (احاطه توأم با قدرت) و تسلط دارند بواسطه برتری‌ای که خداوند به بعضی از ایشان (مردان) نسبت به بعض دیگر (زنان) داده است، و این مطلب خود دلیلی است که شایستگی «ولایت و سرپرستی» فقط به فضل و برتری‌ای

که از جانب خداوند متعال داده شده، می باشد نه به غلبه و زور و گردن‌فرازی و قهر و قدرت.

و در برتری مردان بر زنان، عقل، حزم (دوراندیشی) عزم (تصمیم قاطع)، نیروی جسمانی و سوادنوشتن در اکثر موارد و سوار کاری و تیراندازی و اینکه انبیاء و علماء از مردانند و امامت کبری و صغری در بین ایشان است و جهاد و اذان و خطبه و اعتکاف و تکبیرات تشریق در فقه ابوحنیفه و قبول شهادت در حدّزدن و قصاص و زیادی سهم در ارث و تعصیب در میراث^۱ و حَمَالَةٌ^۲ و قَسَامَةٌ^۳ و ولایت (حق) در نکاح و طلاق

۱- از جمله مسائلی که در مورد ارث مختصّ فقه اهل تسنن است مسأله عول و تعصیب می باشد.

مسأله عول عبارت است از اینکه اگر اموال متوفی کمتر از سهمیه‌های وراثت باشد اهل تسنن نقصان را به حساب تمام سهمیه‌ها می گذارند ولی در فقه شیعه از سهمیه وراثتی که دو مرتبه متفاوت در ارثیه دارند (مثلاً زوجه که در صورت داشتن فرزند (یک هشتم) و در صورت نداشتن فرزند (یک چهارم) ماترک ارث خواهد برد) کم نخواهد شد و از سهمیه کسانی که یک مرتبه در ارثیه دارند (مثلاً فرزند) برداشته می شود.

و اما حکم در مسأله تعصیب به عکس مسأله عول است بدین نحو که اگر سهام وراثت از مجموعه اموال متوفی کمتر شود اهل تسنن زیادی ارثیه را به عصبه (خویشان پدری) واگذار می کنند ولی در فقه شیعه زیادی ارث به همه وراثت به نسبت قرابت با متوفی به سهمیه‌ها برمی گردد. و در مسائل ارث غیر از این دو مورد اختلاف قابل توجهی بین فقه شیعه و فقه اهل تسنن وجود ندارد و ازائمه اهل بیت علیهم السلام بطور متواتر نقل شده است که عول و تعصیب در اسلام نیست و ادله‌ای از کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم از آنها در این نفی در کتاب‌های مفصل موجود است و چون در فقه شیعه تعصیب وجود ندارد بنابراین از این جهت برتری‌ای برای مردان نسبت به زنان وجود ندارد و اما اعتکاف و تکبیرات ایام تشریق و ولایت در بعضی از مواضع در نکاح نیز نزد علماء شیعه بین مرد و زن یکسان است.

۲- «حمالة» متحمل شدن (قبول دیه و یا سایر احکام و ادبه) جرائمی است که از روی

←

و رجوع و تعدد زوجات و انتساب فرزندان به آنها و اینکه محاسن و عمامه و بوزه آنهاست، را ذکر کرده اند.

(وَجِيمًا اتَّقَوْا) یعنی به سبب آنچه که مردان در ازدواج با زنان از مهر و نفقه به آنها از مال خود می پردازند.

و سپس قضیه سعد بن ربیع و همسرش و شأن نزول آیه را ذکر می کند و می گوید پس از نزول این آیه قصاص (از شوهر) برداشته شد، سپس می گوید: و در اینجا بین علماء اختلاف است، گفته شده:

بین مرد و زن (زوج و زوجه) هیچ قصاصی در کمتر از قتل نفس نیست اگر چه جراحتی بر او (زن) وارد کند، لکن عقل آنرا واجب می شمارد و دیه هست، و گفته شده: در مورد جرح و قتل قصاص هست ولی در مورد سیلی زدن و مثل آن نه.

(قَائِمَاتٌ) زنان مطیع و فرمانبر که حقوق شوهر را برپا می دارند (حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ) غیب خلاف حضور است یعنی در غیبت و عدم حضور شوهر آن آنچه را حفظ آن واجب است محفوظ نگه می دارند اعم از ناموس و خانه ها و اموال شوهر^۱.

و در تفسیر «دُرِّ الْمَشُورِ» سیوطی در ذیل آیه شریفه: «وَلَا تَحْتَمِنُوا مَا فِضَّلَ اللَّهُ بِهِ

←

سهو و خطا بعضی از ارحام نزدیک مرد، مرتکب می شوند. (مترجم)

۳- «قسامه» شاهد واقع شدن در مورد قتل، که شهادت به قَسَم ۵۰ مرد لازم است

تا قتلی عمدی ثابت شود.

و در قتل خطا ۲۵ مرد (در صورتی که مشاهده عادل نباشد که بر قتل شهادت دهد

قسم هائی است که اولیاء مقتول برای اثبات قتل ادا می کنند و در قتل عمدی عبارت است از

پنجاه قسم و در قتل خطا بیست و پنج قسم). (مترجم)

۱- «کشاف» چاپ اول در مصر شرقی جلد اول ص ۲۰۴ و ۲۰۵

بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ) تا آخر آیه (آیه ۳۲ از سوره نساء - ۴).

به واسطه عبدالرزاق و عبد بن حمید و ترمذی و حاکم و سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از طریق مجاهد از ام سلمه نقل می کند که ام سلمه خدمت پیغمبر اکرم عرض کرد: یا رسول الله! مردان جهاد می کنند و ما جهاد نمی کنیم که به فیض شهادت نائل آئیم و همانا برای ما نصف سهمیه در ارت است؟ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ: «آنچه را که خداوند به بعضی از شما نسبت به دیگری فزونی و برتری بخشید آرزو نکنید» و در باره جواب به سؤال ام سلمه این آیه نیز نازل شد: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» تا آخر آیه. (آیه ۳۰ از سوره احزاب - ۳۳)

و همچنین ابن ابی حاتم از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که: زنی خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای پیغمبر خدا! مرد دو برابر زن ارث می برد، و شهادت دوزن برابر با یک مرد است؛ آیا ما (زنان) در مورد اعمال نیز این چنینیم؟ اگر زنی کار نیکی انجام دهد نصف این نیکی برای او نوشته می شود؟ پس خداوند در پاسخ، این آیه را نازل فرمود که: «وَلَا تَتَمَنَّوْا...» تقاضای غیر از آنچه مقدر شده نکنید که عدل است و از من صادر شده است.

و سعید بن منصور و ابن منذر از عکرمه نقل می کنند که گفت: گروهی از زنان از پیغمبر اکرم تقاضای جهاد کردند و گفتند: دوست داریم که خداوند جهاد را برای ما هم قرار دهد و آن اجری که مردان از (جهاد) می برند نصیب ما هم بشود خداوند این آیه را نازل فرمود که: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۱.

و در تفسیر آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ... تا آخر آیه» روایات متعددی در شأن نزول آیه که آن مرد انصاری به صورت زن خود سیلی زد، و رسول اکرم حکم به قصاص

فرمود و سپس این آیه نازل شد، نقل کرده و می نویسد که: در بعضی روایات نقل شده است که در اینجا خداوند این آیه را نازل فرمود که: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»^۱ «در باره قرائت قرآن قبل از آنکه وحی بر تو کامل شود شتاب مکن».

و عبدالرزاق و بزاز و طبرانی از ابن عباس نقل می کنند که گفت: زنی خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: یا رسول الله! به نمایندگی زنان نزد شما آمده ام؛ خداوند جهاد را برای مردان واجب کرد که اگر پیروز شوند اجر می برند و اگر کشته شوند زندگانی هستند که نزد پروردگارش روزی می خورند؛ و ما طایفه زنان کارها و امور آنها را انجام می دهیم، پس از این اجر (جهاد مردان) سهم ما چیست؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به هر زنی که بر خوردی این کلام را برسان که همانا اطاعت شوهر و اعتراف زن به حق شوهر بر او معادل همه این ثواب هائی است که ذکر کردی، و کم اند از شما کسانی که این چنین باشند.^۲

و ابن ابی شیبہ و احمد از معاذ بن جبل روایت می کنند که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر فرار بود که بشری را امر به سجده بر بشر دیگری بکنم حتماً زن را امر می کردم که شوهرش را سجده کند.

و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از جابر نقل می کند که گفت: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: سه نفرند که نمازشان قبول نخواهد شد و حسنه ای از آنها به عالم بالا نخواهد رفت: غلامی که فرار کرده تا این که به مولای خود برگردد، و زنی که شوهرش بر او خشمگین باشد، و شخص مست تا وقتی که به شعور آید.

و ابن ابی شیبہ و حاکم - که این روایت را صحیح دانسته - و بیهقی از

۱- «الذرا المنثور» جلد دوم ص ۱۵۱

۲- «الذرا المنثور» جلد دوم ص ۱۵۲

ام سلمه روایت میکنند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هر زنی که شب را به صبح برساند و همسرش از او راضی باشد داخل در بهشت خواهد شد. و بیهقی از آنس نقل می کند که: زنان بمحضر پیغمبر اکرم ﷺ رسیدند، و گفتند: یا رسول الله! مردان به افتخار فضیلت جهاد در راه خدا نائل آمدند، آیا برای ما عملی هست که ثواب مجاهد در راه خدا به واسطه آن عمل دریابیم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: کار و مشقت هریک از شما در خانه خود همانند عمل مجاهدین در راه خداست.^۱

کامل ترین و جامع ترین روایات از نظر معنی حدیثی است که سیوطی در این مورد نقل کرده است؛ و همچنین استاد بزرگوار ما عالم بی بدیل علامه طباطبائی مد ظله العالی در «المیزان فی تفسیر القرآن» از او نقل کرده است،^۲ و آن اینکه بیهقی از اسماء بنت یزید که زنی انصاری است نقل می کند، که او (اسماء) نزد پیغمبر اکرم ﷺ که در میان اصحاب خود نشسته بودند آمد؛ و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، من نماینده و فرستاده زنان نزد شمایم، و بدان ای جان من فدای تو - که هیچ زنی در شرق و غرب عالم از آمدن من به نزد شما مطلع نشد جز اینکه بعقیده من بود.

همانا خداوند ترا برای مردان و زنان بحق برانگیخت و ما همگان بتو و خدای فرستنده تو ایمان آوردیم؛ و ما طایفه زنان خانه نشین و محدود و پاسدار خانه های شما و محلّ تلذذات جسمانی شما و حامله بفرزندان شمایم؛ و شما طایفه مردان به جمعه و نمازهای جماعت و عیادت مرضی^۱ و تشییع جنازه و حج پس از حج (متوالی) و از همه بالاتر جهاد در راه خدا، بر ما فضیلت یافتید، و چون شما

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۵۳

۲- «المیزان» چاپ اول جلد چهارم ص ۳۷۲

مردان به حج یا عمره یا حفظ سرحدات بیرون میشوند ما زنان اموالتان را حفظ می‌کنیم و لباسهایتان را می‌بافیم و اموالتان را سرپرستی می‌کنیم آنگاه در اثر چه عملی باشما مردان شریک می‌باشیم یا رسول‌الله؟

پیغمبر اکرم وَاللَّهِ عَلَيْهِ با تمام صورت رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا سخن هیچ زنی را در سؤال از امر دین خود بهتر از سخن این زن شنیده‌اید؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله ما گمان نمی‌کردیم هیچ زنی به چنین چیزی (سؤال) راه برده باشد؛ آنگاه پیغمبر اکرم وَاللَّهِ عَلَيْهِ رو با او کرده و فرمودند: ای بانو بر گرد و به زنانی که منتظر جوابند بگو: که خوب شوهرداری کردن هر یک از شما، و در پی خوشنودی شوهر بودن و بر موافقت وی رفتار کردن برابر همه این ثوابهایی است که بر شمردی؛ و زن در حالی که از خوشحالی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اللَّهُ أَكْبَرُ میگفت باز گشت^۱.

و در تفسیر «بیضاوی» آمده است: (الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) یعنی مردان قیّم زنانند همچنانکه حکّام قیّم رعایای خویش میباشند و این امر بدو دلیل واقع می‌شود: موهبتی و خدادادی، و اکتسابی. و میگوید: (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) یعنی بسبب برتری دادن خداوند مردان را نسبت به زنان در کمال عقل و حسن تدبیر و زیادی نیروی جسمانی در انجام عمل و عبادات؛ و به این جهت به نبوت و امامت و ولایت و اقامه شعائر و شهادت در محضر قضاوت و وجوب جهاد و جمعه و مانند آن و تعصیب^۲ و زیادی سهم در میراث و اختیار طلاق اختصاص داده شدند.

(وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) و بسبب بخشش از اموال در ازدواج مانند

۱- «الدر المنثور» جلد ۲ ص ۱۵۳

۲- در پاورقی ۱ در صفحه ۴۴ توضیح داده شده است

مهر و نفقه دادن به زن . سپس قصه سعد و همسرش (شأن نزول آیه) را ذکر می کند و می گوید (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ) زنان صالحه، مطیع خداوند و اداکننده حقوق همسران (شوهران) هستند .

(حَافِظَاتٌ يَلْغَيْبٍ) حافظ شئون و موجبات غیبت شوهرانند، یعنی در غیبت شوهر آنچه را که حفظش از ناموس خود و مال شوهر واجب است حفظ می کنند و از آن حضرت علیه الصلوة والسلام است که : بهترین زنان کسی است که چون به او می نگری شادمانت کند، و چون او را فرمان دهی ترا اطاعت کند، و اگر از او غایب شوی مال و نفس خود را برای تو حفظ نماید، و این آیه را قرائت فرمود (الرَّجَالُ...) . و گفته می شود: یعنی اسرار شوهر را حفظ کنند^۱

و در حاشیه ای که شیخ زاده بر تفسیر «بیضاوی» نوشته است ، می گوید: در مورد گفته بیضاوی (که مردان بر زنان قیام حکام را نسبت به رعایا دارند) از صیغه قوام استفاده شده است ، که اسم مبالغه است برای کسی که قیام بکاری داشته و مسلط بر آن و نافذ الحکم در آن زمینه باشد، که گوئی امیر بر اوست، و قوام و قیّم هر دو دارای یک معنی هستند و قوام رساتر است و مرد قیّم به حفظ مصالح و تدبیر امور زن و ساعی و کوشا در حفظ و نگاهداری و پاسداری از زن است . و در مورد «قَانِتَاتٌ» یعنی زنان مطیع می گوید: و اطاعت در اینجا عم از اطاعت خداوند و شوهران است، «وَالصَّالِحَاتُ» جمع مُحَلَّای به الف و لام حمل بر استغراق می شود و دلالت می کند که هر زن صالحه ای همواره و دائماً باید مطیع خداوند و همچنین همسر باشد و این که در غیبت شوهر حافظ واجبات زمان غیبت او (که برای خود زن وضع شده است) باشد ، و مقصود آیه امر است با زبان اخبار (خبر دادن) ، و از آن دانسته می شود که زن، صالحه نخواهد بود مگر اینکه مطیع خداوند متعال و شوهر باشد در حضور او، و نگاهداری حق همسر و حرمت و

۱- «تفسیر بیضاوی» که در حاشیه قرآن کریم چاپ شده ص ۱۲۱

احترام او در حال غیبت^۱.

و در «حاشیه شهاب» بر تفسیر «بیضاوی» به نام «عناية القاضی و كفاية الرّاضی» آمده است :

گفته بیضاوی: (قیام ولاة بر رعیت الی آخر) یعنی چنانکه حکام رعیت و ملت را با امر و نهی قیمومیت می کنند مردان بر زنان قیمومیت واقعی دارند نه استعاره ای و غیر واقعی و اعتباری، و برتری موهبتی مرد فضیلت هائی است که خداوند به مرد عنایت کرده و برتری اکتسابی به واسطه مهر و نفقه ای است که به زنان می پردازند.

و گفته بیضاوی: (به سبب برتری... الی آخر) اشاره به این است که «باء» سببیه است و «ما» مصدریه» (وَجِئَا فَضَّلَ اللَّهُ وَجِئَا أَذْفَقُوا). و این که بیضاوی گفته: نبوت در مردان است شاید قول مشهور باشد یا مقصود رسالت است، و امامت شامل امامت صغری و کبری است؛ و از ولایت مراد تولی و اختیار در امر نکاح می باشد یا ولایت در قضاء و مانند آن، و اقامه شعائر مثل اذان و اقامه و خطبه و جمعه و تکبیرات ایّام تشریح در فقه ابوحنیفه و مقصود از شهادت در مجامع قضاوت شهادت در امور مهمّی است که باید به آنها در محافل عمومی رسیدگی شود، مثل جاری کردن حدود و مانند آن که در این گونه امور شهادت زنان قبول نمی شود و آن که بعضی مطلق شهادت زن را جایز ندانسته اند مردود است^۲.

و در تفسیر «مفاتیح الغیب» امام فخر رازی، پس از ذکر معنی قوام و قصه معروف شأن نزول می گوید:

بدان که برتری مردان بر زنان حاصل از جنبه های بسیاری است که بعضی از آنها صفات حقیقی و برخی احکام شرعی می باشند.

۱- «حاشیه شیخ زاده»، تکملة جزء اول، چاپ عثمانی ص ۳۱ و ۳۲

۲- «حاشیه شهاب» چاپ دارصادر بیروت جلد سوم ص ۱۳۳

اما صفات حقیقی، بدان که حاصل فضائل حقیقی به دو امر بر می گردد: علم و قدرت؛ و بدون شك عقل و علم مردان بیشتر و نیز قدرتشان نیز بر انجام اعمال مشکل و سخت کاملتر است؛ و به این دو دلیل، فضیلت و برتری مردان بر زنان در عقل و دوراندیشی و قدرت و در نویسندگی در اغلب آنها و سوارکاری و تیراندازی و اینکه انبیاء و علماء از آنها هستند و امامت کبری و صغری و جهاد و اذان و خطبه و اعتکاف و شهادت در حدود و قصاص (به اتفاق همه علماء) و نکاح در فقه شافعی و زیادی سهم در میراث و تعصیب^۱ در میراث و به گردن گرفتن دیه در قتل خطا^۲ و در قسامه^۳ و ولایت در نکاح و طلاق و حق رجوع و تعدد زوجات و انتساب فرزندان به آنها حاصل می شود؛ و همه اینها دلالت بر برتری مردان بر زنان دارد.^۴

در تفسیر «خازن» علاء الدین بغدادی، معنی و شأن نزول آیه را مانند آنچه که رازی در تفسیرش آورده ذکر می کند.^۵

و در تفسیر «غرائب القرآن و رغائب الفرقان» نظام الدین نیشابوری در شأن نزول آیه «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» اقوالی را ذکر کرده است.

یکی از قول مجاهد که: ام سلمه خدمت پیغمبر اکرم عرض کرد: یا رسول الله مردان جنگ و جهاد می کنند و ما جنگ نمی کنیم، و میراث آنها (مردان) دو برابر ما است، پس این آیه نازل شد.

و دیگر از قول قتاده و سدی: که چون آیه «إِلَّا الَّذِي كَرِهَ مِثْلَ حُطِّ الْأُدْحِيِّينَ» (ارثیه مرد برابر با ارثیه دوزن است) نازل شد مردان گفتند: امید داریم که در آخرت نیز

۱ و ۲ و ۳- در پاورقی صفحه ۴۴ توضیح داده شده اند

۴- «مفاتیح الغیب» چاپ عثمانیه جلد سوم ص ۳۱۶

۵- «تفسیر خازن» چاپ مصر چاپخانه مصطفی محمد جلد اول ص ۴۳۲

بر زنان برتری داشته باشیم همچنان که در میراث برتری یافتیم، و زنان گفتند: امیدواریم که هر روز گناه (سنگینی گناه بر انسان) بر ما نصف مردان باشد. و در روایت دیگری است که زنان گفتند: ما نیازمند تریم (به بیشتر میراث بردن)، زیرا مردان ضعیف هم از ما (زنان) به کسب معیشت توانا ترند، سپس این آیه نازل شد.

دیگر آنکه گفته اند: نماینده زنان به خدمت پیامبر اکرم رسید و گفت: پروردگار مردان و زنان یکی است، و تو بر ما و ایشان هر دو رسولی، و پدر ما آدم و مادر ما حوا است، پس سبب چیست که خداوند مردان را نام می برد و ما را ذکر نمی کند. (در اموری که تفاوت در حقوق وجود دارد: اموری واجب است بر مردان که بر زنان واجب نیست مثل جهاد)؟

پس این آیه نازل شد، بعد آن زن گفت: همانا مردان به جهاد بر ما سبقت یافته اند، پس برای ما چیست؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: همانا برای زن حامله از شما اجر و ثواب روزه دار و نماز گزار است، و چون درد زائیدن او را فرا گیرد هیچ کس ثواب و اجر او را نمی تواند ادراک کند؛ و چون شیر بدهد به هر مکیدنی اجر و ثواب زنده کردن نفس محترمه و جانی برای او است.

و در تفسیر آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ» ذکر کرده که: گفته می شود که عسارت «قِيَمُ الْمَرْأَةِ» و «قَوَّامُهَا» صیغه مبالغه است یعنی مرد امور زن را به پا می دارد و بر حفظ و حراست او همّت می گمارد، همچنان که والی و حاکم به حفظ رعیت می کوشد، و از این رو مردان قَوَّام (قائم به امور و سیاستمدار و مدبّر) نامیده شده اند، و ضمیر «هُمْ» در لغت «بعضهم» برای مردان و زنان هر دو است: یعنی که مردان مسلط بر زنانند به سبب برتری که خداوند بعضی را (مردان) بر بعضی دیگر (زنان) داده است.

سپس همه وجوه برتری مردان را بر زنان که حاصل آن به برتری در علم و قدرت

بر می گردد، مانند آنچه که ما از رازی نقل کردیم ذکر کرده؛ و به «قیل: گفته شده» تعبیر کرده است.

سپس از مقاتل حکایت سعد بن ربیع و همسرش را در شأن نزول آیه روایت کرده است.

و بعد نتیجه می گیرد و می گوید که: معنی «قانتات» مطیع خداوند و همسر و معنی «والحافظات للغیب» حافظین و برپادارندگان حقوق شوهر در نبودن او است، و غیب خلاف حضور است، و شئون و موجبات حفظ غیب شوهر این است که خود را از «زنا» مصون دارد تا مبادا موجب ننگ شوهر بشود، و فرزند حاصل از نطفه دیگری به او نسبت پیدا کند. و اینکه اسرار شوهر را مکتوم دارد و مال او را از اسراف و تلف شدن حفظ کند و خانه اش را از آنچه شرعاً و عرفاً شایسته نیست محفوظ بدارد.

و در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» قرطبی، می گوید: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» مبتداء و خبر است، یعنی مردان به پرداخت نفقه به زنان و دفاع از آنان قیام می کنند؛ و همچنین حکام و امراء و جنگجویان از مردانند نه زنان. گفته می شود: قوام (برپادارنده) و قیام (سرپرست).

سپس می گوید: آیه در مورد سعد بن ربیع نازل شده است و بعد آن قصه را تا آخر نقل می کند، و سپس اقوال دیگری را که ابو الفتوح رازی در مورد شأن نزول آیه گفته است ذکر می کند.

بعد در مورد جهت برتری مردان می گوید که گفته می شود: مردان به زیادی عقل و تدبیر برتری دارند، و حق قیام و سرپرستی بر زنان از این رو برای آنها قرار داده شده است. و گفته اند: مردان در نفس و طبیعت جسمانی نیروی بیشتری دارند که برای

زنان نیست؛ زیرا در طبع مردان حرارت و خشکی غلبه کرده و در آن قوت و شدت است، و به همین سبب امور اجتماع و تدبیر به آنها سپرده شده است، در طبع زنان رطوبت و سردی غلبه دارد، و لهذا از مردان نرم تر و ملایم ترند، بدین سبب حق قیومت زنان بر مردان است، و نیز به گفته خداوند متعال: «وَدِيمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (و بواسطه انفاقی که مردان از اموالشان بر زنان می کنند).^۱

و در «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی» سیّد محمود آلوسی، می گوید:

واحدی در شأن نزول آیه «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» سه خبر را ذکر کرده:

اول از طریق مجاهد که گفت: ام سلمه گفت یارسول الله؛ مردان جنگ می کنند و ما جنگ نمی کنیم و میراث ما نیز نصف مردان است؟! سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

دوم از طریق عکرمه که: زنان درخواست جهاد کردند و گفتند: دوست داریم که خداوند جنگ را برای ما هم قرار دهد تا ما هم به آن اجری که مردان می برند دست یابیم، پس این آیه نازل شد.

سوم از طریق قتاده و سدی، که گفتند: هنگامی که آیه شریفه: لِيَذْكُرَ مِثْلَ حَقِّ الْأُنثِيَّاتِ: (برای مردان دوبرابر سهم زنان میراث هست) نازل شد، مردان گفتند: امیدواریم بر زنان به واسطه کارهای نیک خود برتری پیدا کنیم همان طوری که در میراث برتری داریم تا اجرا دوبرابر اجرا زنان باشد، و زنان گفتند: امیدواریم که و زرو گناه ما در آخرت نصف مردان باشد چنان که میراث ما در دنیا نصف بهره آنها است؛ سپس خداوند متعال آیه «وَلَا تَتَمَنَّوْا» را تا آخر آیه نازل فرمود.

۱- «تفسیر قرطبی» چاپ دارالکتاب العربی سال ۱۳۸۷

و در معنی «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» می گوید: شأن مردان قیام و سرپرستی بر زنان است مانند قیام و قیومیت حکام بر رعیت به امر و نهی و مانند آن. و بکار بردن جمله اسمیه با صیغه مبالغه برای تأکید و تثبیت است و اشعار به این دارد که این مطلب در مردان ریشه و رسوخ داشته و در طبیعت مادی آنهاست (تنها يك امر اعتباری و منسوب به مردان نیست بلکه يك صفت واقعی و ریشه دار است).

و در کلام اشاره ای است به موجب استحقاق مردان درزیادی میراث، چنان که در آنچه مقدمتاً آمد رمز تفاوت مراتب استحقاق وجود دارد... تا اینکه می گوید: و ضمیر جمع برای هر دو طایفه مردان و زنان از روی تغلیب است، یعنی مردان بر زنان قیومیت دارند به سبب تفضیل خداوند آنها را (مردان) بر اینها (زنان) یا استحقاق قیومیت را به سبب برتری دارند و جامه تفضیل و برتری بر قامت آنان پوشیده است.^۱

و در تفسیر «لطائف الاشارات» امام قشیری، در تفسیر آیه شریفه: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ می گوید: مردان به قوت و نیرو مختص شدند و از این رو مسئولیت و بار بیشتری بر دوش آنها نهاده شده، و بار و مسئولیت بر حسب توانائی و استطاعت است؛ و آنچه معتبر است اندیشه ها و دلها و همتها است نه آراء و اهواء و نفرها و تنها.^۲

و در تفسیر «بیان السعادة فی مقامات العبادة» در تفسیر این آیه می گوید: مردان بر زنان مثل قیام و قیومیت حکام بر رعایای خود قیومیت دارند، مراقب احوال

۱- تغلیب يك قاعده در ادبیات عرب است که اگر مرد وزنی در مطلبی مشترك باشند ضمیر مذکر آورده می شود و باغلبه مرد بر زن، هر دو به يك ضمیر (مذکر) ارجاع می شود - (مترجم).

۲- «تفسیر آلوسی» چاپ دار التراث العربی جلد پنجم ص ۲۰ و ۲۳

۳- «تفسیر قشیری» چاپ دار الکاتب العربی جلد دوم ص ۲۵

ایشان بوده و آنها را به اعتدال و استقامت درمی آورند.

و در باره (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) می گوید: خداوند مردان را در جثه و بدن و نیروی جسمانی و ادراک و حسن تدبیر و کمال عقل بر زنان برتری داده است (وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) و به سبب انفاقی که از اموالشان بر زنان می نمایند، یعنی برای مردان دو فضیلت ذاتی و عَرَضِيّ موجود است، که با هریک از این دو فضیلت مستحق برتری و تسلط می باشند؛ و بر مردان است مراقبت از زنان و بر طرف کردن احتیاجات زندگی آنها و بر آوردن حاجاتشان، و بر زنان است فرمانبری و پذیرفتن نصایح مردان و حفظ آنچه که در غیاب آنها حفظش واجب است. (فَالصَّالِحَاتُ) سپس زنان صالحه از حد و شأن و حکم خدا پافرا تر نمی گذارند بلکه آنها (قَائِمَاتٌ حَافِظَاتٌ) مطیع حکم خدا و حافظ نفوس خود و اموال شوهرانشان می باشند (لِيُغَيَّبَ) در غیبت خودشان از نزد شوهران یا نبودن همسران نزد ایشان، (اگر لام در لِيُغَيَّبَ به معنی (فی ظرفیت) «در» باشد)؛ هستند و یا نگهدارنده اشیاء مخفی و غائب از نظر شوهران اعتم از اموال همسر و نفوس خود- که خداوند حفظ آنرا لازم دانسته است- می باشند^۱.

و در «ارشاد العقل السليم الى مزاي الكتاب الكريم» موسوم به «تفسیر ابی السعود» در معنی آیه آنچه را آلوسی در «روح المعانی» آورده است ذکر می کند^۲، و ظاهراً آلوسی از وی اقتباس کرده باشد نه به عکس، زیرا آلوسی در سال ۱۲۷۰ وفات کرده است و ابی السعود در سال ۹۸۰.

و در «تفسیر جلالین» جلال الدین محلی می گوید: (الرجال قَوَّامُونَ) یعنی مردان مسلط اند (عَلَى النِّسَاءِ) بر زنان که آنها را تأدیب می کنند و دستشان را می گیرند

۱- «بیان السعادة» چاپ سنگی سال ۱۳۱۴ ص ۱۹۷

۲- «تفسیر ابی السعود» چاپ ریاض جلد اول ص ۶۹۱ و ۶۹۲

(کمکشان می کنند) (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) به سبب برتری دادن خداوند آنها را بر زنان در علم و عقل و ولایت و مانند آن، (وَبِمَا أُذِقُوا) و به واسطه نفقه دادن بر زنان (مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَمَا لَصَالِحَاتُ) از مالشان پس زنان صالحه (قَادِمَاتُ) مطیع شوهران خوداند (بِمَا حَفِظَ) به سبب اینکه حفظ کرده برای آنان (الله) خداوند حقوقشان را، آنجا که شوهرانشان را نسبت به پاسداری از حقوق آنان سفارش فرموده است.^۱

و در «فی ظلال القرآن» سید قطب در معنی آیه شرح مبسوط و تفصیل کامل و همه جانبه ای را بیان کرده است؛ و استدلال کرده است که حیات انسانی در جامعه بشری دوام پیدا نمی کند جز از راه قیومیت مردان بر زنان، زیرا خداوند در سرشت هر یک از آنها آنچه را که برای نظام تکاملی در عالم وجود بهتر و صالحتر است، قرار داده است.

و ما در اینجا برای آنکه سخن به دراز نکشد، از آوردن عین عبارت وی خودداری می کنیم.^۲

و در «المیزان فی تفسیر القرآن» استاد بزرگوار آیت باهره و روشن خدائی علامه طباطبائی مُدَّتْ ظِلَّهُ الْعَالِيَّ آمَدَهُ است: (الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أُذِقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) قیوم کسی است که عهده دار کار کس دیگری میشود، «وَقَوَّامٌ وَقِيَامٌ» مبالغه آن است.

و مقصود از (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) آن چیزهایی است که در مردان به حسب طبع از زنان زیادتر است و مردان در آن صفات برتری دارند؛ و آن زیادی قوه تعقل در آنها است و آنچه که متفرد بر قوه عاقله است از قوه قهریه

۱- «تفسیر جلالین» چاپ دارالکتاب العربی ص ۱۱۰

۲- «فی ظلال القرآن» چاپ دار احیاء التراث العربی، جزء پنجم ص ۱۵۷ الی ص ۶۲

و شدت صولت و نیرو و طاقت بر سختیها و مشکلات و مانند آن؛ و زندگی و حیات زنان حیات احساس و عاطفه و برپایهٔ رقت و لطافت است، و منظور از (بِمَا ذَقُّوْا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) همان پرداخت مَهْرِیَّة و نفقه به زنان می باشد.

و عموم و همگانی بودن این عُلَّتْ اشعار بر این دارد که حکم مبنی بر این آیه (الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) منحصر به همسران نیست که حکم قیومیست مرد فقط اختصاص به همسر او داشته باشد، بلکه این حکم برای طایفهٔ مردان نسبت به طایفهٔ زنان در همهٔ جهاتی که زندگی این دو گروه به هم مربوط می شود وضع شده است.

پس جهات عامهٔ اجتماعی که به برتری مردان مربوط می شود مانند دو جهت حکومت و قضاوت که حیات جامعه موقوف و مرتبط به آنها است، به واسطهٔ قوهٔ تعقلی که طبعاً در مردان زیادتر از زنان است اداره می شود؛ و همچنین دفاع جنگی که به قوهٔ قهریه و سرسختی و نیروی عقل مربوط است. هر يك از اینها از جمله جهات قیومیست مردان بر زنان است.

و بنا بر این گفتهٔ خداوند متعال: (الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) دارای اطلاق و عمومیت تام است. و اما بعد آن: (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ) الی آخر ظاهراً مربوط به روابط بین مرد و همسرش می باشد چنانکه دلایلش خواهد آمد، و این فرعی از فروعات و جزئی از جزئیات این حکم مطلق است و از آن استخراج می شود بدون آنکه اطلاق و عمومیت آن را نقض و محدود کند.

قول خداوند متعال: (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّأَمْوَالِهِنَّ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ) منظور از «صلاح» معنای لغوی آن است که از آن به لیاقت نفس تعبیر می شود، و «قنوت» دوام طاعت و خضوع می باشد.

و مقابله این عبارت با دنبالهٔ آیه: (وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ) چنین می رساند که مراد از صالحات همسران و زنان صالحه اند و این حکم مربوط به زنان شوهردار

است نه مطلق زن .

و همانا قول خداوند (قَوَّامَاتٌ حَافِظَاتٌ) - که آمر است به زبان و صف یعنی زنان باید قنوت و محافظت (بر امور و اجبه) داشته باشند - حکمی مربوط به شئون همسر داری و معاشرت خانوادگی است، و در عین حال حکمی است که در وسعت و ضیق (تنگی و محدودیت) تابع حکم علیت یعنی قیومیت مردان بر زنان است، یعنی در اینجا قیومیت مرد بر زن قیومیت همسری است؛ و به این جهت باید (زن) از او (شوهر) اطاعت کند و حقوق و شئون زوجیت و همسری را محفوظ بدارد.

و به عبارت دیگر همان طور که قیومیت طایفه مردان بر طایفه زنان در اجتماع تنها به جهات عمومی مشترک بین آن دو تعلق دارد که آنهم مربوط به زیاده‌ی تعقل و قدرت جنگ آوری مرد و شدت صولت او است و برای حکومت و قضاوت و جهاد لازم می‌باشد، بدون آنکه استقلال زن در اعمال ارادی فردی و کارهای شخصی از بین برود که هر چه دوست دارد و مایل است اراده کند و هر چه بخواهد (تا آنجا که دست به عمل منکری نزند) انجام دهد بدون آن که مرد حق دخالت در هیچ موردی از آنرا داشته باشد، که آنچه زنان در باره خود به معروف و خوبی انجام دهند گناهی برای مردان نیست، همچنین قیومیت مرد نسبت به همسرش آن طور نیست که اراده و حق تصرف زن را در مال و دارائی خود سلب نماید، و نه این که در حفظ حقوق فردی و اجتماعی خویش و دفاع از آنها و تهیه و سائل لازم برای رسیدن به آن حقوق مستعمل نباشد؛ بلکه معنی آن این است که وقتی که مرد از مال خود در ازاء استمتاع از زن به او مهر و نفقه می‌دهد، پس بر زن است که در حضور شوهر از او در کلیه اموری که به استمتاع و مباشرت مربوط است متابعت و اطاعت کند و در غیاب شوهر حقوق او را حفظ نماید، در غیبت شوهر به وی خیانت نرزد به اینکه دیگری را به بستر او راه دهد، و موجب تلذذ و تمتع‌های غیر جایز دیگران از نفس خود گردد، و در آنچه که شوهر از

مال و ثروت زیر دست او گذارده ، و در اموری که او را درزندگی مشترک خانوادگی بر آنها مسلط گردانیده خیانت نوزد و به وظایف خود عمل نماید. پس گفته خداوند متعال: (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ) الی آخر، یعنی شایسته است که زنان اخلاق و صفات صالحه را در خود بپرورانند.

و چون به صفت صلاح آراسته شوند بدون شك قانت و مطیع شوهر نیز خواهند بود یعنی واجب است که اطاعت دائم از شوهر در امور مربوط به استمتاع داشته باشند و بر آنها هم چنین واجب است که همه حقوق شوهر را در غیاب او حفظ کنند.

و اما فرمایش خداوند: (بِمَا حَفَظَ اللَّهُ)، به احتمال زیاد ظاهراً «ما» مصدریّه و «باء» برای وسیله و آلت است و معنی چنین می شود که همانا زنان صالح مطیع شوهرند و در غیاب شوهر حافظ حقوق او که خداوند آنها را واجب کرده است می باشند، از این رو که قیومیت برای شوهران و اطاعت از او و حفظ شئون و موجبات غیبت شوهر برای زنان تشریح و وضع شده است.

و ممکن است که «باء» برای مقابله باشد، و در این صورت معنی چنین می شود که بر زنان اطاعت و حفظ غیبت شوهران واجب است در مقابل این که خداوند حقوقی را برای زنان بر عهده شوهران گذارده است، چنانچه احیاء امور اجتماعی و حفظ حقوق اجتماعی زنان را به عهده دارند و پرداخت مهر و نفقه زنان بر آنها واجب است، و معنی اول روشن تر و صحیح تر است^۱.

آنچه تا این جا ایراد کردیم، نکاتی بود که لازم می دانستیم از بیان جمعی از لغویین و مفسرین که امکان مراجعه به کتب آنها را داشتیم بیان کنیم؛ بلی از «تفسیر مولی عبد الرزاق کاشانی» و «روح البیان» شیخ اسماعیل حقّی و «عرائس البیان» ابی-

۱- «تفسیر المیزان» چاپ حیدری سال ۱۳۷۶ جلد چهارم ص ۳۶۵ تا ۳۶۷

محمد روزبهان چیزی ذکر نکردیم؛ زیرا آنها در تفسیر قرآن به معانی باطنی اکتفا کرده‌اند، و تأویلاتی دارند که از مقصود فعلی ما - استخراج حکم شرعی - خارج است.

و این افرادی که سخن‌شان را نقل کردیم، همگی از استوانه‌های علم و کلام و اساتید فقه و حدیث و تفسیر، و بزرگان اهل لغت و اشتهاق و دیگر فنون ادبیات عرب می‌باشند.

و سخنان این بزرگان را از آن رو نقل کردیم که فوایدی بس مهم در معنی آیه و شأن نزول و احکام فقهی مستخرج از آن عاید می‌گردد.

و اینک به‌حول و قوّة الهی نکاتی را پیرامون آیه مبارکه: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فَالْصَّالِحَاتُ قَائِمَاتٌ إِلَىٰ آخِرِ آيَةٍ» یاد آور می‌شویم:

نَحْتَهُ أَوَّلُ: قَوَّامُونَ صِيغَةٌ مَبَالِغَةٌ فِي الْقِيَامِ بِعَهْدِهِ دَارِ شِدْنَ أَنْجَامِ كَارِ اسْتِ ، وَبِشِ از قِيَمٍ وَ قِيَامٍ بِر مَبَالِغَةٍ دَلَالَتِ دَارِدِ ، وَ مَسْرَادِ آن كَسِي اسْتِ كِه قِيَمُو مِيَتِ دِي كَرِي (مَقُومٌ عَلَيْهِ) رَادِرِ أَنْجَامِ كَارِي بِه كَرْدِنِ كَرْتَه اسْتِ وَ بَرُوِي احاطه وَ قَدْرَتِ وَ تَسَلُّطِ دَارِدِ وَ حَكْمِشِ دَر حَقِّ او (مَقُومٌ عَلَيْهِ) نَافِذِ وَ جَارِي اسْتِ مِثْلِ قِيَامِ حَا كِمِ بَر رِعِيَتِ وَ مِلَّتِ ، وَ امِيرِ بَر مَأْمُورِ ، دَر حَفْظِ وَ اِدَارَه وَ تَدْبِيرِ اَمُورِ وَ دِفَاعِ از آنِه دَر حُودِثِ نَا كُورِي كِه بَر ايشانِ پيشِ مِي آيدِ وَ مَوْجِبِ خُورِي وَ ضَعْفِ وَ سَسْتِي آنِه اِي كَرْدِدِ .

پس قَوَّامٌ يَعْنِي مُتَسَيِّطِرٌ (دارای احاطه توأم با قدرت) و مَقُومٌ عَلَيْهِ كَسِي اسْتِ كِه تَحْتِ احاطه وَ قَدْرَتِ قَوَّامِ وَا قَعِ اسْتِ ، كِه كُوتِي حَيَاتِشِ قَائِمٌ بِه او وَ وَجُودِشِ مَحْتَا جِ او اسْتِ .

و به تحقیق که برخی از علماء علم النفس (روانشناس) تصریح می‌کنند که مرد در اوان و اوائل بلوغ خود حس قیومیت نسبت به زنی را در خود می‌یابد، که شئون و امور او را به دست گیرد و او را تحت حمایت و حفاظت خود در آورد؛ و زن

در عنفوان بلوغ در نفس خود احساس نیاز به مردی می‌کند که بر او اتکاء نموده و به اصلی که بروی اعتماد کند، و دوست نزدیک و همرازی که چون دژ و پناهگاهی برای وی باشد.

نخستۀ دوم: الف و لام در الرَّجَالُ النِّسَاءِ برای عهد ذهنی است؛ و وارد شدن آن بر صیغه جمع (رجال و نساء) بر شمول جنس به تمام افراد خارجی دلالت دارد؛ و می‌رساند که حکم بر تک تک افراد (مرد و زن) از نظر تحقق معنی جنس مردی و زنی در آنها وارد است؛ و از آن فهمیده می‌شود که حکم قیام برای هر مردی از مردان نسبت به هر زنی از زنان ساری و جاری است، اما نه از جهت خصوصیات فردی و أعراض و صفات شخصی، بلکه از نظر تحقق معنی جنسیت در آنها.

نخستۀ سوم: آوردن جمله اسمیه در آیه دلالت بر دوام و استمرار دارد، مضافاً بر این که «قَوَّامُونَ» از مشتقات است، که بر ثبوت و دوام دلالت دارد به خلاف فعل که دلالت بر وقوع امر بدون ثبوت آن می‌کند و علماء ادب به این نکته تصریح دارند.

پس بنا بر این، آیه شریفه بارساترین وجهی دلالت دارد بر این که مردان قیام زن‌اند و بالاترین و آخرین حد قیومیت را به طور دائمی و استمراری بر آنها دارند؛ و جمله اگر چه به صورت خبر است اما چون در جای انشاء (باید کردن) نشسته است، معنی امر را به وجهی رسا می‌رساند و نتیجه می‌دهد.

نخستۀ چهارم: علت، قرار دادن خداوند عزوجل به گفته اش: «يَمَّا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَيَمَّا أَنْقَضُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» دلالت دارد بر این که این قیومیت علت و منشأ خارجی واقعی دارد، و يك امر اعتباری صرف نمی‌باشد.

و برتری موهبتی الهی (خدادادی) مردان آن چیزی است که در مردان بر حسب طبع از زنان بیشتر است، و آن بسبب زیادی قوه تعقل در آنها و آنچه که

فرع بر آن است مانند شرح صدر، و تحمّل زیاد در واردات نفسانی، و هجوم افکار خُردکننده، و پایداری و استواری و سرسختی و نیرو و طاقت بیشتر در مشکلات اعمال و مصیبت‌های وارده، می‌باشد.

و عموم و همگانی بودن این علت می‌رساند که حکم مبنی بر آن یعنی گفته خداوند: *الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ* « مردان بر زنان قیومیت دارند » منحصرأً و محدود به شوهران نیست که قوامیت فقط اختصاص به شوهر بر همسرش داشته باشد، بلکه این حکم برای گروه مردان نسبت به گروه و طایفه زنان در همه جهات عمومی که زندگی آنها به آن مرتبط است، وضع گردیده است.

پس جهات عام اجتماعی که به ازدیاد شدت صولت منوط است همان است که به برتری مردان (بر زنان) مربوط می‌باشد، مانند دفاع جنگی و جهاد و حکومت و قضاوت.

پس بنا بر این، برتری *بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ* « به سبب آنچه که خداوند یکی را بر دیگری برتری داده است » *بِكِ ضَابِطَةٍ كَلِمَةٍ وَمَلَائِكَةٍ جَانِبِيٍّ* به دست می‌دهد که به وضوح به موارد جهاد و حکومت و قضاوت منطبق و مربوط می‌شود؛ بلکه این موارد سه گانه از واضح‌ترین مصداق‌های لزوم قیومیت آنها بر زنان است؛ و منافاتی با گفته خداوند در بقیه آیه ندارد که: *فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ* « زنان صالحه مطیع خداوند و شوهرند » که در ظاهر مختص به امور بین شوهر و همسرش می‌باشد؛ پس این حکم، فرعی از فروع این حکم مطلق، و جزئی از جزئیات آن و نتیجه‌ای از این اصل کلی است، بدون آنکه اطلاق آنرا از بین ببرد و آنرا مقید کند.

پس تمسک به این آیه مبارکه پایه و محور اساسی در استدلال بر منع زنان از این امور سه گانه است، و اگر چه این مسئله از مسلمات اسلام است و شیعه و سنّی بر آن اتفاق نظر دارند؛ لکن مستند اجماع هر دو گروه نصّ کتاب خدا است.

نکته پنجم : استدلال به جِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ « به سبب آنچه که خداوند بعضی از آنها (مردان) را بر بعضی از آنها (زنان) برتری داده است» به این معنی است که خداوند مردان را بر زنان برتری داده است. پس ضمیر جمع مضاف الیه در (جِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ) برای هر دو طایفه است از باب تغلیب^۱، فقط برای ظاهر معنی چنانکه در روح المعانی آمده است نمی باشد؛ بلکه این تعبیر برای بیان اشتراك جنس آمده است، و این که مردان و زنان هر دو از جنس واحدی هستند، و این تفضیل و برتری در افراد يك جنس واحد واقع شده است نه در اجناس متفاوت و متغایر، و این برای حمایت از مقام زن است تا تصور نشود که به سبب برتری مرد بر زن، از جنس دیگری مادون جنس مرد می گردد.

و این مطلب از ادب قرآن مجید است که تا در شأن زن چیززی را کوتاهی نفرموده باشد.

همچنان که در آیه شریفه «أَتْمَنَّا فِقُونَ وَ التَّمَنَّا فِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» (آیه ۶۷ از سوره توبه - ۹) (مانند قاعده تغلیب در فوق) آمده است که: «مرد و زن منافق به یکدیگر بستگی دارند».

و صریح تر از این آیه، قول خداوند متعال است در سوره آل عمران که پس از ذکر پنج آیه در احوال اُولی الألباب (صاحبان خرد و درایت) با این آیه که خداوند را در قیام و قعود به یاد دارنسد و متذکر می شوند (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا) شروع کرده و آیات را بدعایشان که مردن با نیکان است تمام می کند (وَتَوَقَّانَا مَعَ الْأَجْرَارِ) و سپس میفرماید: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ (آیه ۱۹۵ از سوره آل عمران - ۳) پس خداوند دعایشان را اجابت فرمود که من عمل هیچ مرد و زنی از شما را ضایع نمی کنم، که هر یکی از شما از

۱- در پاورقی ۱ ص ۵۶ توضیح داده شده است.

دیگری هستند؛ که دلالت بر این دارد که اعطاء اجر به عامل مترتب و موقوف بر عمل است بدون تفاوت در این مقام که عامل مرد باشد یا زن، که آنها از جنس واحدی هستند و در این موضوع، جنسیت مردی وزنی مطرح و مورد نظر نخواهد بود.

و در موضوع مورد بحث، آیه دلالت می کند بر این که «قیام به امر (قیمومیت) برای مرد به علت لیاقت و استحقاق او به این مقام است، و این موضوع او را به جنس برتری از جنس زن بالانمی برد، بلکه هر دو طائفه از جنس واحدی هستند.

اما این که گفته می شود: این تعبیر برای ابهام است و اشاره به این دارد که بعضی از زنان برتر از بسیاری از مردانند، صحیح نیست و پایه ای ندارد.

مضافاً بر این که خداوند متعال در آیه سابقه بهنگام نهی زنان از درخواست بعضی از برتریهای مردان در بعضی امور مثل ارث اینطور تعبیر فرموده که:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ اسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا».

(آیه ۳۲ از سوره نساء - ۴).

«از خداوند درخواست برتری هائی را که به بعضی (مردان) بر بعضی دیگر (زنان) داده شده ننمائید هر کدام از مردان و زنان به همان اندازه بهره دارند که بکوشند، و همیشه از خداوند طلب فضل و بخشش را بنمائید به درستی که او به هر چیزی داناست».

پس «بعضکم» را به جای مردان و «بعض» را به جای زنان قرار داده، و مسئله در موضوع بحث ما هم چنین است.

و برابری و تساوی مرد و زن در مقام جنس و هویت منافاتی با برتری بعضی از زنان در اثر تربیت و به ظهور رسیدن قوا و استعدادات بر بسیاری از مردان ندارد.

نکته ششم: اینکه گفته خداوند: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ» فرع بر مقدمه آیه واقع

شده و نیز مقابله آن با قسمت دیگر آیه «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ (زنانی که از نشوز و عدم تمکین آنها بیمناکید) می‌رساند: زن صالحه که کار خود را بر پایه حق و عدالت و پیروی از قانون نظام فطرت و شرع نهاده، زنی است که مطیع همسرش می‌باشد، و این اطاعت را در حضور او همواره ادامه می‌دهد و در غیاب شوهر، خود و مال او را حفظ می‌کند.

و امتیازی که از اطاعت همسر بیرون می‌رود و از وی تمکین نمی‌کند و در اداء حقوق همسری نشوز (سرکشی و امتناع) می‌ورزد، اوزنی است که از مسیر حیات فطری خارج گشته و ضروری است که حکم به تأدیب او شود تا به راه اعتدال و مستقیم باز آید.

نکته هفتم: فقهاء بر این نکته اجماع دارند که در قصاص، دیه زن و مرد در طرف (جزء) مساوی و برابر است (اگر کسی جزئی از بدن دیگری مثلاً انگشت او را جدا کند) تا وقتی که دیه به يك سوم دیه يك انسان کامل برسد، و از آن به بعد دیه زن نصف دیه مرد می‌شود؛ و همین‌طور در مورد وارد شدن جراحت (بدون قطع شدن عضو) دیه مرد و زن مساوی است تا وقتی که دیه به ثلث دیه انسان کامل برسد و از آن به بعد دیه زن نصف دیه مرد است؛ و مستند این حکم شرعی اخبار بسیاری است^(۱).

و در این تفصیل فرقی بین شوهر و همسرش و بین افراد دیگر مردان و زنان نیست.

۱- مثلاً دیه کشتن انسان ۱۰۰ شتر است و دیه جزئی از انسان مانند انگشت دست، يك دهم دیه انسان یعنی ۱۰ شتر است و دیه بریدن ۱۰ انگشت ۱۰۰ شتر و مساوی دیه يك شخص کامل است. حال اگر کسی انگشت مردی یا زنی را ببرد دیه هر انگشت (يك دهم) دیه انسان است؛ پس ناسه انگشت دیه مرد وزن برابر و به میزان (سه دهم) دیه کامل یعنی ۳۰ شتر است، و از آن بیشتر یعنی ۴ انگشت مثلاً، دیه مرد ۴۰ شتر و دیه زن (يك دوم) آن یعنی ۲۰ شتر است.

پس اگر مردی زن خود را بزند زن حق قصاص دارد؛ جز در مورد نشوز^(۱) و سرپیچی زن از وظائف زناشوئی و اداء حقوق شوهر .
 و آنچه که از روایات در شأن نزول آیه مبارکه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» در مورد سعد بن ربیع بن عمرو و همسرش حبیبیه دختر زید وارد شده است - که شوهر به صورت اوسیلی زد و پدر دختر با او خدمت پیغمبر اکرم ﷺ رسیدند و پیغمبر اکرم حکم به قصاص و سپس حکم به رفع قصاص فرمودند به واسطه نزول جبرائیل و آوردن آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» تا آخر آیات «نشوز» و قرار دادن حکم و داور در اختلافات زناشوئی - در مورد نشوز زن است همان طور که این روایات تصریح به نشوز حبیبیه نسبت به سعد دارند.

پس پیغمبر اکرم ﷺ بر حسب حکم کلی قصاص ابتداءً امر به قصاص فرمودند مثل آیه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ» (آیه ۱۲۶ از سوره نحل - ۱۶) «اگر مورد آزار و اذیت قرار گرفتید می توانید به همان مقداری که اذیت شده اید تلافی کنید» و آیه (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) (آیه ۱۷۹ از سوره بقره - ۲) «ای اهل خرد و درایت در قصاص برای شما حیات و زندگی نهفته است».

و آیه مورد بحث «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» عمومیت آیات وارده در قصاص را به غیر موارد «نشوز زن» اختصاص داده است.

و دلالت می کند بر اینکه، در صورتی که بیم نشوز و سرپیچی از وظائف زناشوئی برود، مرد حق دارد همسر خود را مورد تنبیه قرار دهد؛ پس حکمی را که پیغمبر اکرم ﷺ ابتداءً فرمود، حکم عام و عمومی است و حکمی را که خداوند

۱- نشوز یعنی سرکشی و بلندپروازی و تمکین نکردن که در مورد زن یا مرد، هر دومی تواند واقع شود، و در لغت نشز الارض یعنی ارتفاع - زمین بلند شد (ارتفاع گرفت) - یعنی مرد یا زن از حد و حقوق خود ترافع و عدم تمکین نمایند، زن حقوق مرد را که عبارت از حقوق امور زناشوئی است ندهد و یا مرد حقوق زن را از نفقه و سایر حقوق اداء نکند.

(در این مورد) اراده فرمود، حکمی خاص است و البته حکم خدا پسندیده و بهتر است (و البته با وجود حکم خاص دیگر نمی توان به عمومیت حکم عام استناد کرد).

نکته هشتم: چون مردان به واسطه برتری هائی که دارند قیّم زنان می باشند بدون شك باید رعایت حال آنها را بنمایند؛ اذیتشان نکنند، دشنامشان ندهند و آنها را نزنند، و آنچه را حاکم و والی در حقّ رعیت و ملتّ ملاحظه و مراقبت می کند در حقّ آنان مراعات نمایند؛ که رسول خدا ﷺ فرمود: «كَلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ : همه شما در حکم چوپانید که بر حفظ و حراست و پاسداری از گوسفندان (وافراد زیر دست) خود مورد مؤاخذه و بازخواست قرار خواهید گرفت». در تفسیر المیزان آمده است که از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده که: «زن مایه

خوشی و لطف زندگی است و هر کسی که آنرا بگیرد باید که این شیء لطیف را ضایع و خراب نکند»؛ و رسول خدا ﷺ با تعجب می فرمود: «چگونه دستی را که با آن زن هم خواب و هم نشینت را زدی از روی مسلاطت به گردن او می اندازی؟» و در کافی به اسنادش از اُبی مریم از اُبی جعفر (امام باقر) ع روایت شده است که فرمود: رسول اکرم ﷺ می فرمود: «آیا کسی از شما همسر خود را کتک می زند و سپس دست در گردن او از روی لطف و صفا می آویزد؟» و امثال این بیانات در احادیث زیاد دیده می شود؛ و از تأمل و تفکّر در آنها نظر اسلام در مورد زن روشن می گردد^(۱).

آنچه تا اینجا گفتیم بحث از آیه اول در این مقام بود که خداوند ما را بدان موفق داشت.

فصل دوم از مرحله دوم :

بحث پیرامون آیه

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ

عَلَيْهِنَّ بِمِثْلِ مَا عَزَّزْتُ لِرِجَالِكُم مِّنْ

بحث در آیه دوم

و اما آیه دوم در مقام قول خداوند عزوجل: « وَ لهنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیهنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِّلرِّجَالِ عَلَیهنَّ دَرَجَةٌ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ » (آیه ۲۲۸ از سوره بقره - ۲) برای زنان به خوبی حقوقی است (که از طرف مردان باید رعایت شود) هم چنان که تکالیفی نیز دارند (که به خاطر مردان باید رعایت کنند) و مردان را بر آنها درجه ای از برتری است و خداوند عزیز و حکیم است.»

معروف آن چیزی است که مردم آن را به خوبی می شناسند، و عرف آن را از نظر تمدن متداول اجتماعی می پذیرد و ضد آن منکر است، و آن چیزی است که عرف آن را انکار می کند و در حیات اجتماعی قبول نمی نماید.

پس معروف حتماً باید چیزی باشد که مورد امضاء و تصدیق عقل قرار گیرد و شرع به آن دستور دهد اعتم از سنت های پسندیده و فضائل اخلاقی و اخلاق حمیده.

و چون اسلام شریعت خود را بر پایه فطرت واقعی و خلقت اصلی نوع انسان بنا نهاده است، معروف نزد وی همان است که مردم آن را بپذیرند، البته مردمی که بر مسیر فطرت حسرت کرده و از راه مستقیم و روش استوار آن خارج نشده اند.

یکی از احکامی که بر این پایه استوار است، برابری افراد در حکم وارد

بر آنها (حقوق ووظائف) است؛ که در نتیجه همه افراد در وظائف و آنچه برعهده آنها است و در منافع (سود و زیان) برابرند.

و مخفی نماند که این تساوی به نحو احسن برقرار نخواهد شد جز باحفظ آنچه که برای هر فردی از افراد جامعه از خصوصیات فطری و آثار لازمه خلقت و شئون مختلف حیات وجود دارد؛ نه مسائل اعتباری موهوم و قراردادهای مصنوعی بر اساس تمدن پست و زبون مادی.

پس در مدینه فاضله انسانی باید مراعات حال ضعیف و قوی، جاهل و عالم، نیازمند و بی نیاز بشود، و هر فطرتی بر اساس بنای اولیه و اصلی آن مورد نظر و ملاحظه قرار گیرد و مسوادی حیاتی لازم بر حسب احتیاج و درجه نیازمندی به آن اعطاء شود.

و این همان مساوات صحیح و واقعی است، و بر این پایه و اساس اسلام احکامش را در مورد سود و زیان زن ساری و جاری کرده است؛ و چیزهایی را که به نفع او و یا برعهده او است همانند و برابر قرار داده است، البته با حساب دقیق و حفظ موقعیت فطرتی که خداوند تبارک و تعالی در دایره اجتماع همراه مرد از تناسل به او اعطاء فرموده است.

اسلام معتقد است که در مواهب اجتماعی برای مردان نسبت به زنان درجه‌ای از برتری است؛ پس گفته خداوند متعال «وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ»: برای مردان نسبت به زنان مزیتتی است» قیدی متمم و کامل کننده حکم سابق است و همه آیه معنی واحدی را می‌رساند؛ و آن این است که فطرت بین زن و مرد احکام واحدی را قرارداده است باحفظ برتری مردان بر زنان در این مواهب اجتماعی.

و با همین معیار خداوند بین آن دو تساوی قائل شده و برای آنان احکامی را وضع فرموده است و آنچه را که به نفع زن و یا برعهده او است همانند و مشابه قرار داده است.

و بر این پایه محکم و استوار، اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شئون زندگی مادی در اراده و عمل برابری و مساوات قرار داده است، پس همان طور که مرد در نیازمندی های مادی انسانی مثل خوردن و آشامیدن و غیر آن از مسائل حیات مادی مستقل است، زن نیز در اراده و عمل مستقل است و مالک دسترنج خود می باشد؛ جز این که اسلام در او دو خصوصیت قرار داده که فطرت و آفرینش الهی او به این دو خصلت از مرد ممتاز و متفاوت می شود:

یکی از آنها این است که زن در ایجاد نوع انسانی و نمو آن به منزله کشت است و نوع انسان در بقای نسل خود بروی اعتماد دارد؛ و از احکام الهی به آنچه که به کشت (تولید نسل) اختصاص دارد؛ مختص شده و بدین ترتیب از مرد جدا و ممتاز گردیده است؛ «دَسَّاءُكُمْ حَرَّتُ لَكُمْ فَأَنْوَا حَرَّتْكُمْ أَتَى شَيْئُهُمْ» (آیه ۲۲۳ از سوره بقره - ۲) : زنان شما کشت شمایند به این کشت هر گاه که می خواهید وارد شوید».

دوم آن که خلقت زن بر پایه رقت احساس و عاطفه رقیق و لطافت بنیان نهاده شده، و این ویژگی های جسمانی در انجام وظایفی که در يك اجتماع صالح بر عهده او است و باید به انجامش قیام کند مدخلیت تام دارد. در اسلام احکام مشترك بين زن و مرد و احکام اختصاصی هر يك، به این فلسفه گرفته شده از فطرت باز می گردد.

و قبلاً این آیه ذکر شد که : « از خداوند درخواست برتری هائی را که به بعضی (مردان) نسبت به بعض دیگر (زنان) داده شده ننمائید، هر کدام از مردان و زنان به همان اندازه بهره دارند که به دست آورده اند و از خدا طلب فضل و بخشش بنمائید که او به هر چیزی دانا است » «وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ أَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا » (آیه ۳۲ از سوره نساء - ۴).

خداوند متعال با این بیان می‌خواهد بفرماید که: ملاک اختصاص مردان به برتری‌هایی (نسبت به زنان) فقط اعمال و وظائفی است که عالم فطرت و آفرینش به هر یک از آنها محسوس می‌کند و این تنها ملاک اختصاص است و با این معیار استوار مردان بر زنان قیومیت دارند.

بنابر این زن در همه حقوق اجتماعی و احکام عبادی با مرد مشترک است، و در کسب و ملکیت و تعلیم و تعلم و جلب منافع و دفع ضررها استقلال دارد، جز در آنچه که به ملاحظه این دو خصوصیتی که فطرت برای بقای نوع انسان در زن قرار داده است از عهده او خارج است، که این دو ویژگی یکی به منزله کشتزار بودن (و محل پرورش نطفه انسان بودن اوست) و دیگری ظرافت و لطافت خلقت وی و به این دو دلیل از مرتبه مرد در فعالیت و اعمال نیرو و سرسختی و شدت وزندگی تعقلی خارج می‌شود.

پس زن بر انجام اعمال سخت که محتاج قدرت زیاد و خشونت و تحمل شدید است که مهم‌ترین آنها جنگ و قضاوت و حکومت می‌باشد (طبعاً) قادر نیست. به خلاف مرد که در فطرتش این خشونت و تعقل قرار داده شده، و او مرد است و برای مرد نسبت به زن درجه‌ای از برتری می‌باشد و آن همان درجه تعقل و بنیه جسمانی و بسط و فزونی در علم و قدرت بدنی اوست، پس برای مردان بر زنان درجه و مزیت است.

هم‌چنان که خداوند عزوجل بر اساس یک معیار کلی مجاهدین از مؤمنین را بر قاعدین از آنان برتری داده و فرموده است: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى» (آیه ۹۵ از سوره نساء-۴).

«خداوند مجاهدین به مال و جان (در راه خودش) را بر مؤمنان قاعد و نشسته (که بذل مال و جان در راه خدا ندارند) درجه و برتری داده است و برای همه خداوند پاداش نیک و وعده فرموده است.»

پس خداوند مردان را بر زنان درجه‌ای از برتری داده است، با وجود این که

آنچه در عُرْف زندگی اجتماعی و فطرت به نفع زن‌هاست همانند آن چیزی است که بر عهده آنها می‌باشد.

و این مطلب موجب اصلی منع و جوبی زن‌ها از قتال و قضاوت و حکومت و منع استحبابی آن‌ها از بسیاری از احکام دیگر می‌باشد.

در تفسیر علی بن ابراهیم قُمی پیرامون آیه شریفه «لِلرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ دَرَجَةٌ» آمده است که می‌گوید امام علیه السلام فرمود: «حَقَّ مُرْدَانِ بَرَزَنَانَ بِيَشْتَرُ مِنْ حَقِّ زَنَانِ بِرْمُرْدَانِ اسْتِ» و همان‌طور که بیان کردیم این مطلب منافاتی با برابری آنها در حقوق ندارد.

دو تذکر:

اول - اسلام به هنگام قانون‌گذاری، احکام همسری و زوجیت را بر اساس خلقت مردی و زنی قرار داده، زیرا تجاذب جنسی در میان آنها غیر قابل اجتناب است و دست طبیعت، هر کدام از آنها را به وسائیل و تجهیزات خاص تولید مثل مجهز ساخته است؛ و فرم جسمانی خلقت بی‌هوده و باطل انجام نگرفته است.

و جز تولید مثل جهت بقای نسل هیچ‌غایت و منظوری برای این تجهیزات و ساختمان نبوده است؛ بنابراین عمل نکاح و زناشوئی بر این واقعیت بنا نهاده شده، و لذا احکام بر عفت و حجاب و اختصاص زن به شوهر و قرار دادن عده و مانند آن برای محکم کردن و استواری اساس خانواده ترتیب داده شده است.

ولی قوانین موجود در دنیا اعم از غربی یا شرقی بنیان ازدواج را بر شرکت زوجین در زندگی خانوادگی قرار داده است، و این یک نوع زندگی اشتراکی در دایره‌ای تنگ‌تر و محدودتر از دایره اجتماع شهری است بدون ملاحظه و در نظر گرفتن اصل تولید مثل و حفظ اولاد و نسل، و به این دلیل قوانین دنیای امروز متعریض هیچ‌یک از چیزهایی که اسلام در نظر گرفته است مثل عفت و حجاب

و نفقه و غیر آن نشده است.

تذکر دوم - بسیاری از مردمی که تنها به ظواهر اکتفا می کنند، و از علم و آگاهی بی بهره اند تصور می نمایند که معنی مساوات در حقوق مرد و زن این است که برای هر يك آنها درست مانند دیگری، احکام و وظائف و بهره ها وجود داشته باشد، و این گفته مغلطه و سخنی دور از حقیق است.

زیرا اینان در نیافته اند که معنی تساوی تعدیل است، و عدل، دادن حق هر صاحب حقیقی است به اندازه و در خور استحقاق، نه بیشتر و نه کمتر؛ و گرنه به خلاف مطلوب و نقض غرض منجر خواهد شد، زیرا که هر چیزی از حد خود تجاوز کند به ضد و مخالف خودش تبدیل می شود.

معنی مساوات در خوردن و آشامیدن بین افراد انسان این است که به هر يك به اندازه نیاز جسمی و کشش بدنی غذا داده شود؛ نه این که به هر يك درست مانند دیگری از نظر کمیّت و کیفیت غذا خورانیده شود.

چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که طفل شیرخوار به مقدار کمی شیر با مکیدن از پستان مادرش محتاج است و يك پهلوان پیشگام در میدان های نبرد، بره ای بریان خوراك يك وعده او است؛ و این تساوی چگونه عاقلانه خواهد بود، که شیر این طفل شیرخوار برای يك جرعه پهلوان هم کافی نیست، و يك لقمه از گوشت بره بریان برای هلاکت این شیرخواره کافی است؟!

مریض، محتاج استراحت و پرهیز و خوردن دارو است و شخص سالم با چند قرص نان و کوزه ای آب بیابانی را می پیماید؛ و شخص حکیم به هر يك از این دو آنچه را که برای بقای حیاتش لازم است می دهد او لی را به او لی و دو می را به دو می، که اگر عکس این عمل کند هر دو را فوراً هلاک کرده است، و حاشا که حکیم چنین کاری بکند که در این صورت حکمتش مبدل به جهالت و نامش از حکیم به سفیه و بی خرد بدل شود.

و آنچه که اقتضای فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی بین افراد است این است که به هر صاحب حقی حقش (به اندازه ظرفیت) داده شود؛ و تساوی این نیست که در مقدار و چگونگی و قدرت و مکان و سایر جهات و اعراض باهم برابر باشند.

و نیز اقتضای فطرت این نیست که به بعضی حقی داده شود و دیگران مورد ظلم و ستم (ندادن حق) واقع شوند، ولی مقتضای این معنی جاهلانه از مساوات این است که هر مقام اجتماعی به هر کسی داده بشود، و به نوآموز تازه کار، کرسی استادی سپرده شود و به ترسوی ضعیف مقام پهلوان شجاع؛ و آیا این جز تخریب و فاسد کردن هر يك آنها و در نتیجه تخریب اجتماع است؟

بلکه آنچه که عدل اجتماعی اقتضا می کند تساوی بین افراد به میزان حقوق فطری (ظرفیت وجودی) و استحقاق اکتسابی آنها است، «لَيُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ» (آیه ۲۸۶ از سوره بقره - ۲).

«خداوند هیچ وجودی را جز به اندازه توانائی اش مکلف و مسئول نمی کند برای هر نفسی آن چیزی است که کسب کند و بر علیه او نیز آن چیزی است که بدست آورد».

بنابر این تساوی به معنی رسیدن هر صاحب حقی به حق خود موجب برخورد دو حق به یکدیگر و ضایع شدن و یا ابطال حق دیگری از راه زور و ستم، نخواهد شد.

و این معنی است که گفته خداوند متعال بیان می دارد: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»: برای زنان در عرف همان چیزی است که بر عهده آنها است و برای مردان نسبت به آنان درجه‌ای از برتری است».

و آیه به آوازی بلند ندای تساوی زن و مرد را می دهد در عین حالی که اختلاف

بین آن‌دورا بیان می‌کند و تفاوت مردوزن را تثبیت و تأکید می‌نماید.
و پیداست که این مساوات جاهلانه بین مرد و زن اصلاً تحقق نمی‌یابد مگر این که بپذیریم که مردان هم باید حامله شوند و بزایند و فرزند را شیر دهند و به منزله حرث و کشت شوند، و زنان هم مردانگی پیدا کنند و نقش مرد را در زندگی زناشویی ایفا نمایند؛ و آیا ابراز چنین مطلبی جز مایه تمسخر برای پیرو جوان که به خرابی زنان و مردان و هلاکت هر دو گروه منجر خواهد شد چیز دیگری هم هست؟ و ما اکنون تمدن غربی را در پیش رو داریم که چگونگی اساس زندگی خانوادگی را بهم ریخته و راحتی و آرامش را با ورود زنان در اجتماعات و کارهای مردانه و دادن حقوق مساوی به آنها کم‌آو کیفاً مانند مردان، از اجتماع سلب نموده است.

ولی اسلام با چنین طرز تفکری مبارزه می‌کند و با چنین نوع تدبیری در ستیز است و به اشتراک مردوزن در اصول مواهب انسانی و فطری که مسأله اختیار است و آنچه که از آن از فکر و اراده و عمل زائیده می‌شود، حکم می‌نماید.

زن برای تصرف و دخالت در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی خود مستقل است؛ و اسلام به او این استقلال را به کاملترین وجه داده است؛ که به لطف و نعمت الهی نفساً مستقل و در اراده و عمل از مردان جدا است، آن‌چنان استقلالی که در هیچ جای دنیا و در هیچ دوره‌ای به‌وی داده نشده است و صفحات تاریخ وجود او از برخورداری از آن خالی است.

خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِی مَا فَعَلْتُمْ فِی آنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

(آیه ۲۳۴ از سوره بقره - ۲).

«در آنچه که زنان در نفس خود (برای خود) از خوبی انجام دهند بر شما

باکی نیست (به شما ارتباطی ندارد).»

ولیکن با وجود این عوامل مشترك و متساوی در زنان از جهت دیگری با مردان

اختلاف دارند و آن این که: در علم فیزیولوژی ثابت شده است که در جهات کمالیه از بنیه جسمانی مانند مغز و قلب و رگها و اعصاب و قامت و وزن، حد متوسط زنان از حد متوسط مردان عقب تر اند؛ و به این دلیل جنس زن لطیف تر و ظریف تر است همان طور که جنس مرد خشن تر و سخت تر است؛ و احساسات لطیفه مانند عشق و دوستی و رقت قلب و میل به زیبایی و آرایش در زن بیش از مرد بوده و تعقل در مرد بیش از زن میباشد. و به طور کلی زندگی زن احساس و عاطفه، و زندگی مرد زندگی تعقل و تفکر است.

و این علت (تفاوت) موجب شده است که اسلام بین آن ها در وظائف و تکالیف عمومی اجتماعی که قوام آن تکالیف به یکی از دو امر تعقل و احساس مربوط می شود فرق بگذارد.

جنگاوری و جهاد و قضاوت و حکومت را بمردان اختصاص دهد، زیرا که این امور به قوای تعقلی فراوان دارند و زندگی تعقلی بیشتر از زنان در مردان است. و در مقابل پرورش و نگهداری اولاد و تربیت آنها و تدبیر امور منزل را به زن واگذار نماید - چون این امور احتیاج بیشتری به اعمال عاطفه و احساسات لطیف دارند - و مخارج منزل و نفقه عیال را هم به عهده مرد بگذارد، که امکان انجام این امور برای او (زن) باشد.

و آیا این جز عدالت و حکمت است؛ که برای مردان نسبت به زنان امتیازی قرار داده شده، و «این (برتری طبق) ناموس خلقت خداوند دانا است» ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (آیه ۹۶ از سوره انعام - ۶ و آیه ۳۸ از سوره یس - ۳۶ و آیه ۱۲ از سوره فصلت - ۴۱).

پس منزه می توای خداوند که چقدر در افعالت، عدالت و حکمت نهفته است، «ولکن خداوند کسی را که از حد اعتدال تجاوز کند گمراه خواهد نمود».

كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (آیه ۳۴ از سوره غافر یا مؤمن - ۴۰).

تمام آنچه را که در اینجا ذکر کردیم بطور خلاصه با توضیحاتی که از ناحیه ما انجام شده مطالبی بود که از تفسیر المیزان استاد بزرگوار علامه طباطبائی استفاده شده است.^۱

در اینجا با کمک ویاری پروردگار بحث از دو آیه کریمه قرآن مجید به پایان رسید.

و اکنون به توفیق ویاری پروردگار به بحث در سایر ادله ای که در این موضوع وارد شده است می پردازیم که عبارتند از روایات، اجماع و شهرت و ابتداء بحث را در سقوط جهاد از زن قرار می دهیم و سپس در مورد منع زن از قضاوت و حکومت بحث خواهیم کرد.

جھساوزن

جهاد زن

بدون هیچ شك و خلافی (از طرف علماء) جهاد برزن واجب نیست، بلکه بنا بر يك حکم تکلیفی (نه اختیاری) ساقط است؛ و اجماع در مورد این مسئله به هر دو قسم (مُحَصَّل و منقول) حاصل است؛ و فقهاء این موضوع را از مسلمات اسلام تلقی می کنند، به حدی که این مسئله (عدم وجوب جهاد برزن) از مسائلی حساب می شود که در فقه هیچ شك و شبهه ای در آن نیست.

شیخ طوسی (ره) در کتاب «نهایه» می گوید: حکم جهاد از زنان و خردسالان و پیرمردان و دیوانگان و افراد مریض و کسی که یارای فراهم آوردن شرائط آن را ندارد ساقط و برداشته می شود.

و ابن ادریس در کتاب «سرائر» عین این عبارت را ذکر کرده است. و شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» می گوید: و جهاد جز بر هر شخص مذکور بالغ عاقل واجب نیست، تاجائی که می گوید: و اما زنان جهاد برایشان واجب نیست؛ و از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: آیا برای زنان جهاد واجب است (بر عهده آنان جهاد هست)؟ فرمودند: بلی، جهادی که در آن خونریزی نیست: حج و عمره. و علامه در کتاب «قواعد» می گوید: (جهاد) بر طفل و مجنون و عبد واجب نیست، تاجائی که می گوید: و برزن و خنثای مُشکل^۱ واجب نیست.

۱- خنثی شخصی است که جنسیت او کاملاً مشخص نیست و تحقیقاً نمی توان گفت

و محقق در کتاب «شرایع» می گوید: (جهاد) بر هر مکلف آزاد مذکور غیر پیر واجب است؛ پس بر طفل و مجنون و زن و پیر مرد واجب نیست. و علامه در «تحریر» می گوید: در وجوب جهاد ذکوریت شرط شده است، پس بر زن و خنثای مشکل واجب نیست، و از اشخاص خنثی هر که به جنس ذکور ملحق شود بر او جهاد واجب می گردد.

و در «تذکره» می گوید: در وجوب جهاد شش امر مدخلیت دارد: بلوغ و عقل و آزادی و ذکوریت و سلامت بدن و وجود نفقه (وسیله امرار معاش)، تا آنجا که می گوید: و زنان به علت عدم قدرت و توانائیشان از اقدام به آن جهاد برایشان واجب نیست و سهمی برایشان در این امر قرار داده نشده است.

و در «جواهر» در شرح گفتار مصنف (صاحب شرایع) راجع به جمله «برزن واجب نیست» می گوید: در این مطلب (در قول علماء) خلافی دیده نشده است بلکه اجماع به هر دو قسم (مُحْتَصَل و منقول) وجود دارد، مضافاً بر اینکه زن را توانائی جهاد نیست، و امیر المؤمنین طبق خبری که اصبح نقل می کند فرمودند: «خداوند جهاد را بر مردان و زنان واجب فرمود، پس جهاد مرد در این است که مال و جانش را ایثار نماید تا در راه خدا به شهادت برسد، و جهاد زن در این است که بر اذیت شوهرش شکیبا باشد (مشکلات شوهر داری را بپذیرد و تحمل نماید)». گرچه ممکن است بگوئیم که فرق معنی جهاد مردان و زنان موجب عدم شرکت هر دو در امر جهاد می باشد.

← مرد است یا زن. گاهی شخص خنثی بدعلت مشخصات خارجی جسمانی تناسلی به یکی از دو جنس مرد یا زن منتسب می شود، و یا در محیط اجتماع و خانواده به عنوان مرد یا زن شناخته شده است و یا با معاینات تکمیلی اختصاصی می توان او را به جنس مذکر و یا مؤنث منتسب کرد. در همه این موارد خنثی جزء گروه جنسی شناخته محسوب می شود. در موارد نادری چنین انتساب به مردی یا زنی ممکن نیست، این موارد اخیر «خنثای مشکل» نامیده می شود. (مترجم)

و در «ریاض» پس از آنکه شروطاً هشت گانه جهاد را که از آن جمله ذکوریت است بر شمرده گفته است: در این مورد (ذکوریت) هیچ خلافتی را از فقهاء ندیده ام (که کسی ذکوریت را شرط لازم برای وجوب جهاد نداند). بلکه در این مطلب (ذکوریت) اجماع در عبارات گروهی از فقهاء وجود دارد چنانکه در کتاب «غنیه» به اجماع در مورد تمام شرایط ذکر شده تصریح دارد، تا جائی که می گوید: و در کتاب «منتهی» درباره بلوغ و مرد بودن اشاره به اجماع شده است بلکه در آن دو شرط و نیز شرط دوم و سوم (عقل و آزادی) و نابینائی نیز تصریح به اجماع فقهاء شده است.

چند تذکر

تذکر اول - قدر متیقن آن است که جهادی که شرعاً از عهده زن برداشته شده است، جهادی است که ابتداءً از ناحیه مسلمین برای دعوت کفار به دین اسلام شروع می گردد، و اما در مورد سایر اقسام جهاد ممنوعیت در همه آنها معلوم نیست بلکه وجوب بعضی از اقسام آن بر زنان مسلم است.

در «مسالك» پس از آنکه ذکوریت را در وجوب جهاد شرطی می کند می گوید: بدان که جهاد دارای اقسامی است:

قسم اول: این است که ابتداءً از طرف مسلمین برای دعوت به اسلام شروع می شود و این همان جهادی است که مشروط به بلوغ و عقل و آزادی و ذکوریت و غیر آن و اجازه امام یا نائب او می باشد و وجوب آن بنا بر اجماع علماء کفائی است.

قسم دوم: اینکه مسلمین مورد تجاوز دشمنان کافر واقع شوند و دشمن بخواهد

۱- و این شروط نزد صاحب کتاب ریاض عبارتست از: بلوغ، عقل، آزادی، ذکوریت، و اینکه پیر و زمین گیر و نابینا و همچنین مریض نباشد.

بر شهرهای اسلامی تسلط یابد و یا مسلمین را به اسارت بگیرد و یا اموالشان را غارت نماید و امثال این تجاوزات به ناموس و ذریّه مسلمین؛ و جهاد در این نوع، دفاع و دفع دشمن بر آزاد و برده (عبد) و مردوزن اگر به آنها احتیاج باشد، واجب است و موقوف به اجازه امام و یا حضور او نیست، و همچنین به افراد مسلمان مورد تجاوز اختصاص ندارد، بلکه بر هر کس که از حمله و تجاوز دشمن بر مسلمین آگاه باشد - در صورتی که قدرت مقاومت و دفاع افراد مورد حمله معلوم و مشخص نباشد - واجب است که در دفاع شرکت نماید، و این وجوب نسبت به افراد نزدیکتر به آنها مؤکدتر است؛ و به افراد مورد حمله و قصد دشمن بخصوص واجب است که تا حد قدرت دفاع کنند؛ و در این امر، مرد و زن، سالم و نابینا و مریض و لنگ و عبد و غیر آنها مساوی هستند.

و در «روضه البهیة» (شرح لمعه) می گوید: جهاد چند قسم است:

جهاد ابتدائی بامشرکین برای دعوتشان به اسلام.

و جهاد با کفّاری که بر مسلمین قصد حمله دارند. بطوری که بیم استیلاء و تسلط شان بر بلاد اسلامی و یا غارت اموال مسلمین برود و امثال اینها، اگر چه کفّار اندک باشند.

و جهاد با کسی که می خواهد نفس محترمه ای را به قتل برساند، یا مالی را ببرد و غارت کند و یا ناموسی را هتک و بی حرمتی کند؛ بطور مطلق؛ و از این قسم است جهاد مسلمانی که اسیر مشرکین است با آنها برای حفظ جان خودش؛ و چه بسا که به این قسم، دفاع گفته شود نه جهاد و این تعبیر بهتر است.

و جهاد با کسانی که نسبت به امام یاغی شدند.

تا آنجا که می گوید: و ذکوریت (مرد بودن) شرط وجوب جهاد است، و جهاد به معنی اول برزن واجب نیست؛ اما قسم دوم بر هر کسی که قدرت و توانائی دارد اعم از مردوزن و سالم و نابینا و مریض و عبد (بنده) و غیر آنها واجب است. مسبوطترین گفتار را در این مقام شیخ اعظم کاشف الغطاء (ره) در «کشف

الغطاء» دارد که می گوید:

جهاد بر حسب اختلاف متعلقات آن به پنج قسم تقسیم می شود:

اول: جهاد برای حفظ کبان دولت اسلامی، و آن در دنگامی است که جماعت کفار سزاوار غضب الهی، قصد حمله به سرزمین های مسلمانان و شهرها و روستاهای آنها را نموده و برای این منظور با تمام قوا و امکانات خود مهیّا شده اند، تا کفر را سر بلند و اسلام را واژگون ساخته، در بلاد مسلمین (بجای بانگ اذان) ناقوس هارا به صدا در آورند، کنیسه ها و کلیساها بنا نموده و شعائر اسلامی را محو و نابود سازند؛ و دیانت به نام موسی و عیسی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بر مسلمین مسلط شود، کفر شدت یابد؛ و قائلین به تثلیث، و منکران توحید آفریدگار، و دیگر عقائد باطله همچون روس ها - که خداوند به حقّ محمد و خاندان او خوارشان سازد - بر مسلمین استیلا یابند.

در اینحال اگر بقدر کافی از مسلمانان برای دفاع بسیج شوند، از بقیّه ساقط میشود، و گرنه اقدام بر آن، بر همه مسلمین جهان که توانائی هجرت و قدرت سرکوب دشمن را دارند و بر هر کس که میتواند برای اینکار نیرو و سپاهی بسیج نماید، چه در زمان غیبت، یا با حضور امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، واجب است. و اجازه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، و در زمان غیبت امام، حضور مجتهد (جامع الشرائط) چنانکه خواهد آمد لازم است؛ و امام میتواند از اموال مسلمین در این راه بقدر لازم بردارد. دوم: جهاد برای دفع اشرار از تسلط بر جان و عرض مسلمین است، که به ناموس مسلمین (زنان و کودکان) متعرض می شوند. و این جهاد بر هر فرد حاضر و غایب واجب می باشد، در صورتی که حاضرین قادر بر دفع آنها نباشند. و برای رئیس مسلمین جائز است که برای این قسم از جهاد، از اموال مسلمین به قدر لزوم جهت دفع دشمنان بردارد، در صورتیکه خود مسلمانان مورد تجاوز نتوانند آن اشرار را دفع بنمایند؛ و این اجازه برای رئیس مسلمین، تفاوتی نمی کند در اینکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر باشد ولیکن قدرت بر دفع نداشته باشد؛ و یا آنکه غائب باشد؛ و یا اینکه مجتهد فقیه حاضر باشد، و یا غائب باشد؛ ولیکن اجازه گرفتن از مجتهد در این صورت

غیبت ضروری است.

سوم: جهاد برای دفع گروهی از کفار که باطائفه‌ای از مسلمین به جنگ پرداخته و بیم پیروزی کفار می‌رود.

چهارم: جهاد برای دفع کفار از بلاد مسلمین، هنگامی که آنها بر اراضی و شهرهای مسلمین تسلط پیدا کردند و اصلاح بقیه اراضی مسلمین پس از شکست کفار و سعی در نجات مسلمین از دست کفار.

در این صورت بر مسلمین حاضر در صحنه و غایب واجب است که مال و فرزند را رها نموده و برای دفع دشمنان دین هجرت نمایند. و هر که دارای موقعیت و مقامی است، یا مال و ثروت، یا اسلحه و نقشه جنگی، یا تدبیر و سیاست دارد باید از آنها در راه حفظ کیان اسلام استفاده کند.

ناگفته نماند که بسیج مسلمین چه حاضر و چه غایب، در صورتیست که افراد مستقر در مرزهای ایاری رویارویی با کفار را نداشته باشند و گرنه فقط وجوب جهاد متوجه همان افراد خواهد بود.

و این قسم از جهاد بهترین نوع جهاد است و بهترین اسباب قرب الهی و حتی از جهاد برای اسلام آوردن کفار، بالاتر می‌باشد. چنانکه در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین بود.

و هر که در یکی از این اقسام جهاد کشته شود، در روز جزا در صف شهداء قرار گیرد. و به خدا قسم این است شهید اکبر. و سعادت مند کسی است که میان صفوف ارتش اسلام شهید شود، که اجر و پاداش شهدای کربلارا خواهد داشت. و اینانند آنهایی که بهشت مهیای پذیرش آنهاست و حور و ولدان در انتظارشان به سر می‌برند، و روز قیامت میهمان پیامبر اکرم (سید الانس و الجن) صلی الله علیه و آله خواهند بود.

پس هر کس که بر خود واجب می‌داند که سخن مرا بپذیرد و احکام نبی اکرم را از

من اخذ کنند، اسلحه از نیام بر آورد و بابلندترین آواز فریاد بر آورد:

کجاست آن غیرت اسلامی؟، کجایند آنها که در طلب خون شهیدان شریعت سیدالانام هستند؟، کجایند آنها که جانهای خود را بابهشت و نعمت های آن معامله کنند؟، و خدای رؤف و مهربان را از خود خشنود سازند؟، کجایند بندگان امیر مؤمنان؟ کجایند آنها که دوست دارند از شهدای کربلا باشند؟ کجایند آنها که خواهان زدودن لوث کفّار از شریعت رسول اکرم اند؟ و بالاخره کجایند کسانی که در حق ایشان گفته می شود که اکثر اصحاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از عجم می باشند؟.

پنجم: جهاد با کفّار و تسلط بر سرزمین آنها است، تابه دین مبین اسلام گرویده، و به ایمان به آنچه پیامبر اسلام از طرف خداوند آورده، گردن نهند. و این نوع جهاد از ویژگی های نبی و امام، یا نایب خاص او است، نه نایب عام. و احکامی به آن اختصاص دارد چنانکه خواهد آمد، ولی در بقیه اقسام جهاد همه مردم شریکند. و همه این اقسام پنجگانه جهاد مندرج در جهاد در راه حق به شمار می روند، و کشته شدگان در زمره شهیدان دنیا و آخرتند. و درجات عالی و مقام رفیع و جایگاه طیب و حیات دائم، و بالاتر از همه خشنودی خداوند که برای شهداء وعده داده شده، برای همه اینها می باشد. و احکام دنیوی شهیدان، نیز در حق آنها جاری است. و در دنیا غسل و کفن و حنوط برای آنها نیست، و بالباس و بدن خوین خود مدفون می شوند. و هیچ چیز از بدنشان بیرون آورده نمی شود، جز آنچه که از جنس پوست^۱ باشد، و با چیزی که دفن آن زیان بزرگی به ورثه وارد آورد. و این حکم زمانی است که دوشادوش ارتش اسلام به نبرد پرداخته و شهید شده، و هنگامی مسلمین او را دریا بند، که دیگر رمق حیات در او نباشد.

۱- در متن عربی لفظ «فری» آمده ولی ظاهراً «فراء» بامد جمع «فرو» است که

به جامه ای که از کرک شتر بافته شده گویند. (مؤلف)

مطالب گذشته افادات شیخ بزرگوار بوده که الحق شامل فوائدی بس گرانقدر است. سپس گوید:

چهار قسم اول از قسم پنجم در چند جهت تفاوت دارد^۱.

سپس چهارده وجه در فرق بین چهار قسم گذشته و قسم اخیر ذکر کرده.

و چون به باب سوم در بیان شروط جهاد می‌رسد، ترتیب اقسام جهاد را تغییر می‌دهد و می‌گوید:

اقسام جهاد را قبلاً بیان کردیم و گفتیم که آن بر پنج قسم است.

اول: جهاد برای حفظ کیان اسلام وقتی کفار قصد یورش به مملکت اسلام را داشته باشند.

دوم: جهاد برای دفع آنها از شهرها و روستاهای مسلمین بعد از تسلط کفار بر آنها:

سوم: جهاد برای دفع آنان از تسلط بر جان و قتل مردم مسلمان و ناموس آنان.

چهارم: جهاد برای دفاع از جمعی از مسلمین که با جمعی از کفار روبرو گردند، و ترس استیلاء کفار می‌رود.

پنجم: جهاد برای دعوت به اسلام، و اقرار به شریعت پیغمبر اسلام ﷺ^۲.

سپس برای جهاد ۸ شرط شمرده و می‌گوید:

شرط ششم، مرد بودن مجاهد است. پس بر زنان، یا افرادی که بطور تردید از زمره مردان بیرونند، مانند خنثای مشکل، جهاد واجب نیست^۳. و این حکم مخصوص قسم آخر، یا دو قسم اول و دوم است.

۱- «کشف الغطاء» ص ۳۸۱

۲- «کشف الغطاء» ص ۳۹۵

۳- «کشف الغطاء» ص ۳۹۶

از این بیان روشن می‌شود که سقوط جهاد از زن، فقط در قسم آخر است، که عبارتست از جهاد برای دعوت به اسلام، و بابه ضمیمه دو قسم اول و دوم: یعنی جهاد برای حفظ کیان اسلام، وقتی که مورد سوء قصد کفار واقع شود. و جهاد برای دفع کفار از بلاد مسلمین پس از تسلط آنها.

و اما در قسم سوم و چهارم، که عبارتست از جهاد برای دفع کفار، از تسلط بر جان مسلمین و هتک ناموس آنها، و جهاد برای دفاع از جمعی از مسلمین که با کفار درگیرند، و بیم تسلط کفار می‌رود، در این دو قسم حکم جهاد برزن نیز ثابت است.

استقراء اقسام جهاد توسط مؤلف

نویسنده گوید: به توفیق خداوند اقسام جهاد را استقراء کردم که به دوازده قسم بالغ می‌شود:

قسم اول، جهاد ابتدائی که حمله از جانب مسلمین است به کشورهای کفر برای دعوت کفار و مشرکین به اسلام. مثل جهاد مسلمین صدر اسلام با ایران و روم، و قبائل مشرک عرب و اهل کتاب ساکن جزیره العرب، برای دعوت آنها به اسلام و توحید. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

فَإِذَا نَسَخَ الْأَشْهُرَ الْحَرَّمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَخَذُواهُمْ وَأَحْضَرُوهُمْ، وَأَقْبِعُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (آیه ۱۵ از سوره توبه-۹).

«چون ماه‌های حرام پایان گرفت، با مشرکین در هر مکانی که هستند قتال کنید، و آنها را بگیرید و محاصره کنید، و در هر کجایی که به انتظارشان بنشینید، و اگر به اسلام باز گشت کردند و نماز اقامه نمودند و زکات دادند، آزادشان گذارید، که خداوند غفور و رحیم است». و خداوند می‌فرماید:

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَوْمَ تَأْتِي سَائِرُ النَّاسِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ. (آیه ۱۰۷ از سوره بقره-۱۰۷).

وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ
عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ . (آیه ۲۹ از سوره توبه - ۹).

« با کسانی که از اهل کتاب (یهود و نصاری) به خدا و قیامت ایمان ندارند
و حرام‌های خدا و رسول را حرام نمی‌دانند، و بدین حق گردن نمی‌نهند، قتال کنید
تا بادست‌های خود به حال خواری و فروتنی جزیه بپردازند.»

و خداوند امر فرموده با کفّاری که با مؤمنان هم‌جوارند جهاد کنند، تا در راه
توحید سرسختی بیابند و اسلام توسعه پیدا کرده در سراسر گیتی منتشر گردد،
و حکومتش جهانگیر شود و همه دل‌ها و جان‌ها را فرا گیرد. چنانکه خداوند
می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ
غِلظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ . (آیه ۱۲۳ از سوره توبه - ۹).

«ای مؤمنان با کفّاری که همسایه شما هستند جهاد کنید، و باید در شما
سرسختی و استواری بیابند، و بدانید خداوند با متّقیان است.»

قسم دوم: جهاد با کفّار محارب برای دفاع از کیان اسلام (موجودیت اسلام).
که بر همه مسلمانان واجب است برای حفظ خود و اموال و نوامیس خود جهاد
کنند. چنانکه در غزوه بدر^۱ و اُحُد^۲ و احزاب، پیغمبر ﷺ دفاع فرمود.

۱- جنگ بدر را نمی‌توان از قسم اول بشمار آورد، که برای دعوت کفّار به
اسلام است. بلی ابتدای آن از طرف مسلمین بود، چون شنیده بودند قافله قریش که از شام
برمی‌گشت، نزدیک مدینه است، و قصد داشتند به قافله شبیخون زده، اموال او را به غنیمت
بگیرند. در آن قافله حدود ۳۰ نفر یا ۴۰ نفر وجود داشتند که میان آنها ابوسفیان، مخرمه
بن نوفل و عمرو عاص بودند. چون ابوسفیان این خبر را شنید، قاصدی به مکه فرستاد و
قضایا را برای آنها تشریح کرد. آنها هم به سرعت خود را آماده کرده برای نجات قافله
به طرف مدینه حرکت کردند.

هنگامیکه پیغمبر و اصحاب به بدر رسیدند، قافله را نیافتند، و به حضرت خبر دادند

←

و خداوند می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.
(آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ از سوره توبه-۹).

«خداوند در برابر بهشت جان و مال مؤمنان را می خرد، که در راه خدا قتال کنند، و بکشند و کشته شوند، و این وعده حقیق است در تورات و انجیل و قرآن. وجه کسی از خداوند نسبت به عهد خویش با و فاتر است؟ پس بشارت باد شمارا بر این معامله ای که کردید که همان راستگاری و سعادت در این معامله پرسود است. و بشارت پروردگار بر توبه کنندگان، و حمد کنندگان، و نیایش کاران، و اهل رکوع، و سجود، و آمرین به معروف، و نهی کنندگان از منکر، و نگهبانان حدود الهی باد». و فرمود:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ *
وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ

←

قریش برای نجات قافله از مکه حرکت کرده و در آن سرزمین فرود آمده اند. ولی چون ابوسفیان دید که دیگر مسلمین قادر بر تصرف اموال نیستند، به قریش پیغام داد که خطر رفع شده و به مکه بازگردند.

در این موقع عتبه گفت: ای جماعت قریش، محمد [صلی الله علیه و آله وسلم] را به حال خود واگذارید، اگر از طرف عرب مورد سوء قصد واقع شد، که به آرزوی خود رسیده اید، و الا اموالتان محفوظ است و لزومی برای جنگ، دیگر نیست. ولی آنها امتناع کرده و مهبای جنگ شدند و به ناچار پیامبر هم آماده شد. و این قضیه در صبح روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان اتفاق افتاد. و ما این مطالب را از سیره ابن هشام ص ۴۴۰ الی ۴۵۶ ج ۲ بطور خلاصه نقل کردیم. (مؤلف)

وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوْكُمْ فِيهِ فَإِنِ قَاتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ . (آیه ۱۹۰ تا ۱۹۲ از سوره بقره-۲).

«در راه خدا با کسانی که با شما قتال می کنند مقاتله کنید ولی تعدی رواندارید که خداوند تعدی کنندگان را دوست ندارد. و آنان را هر کجا یافتید بکشید و از هر نقطه که شمارا رانده اند برانید، و فتنه انگیزی بدتر از قتل است، و در کنار مسجد الحرام قتال نکنید مگر آنکه آنها ابتداء به قتال کنند، که در این صورت با آنان به جنگ بپردازید و آنها را از بین ببرید، و اینست سزای کافران. و اگر دست از کار زشت خود بردارند خداوند غفور و رحیم است. و از بینشان ببرید تا جائی که ریشه فتنه خشک گردد، و دین توحید همه را فرا گیرد، و اگر دست از قتال بردارند جز با دشمنان ستیزه نکنید» .

و فرمود: وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ . (آیه ۳۶ از سوره توبه-۹).

«با همه مشرکین نبرد کنید چنانکه آنها به نبرد شما می آیند، و بدانید که خداوند بامتقیان است» .

قسم سوم : جهاد با کفّاری که در بلاد اسلام به تجاوز غاصبانه مأوی گرفته اند، و بیرون راندن آنها از سرزمین اسلامی ، و از بین بردن سلطه آنان بر نوامیس و منابع ثروت و معادن، و دیگر شئون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و نظامی .

خداوند متعال می فرماید : وَ لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا . (آیه ۵۲ از سوره فرقان-۲۵).

«از کفّار اطاعت مکن، بلکه با آنان باقرآن به نبردی سخت و بزرگ برخیز» .

و فرمود: فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ
وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا * وَ مَا لَكُمْ
لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا * الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ
ضَعِيفًا. (آیه ۷۴ تا ۷۶ از سوره نساء - ۴)

«باید پیکار کنند در راه خدا آنانکه زندگانی دنیا را به زندگانی آخرت فروخته اند،
و به هر کس که در راه خدا قتال کند و کشته شود یا غالب گردد، اجری بزرگ خواهیم
داد. و چرا در راه خدا برای نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟
همان کسانی که همواره می گویند، خداوند ما را از این سرزمین که اهل آن ستمگرند
نجات بخش و از خود برای ما رهبر و سرپرستی بفرست. مؤمنان در راه خدا می جنگند
و کفار در راه طاغوت، با اولیاء شیطان بجنگید که کید شیطان ناچیز است.»

قسم چهارم: جهاد با کفاری که با مسلمین عهد شکنی کرده اند، و به اسلام
طعن می زنند، و عمل به شرائط ذمه نمی نمایند.

خداوند متعال می فرماید: وَإِنْ تَكَفَرُوا أَيَّمَانِهِمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا
فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهِمْ يَنْتَهُونَ * أَلَا تَقَاتِلُونَ
قَوْمًا تَكَفَرُوا أَيَّمَانِهِمْ وَ هُمَا يَأْخِرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ
فَأَلَّ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْرِجُهُمْ
وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ * وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ
اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (آیه ۱۲ الی ۱۶ از سوره توبه - ۹)

«پس از عهد بستن اگر عهد خویش بشکستند و بدین شما طعن زدند، پس با
پیشوایان کفر نبرد کنید که اینان تعهدی به پیمان خود ندارند، شاید دست از تجاوز

بردارند. چرا با قومی که عهد بشکستند و بر بیرون کردن پیغمبر ﷺ همت گماردند، نبرد نمی‌کنید، که اینان باشما آغاز به نبرد کرده‌اند. آیا از ایشان بیم دارید، که خداوند شایسته‌تر است که از او بیم داشت، اگر مؤمنید. با آنان بجنگید، خداوند به دست شما عذابشان کند و ذلیلشان گرداند و شمارا بر آنها پیروزی دهد تا دل‌های مردم مؤمن تشفی پیدا کند. و غیظ از قلوبشان برود، و خداوند می‌پذیرد تو به هر کس را که بخواهد که خداوند دانا و حکیم است».

قسم پنجم: جهاد با کفّاری که با مسلمین طریق مکر و حيله پیش گرفته‌اند و قصد نیرنگ و فریب‌دارند، و قصد تضعیف دین و شعائر اسلامی را دارند، و مردم را از راه اسلام که راه خدا است منحرف سازند، گرچه هنوز لشگری آماده نساخته و سپاهی فراهم ننموده‌اند.

خداوند می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ * وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** (آیه ۳۶ تا ۴۰ از سوره انفال-۸).

«کفّار اموال خود را خرج می‌کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند، آنان اینچنین می‌کنند و لسی حسرت آنرا خواهند کشید، و بعد نیز مغلوب خواهند شد، و کفّار به جهنّم محشور خواهند شد. خداوند مردم پاک را از ناپاک جدا ساخته و ناپاکان را برهم نهاده و متراکم نموده سپس همه را درون جهنّم جای دهد، اینان خسران زدگانند. ای پیامبر به کفّار بگو، اگر دست از شرارت بردارند، گذشتهٔ آنان مورد عفو و اغماض قرار خواهد گرفت و اگر باز گشت نکنند به همان سر نوشت

در دنای گذشته‌گان دچار خواهند شد چنانکه خود مشاهده کردید. و با آنان به نبرد بر خیزید تا ریشه فساد از بین برود، و دین خدایه‌ها را فرا گیرد و اگر دست بردارند خداوند به اعمالشان بصیر است».

قسم ششم: جهاد برای دفع کفّار در هر نقطه‌ای که مسلمین از آنها ایذاء و سختی و غلظت احساس کنند.

خداوند می‌فرماید: فَتَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَأَقْعَلَكَ إِلَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَى بِئْسَ الدِّينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ قَنَعِيلًا. (آیه ۸۴ از سوره نساء - ۴).

«در راه خدا نبرد کن، و تو جز درباره خود تکلیفی نداری، و مؤمنان را بقتال تشویق کن و برانگیز، امید است خداوند ستم کفّار را از شما دفع کند، که عقوبت و بأس خدا شدید تر است».

قسم هفتم: جهاد با کفّاری که مسلمین را از خانه و زندگی خود رانده، آنهارا به جلاء وطن و ترک اموال مجبور ساخته‌اند، یا آنها را واداشته‌اند که در سلك ظالمین و به‌دین آنها در آیند و مثل آنها شوند.

می‌فرماید: فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ قَجْرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ. (آیه ۱۹۵ از سوره آل عمران - ۳).

«آنان که هجرت کردند و از دیار خود رانده شدند و در راه من رنج کشیدند و پیکار نمودند و کشته شدند، گناهشان خواهیم بخشید (این اعمال را کفّاره گناهانشان قرار خواهیم داد) و به بهشت‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است داخلشان می‌نمائیم و اینها همه پاداشی است از جانب خدا، و پاداشهای نیک نزد خدا می‌باشد. و نیز می‌فرماید: لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنْ الدِّينِ كَمَا يَقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَكُمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ *

إِذْمَا يَنْبَغِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ قَاتِلُوا كُفْرَكُمْ فِي الدِّينِ وَآخِرُ جُودِكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمُ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ . (آیه ۸-۹ از سوره ممتحنه - ۶۰).

«خدا شمارا از نیکی و عدالت با کسانی که با شما نمی جنگند و شمارا از دیارتان بیرون نمی رانند باز نمی دارد، که خداوند داد گران را دوست دارد. فقط شمارا از دوستی با کسانی باز می دارد که با شما جنگیده اند و از دیارتان بیرون رانده اند و بر اخراج شما فشار آورده اند، و هر کس که با کفار پیوند دوستی برقرار کند ستمکار است».

قسم هشتم : جهاد به دستور و فرمان امام ، با طغیان گرانی که بر ضد امام خروج کرده اند و قصدشان عهد شکنی با او و تضعیف صولت و مقام و موقعیت وی و از بین بردن حکومت او است ، گرچه این طاغیان نمازخوان بوده و روزه گیر باشند .

خداوند می فرماید: اِنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (آیه ۴۱ از سوره توبه-۹).

«همگی سبکبار و گرانبار (بدون هیچ عذری) کوچ کنید و با مال و جان در راه خدا جهاد نمائید که این برای شما بهتر است اگر بدانید».

و می فرماید: يَا أَيُّهَا الدِّينِ آمَنُوا مَعَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ ائْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّمَا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ. (آیه ۳۸ از سوره توبه -۹).

«ای مؤمنان چرا وقتی به شما امر می شود که در راه خدا برای جهاد کوچ کنید زمین گیر می شوید، آیا به زندگی دنیا عوض آخرت خشنود شده اید، که متاع دنیا نسبت به آخرت جز اندکی نیست».

قسم نهم : جهاد برای قلع ریشه نفاق در بلاد اسلام، و قلع و قمع منافقانی

که دوست دارند به مؤمنان نسبت‌های ناروا داده و شایعه پراکنی کنند. وبه زشتی دعوت، و از خوبی جلو گیری نمایند، به اسلام تظاهر می‌کنند و خود را به اسلام نسبت می‌دهند، ولی دلشان با کفار و شیاطین است، سخنان حق را تحریف می‌کنند و همواره بنیان کفر را تأیید می‌نمایند، و در محو اسلام می‌کوشند.

خداوند می‌فرماید: لَمَّا لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا كُفِفُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا قَتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا. (آیه ۶ تا ۶۲ از سوره احزاب - ۳۳).

«اگر منافقان، و آنان که قلوبشان به کفر بیمار است و شایعه‌سازان در مدینه دست از اعمال زشت خود برندارند، ترا بر آنها چیره می‌سازیم، که نتوانند جز مدت کمی در جوار تو در مدینه زیست نمایند، اینان رانده شدگان از رحمت پروردگارتند، هر کجا یافت شوند دستگیر و کشته شوند، و این قانون و سنت الهی است در گذشته، و قانون پروردگار قابل تبدیل نخواهد بود».

و می‌فرماید: وَلَا يَزَانُونَ بِمَا قَاتَلْتُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (آیه ۲۱۷ از سوره بقره - ۲).

«همواره با شما نبرد می‌کنند تا شما را اگر بتوانند از دینتان برگردانند، و هر فرد از شما که از دین برگردد و با کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت فاسد و تباه خواهد شد، و اینان اهل آتشند و تا ابد در دوزخ خواهند بود».

قسم دهم: جهاد برای دفع محاربین با خدا و رسول، و کسانی که در زمین فساد می‌کنند، و از راه قتل و اسارت و راهزنی و تهدید مؤمنین با اسلحه، و ایجاد جور و عب و وحشت در شهرها و روستاها و کوه‌ها سعی در اشاعه فساد دارند.

خداوند می فرماید : **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقَدِّرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ .** (آیه ۳۳-۳۴ از سوره مائده - ۵).

«سزای کسانی که با خدا و پیامبر نبرد می کنند، و می کوشند در زمین فساد منتشر سازند، این است که کشته شوند، یا به دار آویخته گردند، یا دست و پایشان به خلاف يك دیگر (دست راست و پای چپ یا بالعکس) قطع گردد، یا تبعید گردند ، و این کیفر برای ایشان رسوائی است در این دنیا، و در آخرت عذابی سخت در انتظارشان خواهد بود. مگر کسانی که توبه کنند پیش از آنکه دستگیر شوند و بدانید که خداوند غفور و رحیم است.»

قسم یازدهم : جنگ با طائفه ای از مسلمین ، که با طائفه دیگری از مسلمین درگیر شوند، و تن به صلح و آشتی ندهند، و نسبت به طرف خود متجاوز باشند، و باید با آنان جنگید تا به امر الهی تن در دهند.

خداوند می فرماید : **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَتِ حَتَّى تَمِيعَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاتَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .** (آیه ۹-۱۰ از سوره حجرات - ۴۹).

«اگر دو طائفه از مؤمنین باهم به قتال برخیزند، بین آنان را اصلاح دهید، و اگر یکی از آن دو نسبت به دیگری راه تجاوز پیش گیرد، با او نبرد کنید تا به امر الهی باز گردد و اگر از تجاوز خود دست برداشت، بین آنان را عادلانه اصلاح کنید و راه عادلانه پیش گیرید ، که خداوند دادگران را دوست دارد. به درستی

که مؤمنان برادر هم‌اند، و بین برادران تن اصلاح کنید، و از خدا بترسید تا مورد ترحم قرار گیرید».

قسم دوازدهم : جنگ با ظالمی که قصد تجاوز به جان، یا مال، یا حریم، یا آبرو، یا دین کسی را دارد، و یا قصد اذیاء و آزار برادر ایمانی خود را دارد. نبی اکرم ﷺ فرمود: هر کس برای دفع ظلمی کشته شود شهید است. و این شخص که مدافع از مظلوم می‌باشد، مجاهد در راه خدا است، و اگر کشته شود شهید است. و عموماً آیات جهاد، شامل حال او می‌شود. مثل آیه شریفه :

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ *
الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنَ دْيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ
النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لَهَدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ
اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ . (آیه ۳۹-۴۰
از سوره حج - ۲۲).

« کسانی که مورد حمله قرار می‌گیرند، اجازه دارند که قتال کنند، چرا که مورد ستم واقع شده‌اند و خداوند بر یاری ایشان توانا است. کسانی که به ناحق از دیار خود رانده شده‌اند و تقصیرشان اینست که می‌گویند، پروردگار ما الله است، و اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نکند، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که ذکر خدا در آن‌ها شود، نابود و ویران می‌گردد، و البته که خداوند یاوران خود را یاری می‌دهد، و خداوند قوی و غالب است».

پس دفاع از حقی لازم است، بطوری که خداوند در مورد کسی که مورد ظلم واقع شود، صدای بلند به دادخواهی را دوست دارد چنانکه می‌فرماید:

لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ . (آیه ۱۴۸ از سوره نساء - ۴)
«خداوند دوست ندارد که صدا به بدی و دشنام بلند شود، مگر از کسی که

مورد ستم قرار گیرد».

به هر صورت هر گاه که مجاهد نیت خود را در جمیع اقسام جهاد، برای خدا خالص گرداند و قصد وی از رفتن به جهاد فقط و فقط تقرب به سوی او باشد، به ثواب هائی که از جانب خدا وعده داده شده از بقای اعمال و روزی طیب و زندگانی در جوار قرب الهی دست یافته، از نعمت های موعود که خداوند به فضل خود در اختیارش می نهد متنعم و مسرور گردد و برادران مؤمن خود را که هنوز به او نپیوسته اند، به بهشت موعود و زندگانی خالی از هر نوع وحشت و اضطراب و تشویش بشارت دهد.

خداوند می فرماید: **وَالَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَكَانَ أَعْمَالُهُمْ.**

(آیه ۴ از سوره محمد (ص) - ۴۷).

«آنها که در راه خدا شهید می شوند، خداوند اعمالشان را از بین نمی برد.»

ومی فرماید: **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ**

اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. (آیه ۵۸ از سوره حج - ۲۲).

«آن کسانی که در راه خدا از وطن دوری گزیدند، سپس کشته شدند، یا مردند،

خداوند روزی حسن و شایسته به آنها عطا می نماید و او بهترین روزی دهندگان است.»

ومی فرماید: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءُ**

عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ

لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ

مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ. (آیه ۱۶۹ تا ۱۷۱ از سوره آل عمران - ۳).

«گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرد گانند، بلکه زنده اند

و نزد خدا روزی دارند. و به نعمت های الهی مسرورند و به کسانی که هنوز به آنها

ملحق نشده اند، بشارت می دهند که هیچ ترس و اندوهی نداشته و از نعمت ها و فضل

الهی مسرور و مشغوفند، و خداوند اجر مؤمنان را ضایع نخواهد کرد.»

و می فرماید: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ. (آیه ۱۵۴ انسوره بقره-۲).

«آنان را که در راه خدا کشته شوند مرده مخوانید، که زنده اند، ولی شما ادراک نمی کنید»^۱.

مخفی نماند که تمام این اقسام جهاد، تحت یکی از دو عنوان قرار دارند: اول: آنکه جهاد ابتداءً وبالذات از طرف مسلمین آغاز گردد. خواه برای دعوت به اسلام باشد، یا اغراض دیگر مذکور و یا بر طاعی و یا غیان که بر امام شوریده اند و خروج کرده اند، یا کسانی که محارب با خدا و رسول می باشند، و کسانی که سعی می کنند نظم جامعه را مختل سازند اگر چه بظاهر مسلمان باشند.

و این نوع از جهاد باید با اجازه پیغمبر ﷺ یا امام علیاً باشد. و هم او باید امر به تجهیز ارتش و بسیج نماید. و فقط مردان باید به این قسم از جهاد مبادرت ورزند نه زنان؛ و وجوب بر مردان هم کفائی است.

و گویا استعمال لفظ جهاد در این موارد باعث انصراف آن لفظ در این موارد شده است.

این نوع از جهاد، شامل قسم اول، و چهارم، و پنجم، و ششم، و هفتم، و هشتم، و دهم، می شود.

دلیل بر اینکه این قسم از جهاد اختصاص به مردان دارد علاوه بر ظاهر آیات شریفه:

فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ.

«با افرادی که ایمان به پروردگار و روز جزا ندارند به قتال برخیزید (خطاب

۱- ناگفته نماند استدلال به آیات در موارد دوازده گانه، اختصاص به همان مورد ندارد. بلکه بعضی از این آیات علاوه بر مورد خود شامل بعضی از موارد دیگر هم می شود.

به جماعت مردان است).

وهمچنین آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ.

«ای مؤمنان با کفاری که همسایه شما هستند جهاد کنید».

و آیه: فَاقْتُلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكَ أَتَىكَ الْفَتْكُ وَ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ.

«پس در راه خدا بجهد پرداز و بدان که تو خود مشول خویشی و تکلیف

دیگران برعهده تو نیست و مؤمنین را (بقتال) ترغیب نما».

و آیه: انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا.

«همگی سبکبار و سنگین بار (بدون هیچ عذری) کوچ کنید».

و امثال این آیات که در مورد مردان است.

و علاوه بر این که در آیه شریفه زیره ذکر می از مجاهدین و مجاهدات نشده است:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ

وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ

وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا

عَظِيمًا . (آیه ۳۵ سوره احزاب-۳۳).

«به درستی که خداوند برای مردان و زنان مسلمان و باایمان و فرمانبر و راستگو

و صابر و اهل خشوع و صدقه دهنده و روزه گیر و مردان و زنانی که قدم از راه عفت

برون نمی گذارند و خدا را بسیار یاد می کنند آمرزش و اجر بزرگی مهیا نموده

است».

که از این آیات استفاده می شود زنان در جهاد همدوش مردان قرار نگرفته اند

(دقت کنید) - روایاتی از پیامبر اکرم و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد است، که دلالت بر

سقوط جهاد از زنان دارد، و قسمتی از آنها را ذکر کردیم. تا آنجا که اجماع به

هر دو قسم آن^۱ حاصل و سیره و روش عملی از زمان پیغمبر ﷺ تا این زمان در همه اعصار و شهرها قائم است بر اینکه جهاد اختصاص به رجال دارد.

دوم: جهادی که شروع نبرد از طرف کفّار علیه مسلمین است، که بر مسلمین واجب است از خود دفاع کنند، و برای جلوگیری از خطر، بامال و جان خود دفاع کنند.

و این مطلب (و جوب دفاع) يك حَقّ فطری و طبیعی انسان است، که هر کس در وجدان خود مشروعیت آنرا احساس می کند. و عقل به وجوب دفع ضرر احتمالی حکم قطعی می دهد، تا چه رسد به یقینی. و حکم شرعی مستفاد از آیات و روایات نیز جاری است.

این جهاد منوط به اذن امام عَلَيْهِ السَّلَام نیست، بلکه در زمان حضور، به آن امر می نماید، و در زمان غیبت از عهده مسلمین ساقط نمی گردد، بلکه واجب است به آن قیام نموده و مرد و زن باید در این امر مهم کوشش نمایند «کفایه».

این نوع جهاد، شامل اقسام دوم، سوم، نهم، یازدهم، و دوازدهم می باشد.

تذکر دوم: آنچه گفتیم که زنان اجازه شرکت در انواعی از جهاد دارند مراد این است که در زد و خورد، نمی توانند مداخله کنند، نه اینکه حضورشان در میدان جنگ، و کمک در امور دیگری، مثل مداوای مجروحین نیز حرام باشد. چنانکه استاد علامه طباطبائی ادام الله ظلّه بدان اشاره فرموده اند^۲.

علامه در «تحریر» می گوید: جائز است زنان را برای استفاده در کارها به میدان جنگ برد، ولی بهتر است از زنان بزرگسال انتخاب شوند، و مکروه است

۱- اجماع محصل و منقول.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۲ ص ۲۸۴

زنان جوان را با خود برد^۱.

و در «تذکره» گوید: اگر امام بردگان را به اجازه صاحبانشان، و نیز زنان و کودکان خرد سال را با خود ببرد، جوائز است برای تهیه آب و رساندن آن به سربازان، و طبخ غذا، و زخم بندی از آنها کمک گرفت. چنانکه با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ام سلمه و دیگر زنان انصار می رفتند، ولی دیوانه را نباید برد، که سودی ندارد^۲.

و شیخ طوسی در «مبسوط» گوید: پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، زنان را با خود به جنگ می برد^۳.

البته لازم است که زنان امور پرستاری و مداوای مجروحین، مثل شکسته بندی، و زخم بندی، و تزییقات را فرا گیرند تا بتوانند به مجروحین کمک کنند^۴. همچنین تعیین گروه خون، و بعضی از اقسام جراحی را بدانند، تا بتوانند در این موارد مفید واقع گردند، البته این کمکها کفایه برعهده آنهاست. بلکه در این زمان باید امور فنی، برق، مکانیکی، مخابرات و بی سیم و دیگر امور را با همه انواعش، بیاموزند تا از آنها در جنگهای اسلامی استفاده شود.

و اشکالی ندارد که فنون نظامی را نیز بیاموزند، برای استفاده در مواردی که

۱- «تحریر، کتاب جهاد» آخر صفحه ۱۳۴.

۲- «تذکره» کتاب جهاد ص ۱.

۳- «مبسوط» کتاب جهاد ص ۵.

۴- ناگفته نماند تمام این مطالب که ذکر شد، در صورتی است که زنان با مردان آمیزش پیدا نکنند و هر کدام بکار خود مشغول بوده از اختلاط هم پرهیزند. همچنین جوائز نیست زنان در هنگام مداوای مردان، نظر بر مواضع محرم آنان بیندازند و یا بدن آنها را لمس کنند، مگر در مواقع ضرورت. (مؤلف)

نیاز به دفاع از حریم خود و مؤمنین داشته باشند در اقسام جهاد واجب بر آنها ۱. تذکر سوم: سقوط جهاد از زنان موجب سقوط کلیّی ثواب از آنها نیست. بلکه هر زنی که رعایت احکام الهی را بر خود لازم بداند، و بدان‌ها عمل کند و شوهر را در حضور اطاعت کند و در غیبت مال و ناموس وی را حفظ نماید، اجر مرد مجاهد در راه خدا برای او است.

وما روایت اَسْمَاءَ، دختر یزید انصاری، که از جانب زنان بحضور پیغمبر ﷺ رسید، و روایات دیگری را که به وجهی بلیغ‌تر بر این مطلب دلالت دارند قبلاً ذکر کردیم^۲.

کلینی روایت می‌کند: «جهاد زن خوب شوهرداری کردن است»^۳.

علامه در «منتهی» گوید: ذکوریت شرط وجوب جهاد است، پس بر زن به اتفاق علماء واجب نیست چون عایشه از پیغمبر ﷺ روایت کرده، و می‌گوید: به پیغمبر عرض کردم، آیا بر زنان جهاد می‌باشد؟ فرمود: «آری، جهاد بی‌قتال: حج و عمره». و از طریق شیعه، شیخ طوسی از اصبح بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام روایت

۱- و چنین گمان نرود که فراگیری فنون جنگ برای زنان و رزم آزمائی، مستلزم اختلاط زن و مرد در صف‌های واحدی است زیرا که اینگونه استلزام اختلاط در حکومت‌های جائز و کافر است که بنای آنها بر مراعات دستورات و قوانین اسلام نیست؛ ولیکن گفتار ما در اینجا راجع به حکومت اسلام است و بنا بر این بر عهده دولت اسلام است که به زنان آداب رزم و جنگ را بطور صحیح بیاموزد و راه دفاع از جان و نفس آنان را به آنها نشان دهد بطوریکه هیچ‌یک از محظورات مذکوره لازم نیاید؛ همچنانکه بر عهده دولت اسلام است که به آنها سایر فنون و حرفه‌هایی را که اختصاص به آنان دارد بیاموزد مانند فنّ پزشکی و فنّ جراحی و قابلگی و مداوای زنان مریضی که در هنگام زایمان نیازمند به عمل جراحی هستند بطوریکه هیچ‌یک از جهات اختلاط منفی و منہی عنه بین مردان و زنان پیش نیاید.

۲- این روایت را از «در المنثور» ج ۲ ص ۱۵۳ نقل کردیم.

۳- «فروع کافی» چاپ حیدری ج ۵ کتاب «الجهاد» ص ۹.

کرده که فرمود: «خداوند جهاد را بر مردان و زنان نوشته است. جهاد مرد بذل مال و جان است تا جایی که در راه خدا کشته شود. و جهاد زن این است که بر اذیت‌های شوهر و اقوام وی صبر کند».

این فرقی که بین دو معنی جهاد داده شده، می‌رساند که جهاد مرد و زن یکسان نیست. وجهت دیگر اینکه زن بواسطه ضعف و ظرافت بدن شایسته انجام امور سربازی نیست، و به همین جهت برای او سهمی از غنیمت مقرر نشده، و در این مطلب مخالفی نشان ندارم^۱.

این حدیث در «کافی» نیز نقل شده، ولی بجای لفظ «عشیره» (اقوام شوهر)، لفظ «غیره» آورده شده^۲.

شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» می‌گوید: جهاد فقط بر مرد بالغ آزاد واجب است، تا آنجا که گوید: ولی برای زنان نیست. و از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال شد، که آیا جهاد بر زنان واجب است؟ فرمود: «بلی، جهاد بی قتال: حج و عمره».

در اینجا بحث فقهی، پیرامون مسئله جهاد پایان می‌یابد، و اکنون به بحث عدم جواز دخالت زن در قضاوت و حکومت می‌پردازیم.

۱- «منتهی» ج ۲ کتاب «جهاد» ص ۸۹۹.

۲- «فروع کافی» ج ۵ ص ۹.

فصل سوم از مرحله دوم :

نظر فقهاء

در عدم جواز تصدی مناصب حکومت قضات و ابی ن

نظر فقهاء

در عدم جواز تصدی مناصب حکومت و قضاوت برای زن

بین مسلمین هیچ‌جای اشکال و خلافی وجود ندارد، در اینکه برای زن به هیچ‌وجه جایز نیست متصدی حکومت شود. و اما در مورد قضاوت، نیز علمای شیعه اتفاق بر عدم جواز آن دارند.

ولی ابوحنیفه (از علمای اهل تسنن) قضاوت وی را در اموری که شهادت او قبول است جایز می‌داند. و ابن جریر مطلقاً قضاوت زن را جایز می‌داند. ولی شافعی در عدم جواز قضاوت زن بطور کلی، موافق است. در اینجا بجا است که بحث در پیرامون هر یک از قضاوت و حکومت را جداگانه ادامه دهیم، ولی چون بسیاری از فقهاء به روایاتی که بر عدم جواز حکومت و قضاوت زن بطور مشترک موجود است متمسک شده‌اند، مانیز در این روش از آنها پیروی می‌کنیم.

در اینجا لازم است اول نظرات و کلمات فقهاء، و دلالت آنها را بر اجماع و اتفاق در مسئله ذکر کنیم.

و ثانیاً، سیره و روش عملی و مستمر مسلمین را در این باب تحقیق نماییم. و بالاخره روایات دال بر مطلب را بیان نماییم.

و اما نکته اول که عبارت است از نظرات فقهاء.

شیخ طوسی در «مبسوط» گوید: شرط سؤم قاضی آن است که در دو چیز، خلقت، و احکام، کامل باشد. تا آنجایی رسد که: اما کمال در احکام آنست که بالغ عاقل، آزاد، و مرد باشد، که قضاوت به هیچ‌وجه برای زن نخواهد بود. ولی بعضی گفته‌اند: جایز است که زن قاضی باشد، لکن قول اول صحیح‌تر است. و آنکس

که قضاوت را برای زنان جائز می‌داند، فقط آنرا در مواردی معتبر می‌داند که شهادت وی در آن موارد مقبول است. و شهادت او در همه جا، جز موارد حدود و قصاص پذیرفته است.^۱

مراد شیخ از جائز داننده، ابوحنیفه است، چنانچه در کتاب خلاف، به آن تصریح می‌کند.

در خلاف گوید: جائز نیست زن در هیچ يك از احکام قضاوت کند. و شافعی نیز به همین مطلب معتقد است.

ابوحنیفه می‌گوید: زن می‌تواند قاضی شود، البته در اموری که شهادتش پذیرفته است، و آن همه احکام است جز حدود و قصاص. و ابن جریر گوید: جائز است زن قاضی شود در همه مواردی که مرد قضاوت می‌کند، زیرا زن از اهل اجتهاد شمرده می‌شود. و سپس (شیخ در «خلاف») گوید:

وامّا دلیل ما بر عدم جواز این است که: جواز قضاوت زن احتیاج به دلیل دارد، زیرا قضاوت حکم شرعی است، و هر کس ادّعی جواز دارد باید دلیلش را ارائه دهد، و از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که فرمود: «ملتّی که زمامدار و حاکم آن زن است، رستگار و موفق نخواهد بود». و امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «در اموری که خداوند مردان را بر زنان مقدم داشته است، زنان را مقدم ندارید». بنابراین کسی که قضاوت را برای زن جائز دانسته زن را مقدم داشته و مرد را مؤخر. و امام می‌فرماید: «کسی که در نماز چیزی از او فوت شود، باید تسبیح کند، زیرا تسبیح مخصوص مردان و تصفیق (دست‌ها را بهم زدن) از آن زنان است».^۲

۱- «مبسوط» ج ۸ کتاب «قضاء» ص ۱۰۱.

۲- ظاهراً این تفصیل راجع به نماز جماعت باشد که چون مردی از جماعت عقب بیفتد و بخواد به رکوع امام برسد امام را با ذکر تسبیح مطلع کند و چون زنی از جماعت تأخیر بیفتد و بخواد امام را مطلع کند دست‌های خود را بهم بزند تا آن کسه صدای او بلند نشود.

و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زن را از نطق و خطابه، ممنوع ساخته، که مردان سخن وی را نشنوند، زیرا ممکن است فسادى در پی داشته باشد. پس منع وی از قضاوت که لازمه آن سخن و کلام و چیزهای دیگر نیز هست، به طریق اولی لازم است^۱.
علامه در کتاب «قواعد» گوید: در قاضی شرط است: بلوغ، عقل، مرد بودن، ایمان، عدالت، حلال‌زادگی و علم، پس قضاوت کسودک گرچه در مرز بلوغ باشد نافذ نیست. تا آنجا که گوید: همچنین قضاوت زن صحیح نیست گرچه واجد بسیاری از شرایط باشد.^۲

و در «تحریر» گوید: در قاضی، بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، حلال‌زادگی، علم، و مرد بودن شرط است. تا آنجا که گوید: قضاوت برای زن در حدود و غیر حدود منعقد نمی‌شود.^۳

محقق حلّی در «شرایع» گوید: در قاضی، بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، حلال‌زادگی، علم، و مرد بودن شرط است. و قضاوت برای زن، گرچه واجد بقیه شرایط باشد جائز نیست.^۴

شهید در کتاب «لمعه»، مرد بودن را از شرایط قضاء شمرده، و شهید ثانی در «شرح لمعه» آن را تأیید نموده است.^۵

و شهید در «مسالك» نیز گوید: شرط مرد بودن، برای قاضی از اینست، که زن قابلیت این منصب را دارا نیست، زیرا مجالست با مردان و صدا بر آوردن در میان آنان، لائق شأن او نیست، و قاضی به این کارها اجبار پیدا می‌کند و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قومی که زن متولّی امور آنها شود، رستگار نخواهد شد.»^۶

- ۱- خلاف طبع سنه ۱۳۸۳ ج ۲، کتاب قضاء ص ۵۹۰
- ۲- «قواعد» ج ۲ کتاب قضاء ص ۲۰۱: ۳- «تحریر الاحکام» کتاب قضاء ص ۱۷۹
- ۴- «شرایع» چاپ محمد کاظم - کتاب قضاء ص ۲۷۳ و ۲۷۴.
- ۵- «شرح لمعه» چاپ محمد کاظم ج ۱ ص ۲۰۰.
- ۶- «مسالك» ج ۲ صفحه اول از کتاب قضاء.

محقق سبزواری در «کفایة الاحکام» گوید: در قاضی، بلوغ، عقل، ایمان، بدون تردید و خلاف شرط است و نیز عدالت، حلال زاد گسی، و مرد بودن، شرط شده است، و فقها بر این شرائط اتّفاق نظر دارند، و تمام این شرائط در سخنانشان دیده می‌شود. همچنین علم قاضی نیز مشروط شده است.^۱

شیخ محمد حسن نجفی در «جواهر» در شرح قول محقق (شرط است در قاضی... و مرد بودن) گوید: در هیچیک از این شرائط اختلافی نیافته‌ام، بلکه در «مسالك» آمده: این شرائط نزد ما مورد اتّفاق است. و در «ریاض» نیز از دیگری چنین نقل نموده، و از مقدّس اردبیلی دعوی اتّفاق شده، البته به استثنای شرط ستم و ششم. و در «غنیه» اتّفاق بر علم و عدالت قید شده، و در «نهج الحق» در علم و مرد بودن نقل اجماع شده است، تا اینکه می‌گوید:

وامّا دلیل ما بر اشتراط ذکوریت، اتّفاق فقهاء، و کلام بیغمبر اکرم ﷺ

است که فرمود:

«ملتّی که زمامدار و حاکم آن زن است رستگار نخواهد شد». و فرمود: «زن نباید مقام قضاوت را به عهده گیرد». و دیگر وصیّت آن حضرت است چنانچه در «من لا یحضره الفقیه» به اسناد خود از حماد نقل کرده که حضرت فرمودند: «ای علی، بر زن نماز جمعه و جماعت نیست - تا آنجا که گوید: - و زن نباید متصدی قضاوت شود». و این اخبار دلالت بر عدم توانائی زن نسبت به این منصب می‌نماید، و اینکه شایسته نیست که زنان با مردان مجالست نمایند، و در میان آنان صدای خود را بلند گردانند. و نیز از سیاق روایاتی که از طرف امام برای نصب حاکم در زمان غیبت به ما رسیده، و دیگر روایات، این مطلب استفاده می‌شود. بلکه در بعضی از این روایات تصریح به قضاوت مردان

۱- «کفایة الاحکام» صفحه اول از کتاب قضاء.

شده است. و بر فرض اینکه علم به جواز قضاوت زن نداشته باشیم، لا اقل شک در جواز خواهیم داشت. و در مورد شک، قاعده علمی، واصل، عدم اجازه قضاوت برای زنان است^۱.

سید جواد عاملی در «مفتاح الکرامه» در شرح قسول علامه در «قواعد» گوید: زن نمی تواند قضاوت کند، به دلیل خبر جابر از امام پنجم (ع) که فرمود: «زن نمی تواند قاضی شود». ولی مقدس اردبیلی بر فرض عدم اجماع، این دلیل را کافی نمی دانست.

البته این خبر در صورتی که اتفاق و اجماع فقهاء هم انکار شود، با شهرت بزرگی که مؤید آنست جبران می شود. مضافاً به اینکه روایاتی وارد شده که زن از نظر قوای عقلانی و دیانت از مرد عقب بوده و نمی تواند امامت جماعت مردان را به عهده بگیرد. و شهادت او غالباً برابر نصف شهادت مرد قبول می شود. و در «خلاف» گوید: ابوحنیفه قضاوت زن را در مواردی که شهادتش پذیرفته است، جائز دانسته، و ابن جریر مطلقاً اجازه داده است^۲.

و دایمی ما، مولی احمد نراقی در «مستند الشیعه» گوید: از شرائط قضاوت مرد بودن است به اتفاق فقهاء، چنانکه در «مسالك» و «نهج الحق» و «معتمد» و غیر آنها ذکر شده^۳.

مولی علی کنی در کتاب «قضاء» گوید: شرط قضاوت، بلوغ، کمال عقل، ایمان، عدالت، حلال زادگی، ذکوریت و علم است بدون هیچ اختلافی. و

۱- «جواهر» چاپ مَلَّفَقُ صفحه اول و دوم از کتاب قضاء.

۲- «مفتاح الکرامه» ج ۱۰ کتاب قضاء ص ۹.

۳- «معتمد الشیعه» کتابی است بس نفیس و ارزشمند که متعلق به پدر مولی احمد نراقی

مرحوم مولی مهدی نراقی است که او از طرف مادری جد اعلائی مابه حساب می آید.

اجماع محصل و منقول در این مورد قائم است.

و در «مسالك» گوید: این شرائط نزد ما مورد اتفاق است. و در «کشف - اللثام» به لفظ وفاق آورده است. و در «مفتاح الکرامه» به لفظ اجماع آورده. و در آنجا مذکور است که: این شرائط هفتگانه به اجماع معلوم و منقول معتبر است حتی در «مسالك» و «کفایه» و «مفاتیح». و در «ریاض» گوید: در میان فقهای شیعه، مخالفی با این شرائط نیافته‌ام. بلکه در عبارت عده‌ای مانند «مسالك» و غیر او در همه این شرائط ادعای اتفاق شده است. همچنین در کتاب «شرح الارشاد» مقدس اردبیلی دعوی اجماع شده، البته به استثنای شرط سوم و ششم (که در اینجا شرط هفتم است).

و «غنیه» در عدالت و علم ادعای اجماع نموده، و در «نهج الحق» علامه در مورد علم و ذکوریت ادعای اتفاق شده است. و در «دروس» مذکور است که قضاوت برای زن جائز نیست، زیرا گذشتگان بر منع آن يك رأى بوده‌اند. و در «مسالك» می‌نویسد: عدم جواز قضاوت برای زن مورد اتفاق است. و در «روضه» در جائی بر معتبر بودن علم در قضاوت ادعای اجماع نموده و در جاهای دیگر درباره ذکوریت دعوی اجماع نموده است، چنانچه در طئی مطالب آتیه بدانها اشاره خواهد شد. تا اینجا کلام مرحوم مولی علی کنی تمام شد.^۱

مرحوم سید علی در «ریاض»، بعد از اینکه شروط ششگانه قضاوت را، که از جمله ذکوریت است شمرده، گوید: اختلافی در این شروط نیافته‌ایم، بلکه در عبارت جماعتی چون «مسالك» و غیره، در همه ادعای اجماع شده است. تا اینکه گوید: علاوه بر اینکه قاعده و اصل فقهی اقتضا می‌کند که این منصب مختص به امام است. و این مطلب مورد اتفاق فقهاء است از نظر فتوائی و تصریحاتی که شده است.

در این زمینه علاوه بر آنچه که گذشت، روایتی وارد شده که از طرق متعدّدی نقل گردیده، چنانچه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل شده است: «از حکومت بپرهیزید، زیرا حکومت مختصّ به امام عالم به قضاوت و عادل در میان مسلمین است، مانند نبی یا وصی نبی». البته از این منع، قاضی واجد شرایط قضاوت، با اذن از طرف امام عَلَيْهِ السَّلَام، خارج شده است. چنانکه به نصّ و اجماع در این مورد اشاره خواهد شد. و برای کسی که فاقد یکی یا همه این شرایط است، قضاوت و حکومت جایز نیست^۱.

این بود آنچه برای ما امکان تفحص داشت، از کلمات فقهاء بزرگ رضوان الله علیهم.

اما سیره مسلمین بدون اشکال در این مورد متحقّق است. و معنی سیره اینست که قاطبه مسلمین از فقهاء و علماء و حکام شیعه و سنّی از زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تا به حال همگی ملتزم بوده‌اند که زنان را به حکومت و امارت و قضاوت، منصوب نکنند، با اینکه زنان دانشمند، عاقل و فهیم و دارای محاسن اخلاقی در طول تاریخ موجود بوده‌اند.

و ما در اثر تفحص آراء آنان در کتب سیر و تاریخ به این نتیجه رسیده‌ایم که امتناع گذشتگان از منصوب کردن زنان، تصادفی نبوده است، بلکه مستند به روش پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پیروی از راه مستقیم و استواری بوده، و از اینرو بخود اجازه تجاوز از این روش را نمی‌دادند.

و این سیره عملی، مانند شهرت قولی برای استناد کفایت می‌کند. اگر اشکال شود که عدم نصب زن، امری عدمی است و تنها مطلبی که از سیره استفاده می‌شود این است که زنان در طول تاریخ اسلامی به این مقام منصوب

۱- «شرح کبیر» ج ۲ صفحه اول از کتاب قضاء :

نشده‌اند، ولی دلیل عدم‌چو از نصب از آن استفاده نمی‌شود. پس تمسک به سیره در این موارد درغایت اشکال است.

در جواب گفته خواهد شد: بدون اشکال، امراء و حکام ظلم مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس بیش از پانصد سال بر امت اسلام حکومت می‌راندند، و همین‌طور حکامی که بعد از آنها آمدند و راه آنان را پیمودند تا زمان ما. و در میان امت، همواره و در هر زمان زنان عالم، عاقل، شاعر، ادیب، فقیه، مفسر، محدث، وجود داشته است که بعضی از آنها به مرتبه اجتهاد رسیده و از اهل استنباط شده‌اند، و بسیاری از آنان دارای صلاحیت و تقوی بوده‌اند، و با این همه حتی یک مورد در این تاریخ طولانی ندیده‌ایم که یکی از آنها زنان را به مقام قضاوت و حکومت منصوب کرده باشند. و این مطلب نمی‌تواند جز از راه عدم سازش آن با روح اسلام و شریعت محمدی ﷺ باشد، بطوری که حکام نمی‌توانستند در نظر عامه مردم که آن را ضروری و بدیهی از اسلام می‌دانستند، مخالفت کنند.

و اگر اسلام از این امور نهی نمی‌کرد، حتماً زنان را به مقامات قضائی و ولایتی نصب می‌کردند، و آنها را در هر شهر و دیار به قضاوت می‌گماشتند، و ولایتی استانیهای مهمی از سرزمین اسلامی را به آنها می‌سپردند.

و بدون شك این حکام بر نصب زنان به منصب حکومتی سخت اشتیاق داشتند، و زنان نیز برای بدست آوردن این مناصب راغب بودند. زیرا در تاریخ می‌بینیم که آنان حتی بسیاری از غلامان و بردگان خود را منصب می‌دادند، و امور مهم و مقامات عالی را به آنها می‌سپردند، چگونگی می‌توان گفت که ازدادن این مناصب به زنان و دختران و خواهران خویش خودداری می‌کردند؟! باینکه مشاهده می‌شود که مردم عموماً و حکام خصوصاً، مایل به شرکت دادن زنان در این امور می‌باشند. پس با ملاحظه این قرائن حالیه و مقامیه روشن می‌گردد چگونه این سیره بی‌زبان به ناطقی گویا بدل می‌شود، و با بیانی فصیح و روشن فریاد

می کند و دلیل انعقاد این مطلب مهمّ اسلامی را روشن می سازد. و به همین مقدار برای روشن شدن مطلب بسنده می شود.

اما روایاتی که در این مورد به آنها استناد می شود

قبل از شروع بحث در آنها ناچاریم يك اصل و قاعده ای کلیّ تأسیس کنیم، که در موقع شكّ در شرط بودن امری در قضاوت و حکومت بر آن اصل و قاعده تکیه کنیم و در موقع نبودن دلیل اجتهادی بر شرطیت آن مورد، به آن اصل و قاعده تمسّك جوئیم.

و برای انجام يك بحث کامل باید مقدماتی را ذکر کرد.

مقدمه اول

قضاوت و حکومت شعبه ای از شعبه ها و شأنی از شئون ولایت است. و ولایت امری بس بزرگ و شأنی بسیار بلند مرتبه است. زیرا ولایت عبارت است از حکومت بر جان و مال و ناموس و آبرو و دیگر شئون مردم و تصرف در آنها. و در حقیقت، ولایت عبارت است از رهبری و بدست داشتن مصالح مردم و بهره برداری از نعمت های الهی و به ثمر رسانیدن استعداد های نهفته در وجود آنها به بهترین و کاملترین وجه.

بنابراین اگر این منصب به افراد لائق و شایسته واگذار شود، مردم در امور دنیا و آخرت در کمال تنعم و سعادت به سر خواهند برد، و به سوی تکامل حقیقی خود رهسپار خواهند شد، و در دنیا به گواراترین زندگی و بهترین سعادت نائل خواهند گردید، و در عین حال به آخرین درجه کمالات انسانی اوج خواهند گرفت، و در آخرت نیز از نتایج اعمال و کردار نیک خود بهره مند خواهند شد، که دنیا مزرعه آخرت و بازار تجارت آنجاست، و در بهشت از تمام نعمت های مهیّا

و آنچه بخواهند و اشتها کنند متنعم و ملتذ خواهند گردید.

ولی اگر این منصب در جای خود قرار نگیرد و به دست افراد فاسد و فاسق افتد، انسانها ضایع می‌شوند، و استعدادهاى نهفته ایشان در همان مرحله نطفه‌ای از بین خواهد رفت، و هیچ‌حقی به صاحبش نخواهد رسید و زندگی مردم مانند زندگی حیوانات و جانوران، بر پایه غلبه و هم و شهوت و ذرنده خوئی قرار خواهد گرفت، که هر فردی حیات خود را در ملمات دیگری، و سلامت و سعادت خویش را در فقر و فلاکت دیگران می‌یابد. و در این صورت است که جامعه تبدیل به مجتمع جنگلی خواهد شد و به محیط درندگان و چرندگان تغییر پیدا می‌کند.

مقدمه دوم

آیات شریفه قرآن، ولایت را بر عهده آنچنان مردی الهی قرار می‌دهد که حقیقت در وجودش تجلی یافته و از جانب خداوند هدایت شده، و به سوی او هدایت می‌کند، و این آیات مردم را فقط به پیروی از چنین کسی دعوت می‌کنند. و چنین کسی همان معصوم از پیروی هواهای نفسانی و متابعت از نفس امّاره و لغزشها و اشتباهات است.

۱- خداوند متعال می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. (آیه ۵۹ از سوره نساء-۴).

«ای مؤمنان از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید، و اگر در موردی بین شما نزاعی در گرفت، آن را به حکم خدا و رسول بر گردانید؛ اگر ایمان به خدا و روز جزا دارید، که این برای شما بهتر و سرانجام نیکوتری دارد».

استدلال به این آیه بدین نحو است که: اطاعت خدا همان پیروی از احکام

اوست که در ضمن آیات قرآن به زبان عربی فصیح و روشن فرستاده شده و به وسیله روح الامین بر قلب پیغمبر ما ﷺ فرستاده شده تا مردم را انداز کند.

و اما اطاعت از پیغمبر اکرم ﷺ بر دو قسم است:

اول: در احکام جزئی که بیان خود پیغمبر است برای تعیین حدود احکام کلی و قیود و شرائط آنها، که به قانون گذاری و تشریح احکام باز می گردد.

دوم: احکامی است که در موضوعات و مسائل روزمره زندگی، که مربوط به ولّی است به عنوان والی و امام بر مردم از پیغمبر صادر می شود.

و در این قسم، تشریح الهی دخالتی ندارد، بلکه اینگونه اوامر و نواهی از شخص پیغمبر از جهت احاطه او به مصالح مردم، و حوادث و پیش آمدهای زندگی صادر می شود.

و این دو قسم اطاعت از پیغمبر با اطاعت از خدا و آیات قرآنیّه مغایرت دارد، از اینرو اطاعت رسول را با عطف به اطاعت خدا متصل کرده، و عطف دلالت بر مغایرت دارد.

و به واسطه همین مغایرت و دوگانگی، خداوند لفظ امر به اطاعت را تکرار نموده است.

و اما اولی الامر در هر زمان و موقعیتی که باشند اجازه تشریح ندارند، بلکه منصب امارت و حکومت و ولایت بر مردم، در موارد مختلف با آنهاست، و اولی الامر فقط از این جهت با پیغمبر شریکند.

و به جهت این نوع اشتراك، یعنی اشتراك در تصدّی امور و ولایت بر مردم، خداوند اطاعت آنها را بدون تکرار لفظ امر به اطاعت (اطیعوا) واجب کرده است. اولی الامر باید معصوم از گناه و خطا باشند، و گرنه امر به اطاعت خدا و پیغمبر، با امر به اطاعت از ایشان امر به ضدّین، بلکه متناقضین خواهد بود، و این مطلب بر خداوند محال است. چنانچه فخر رازی در تفسیر خود به آن اعتراف نموده،

و احتمال این که وجوب اطاعت از آنها مانند وجوب اطاعت حکام مسلمین است در زمان پیغمبر ﷺ و امیر المؤمنین علیاً - که وجوب در این صورت مخصوص مواردی است که حکم آنها با حکم خداوند مخالف نباشد، و اگر در مواردی خطا کنند، مفسده این خطاها با مصالح حاصل از ولایت آنها بر مردم جبران می شود. مردود است. زیرا گرچه این مطالب فی حدّ نفسه و بالتّذات صحیح است، ولی با ظاهر سیاق آیه منطبق نیست و آیه در این مطلب ظهور دارد که وجوب اطاعت از اولی الامر به همان نحو و بر منوال وجوب اطاعت از خدا و رسول به سبک واحد و سیاق واحد است.

پس به ناچار باید پذیرفت که اولی الامر افرادی از مردم هستند، که از خطا و گناه معصومند و همه مسلمین اتفاق دارند که هیچکس عصمت و لائی و رهبری در این آیه را برای احدی قائل نیست، جز آنچه شیعه برای ائمه دوازده گانه خود قائل است. پس مورد آیه بالطّبع بر آنها تطبیق می کند.

فائده:

از آن رو که آیه خطاب به مؤمنین دارد، و خداوند اطاعت اولی الامر را بر آنها واجب کرده بنا بر این معقول نیست که در هیچ امری، نزاع بین مردم و اولی الامر واقع گردد، پس مورد نزاع در آیه شریفه (فان تنازعتم) منحصر است به اختلافات مسلمین در بین خود. و چون مرجع نزاع کتاب خدا و سنت رسول اکرم است، و این دو فقط مصدر تشریح احکامند، پس در مورد نزاع باید به این دو مراجعه کنند، چنانکه آیه دلالت دارد، و امیر المؤمنین (ع) این چنین آیه را تفسیر نموده، هنگامی که مالک اشتر را روانه مصر نموده در عهدنامه ای که به او می نویسد می فرماید: «در کارهای مهم و معضلی که برای تو پیش می آید به حکم خدا و رسول عمل نما، و در اموری که حکم بر تو مشتبه است به حکم خدا و رسول گردن نه، که خداوند به مردمی که

ارشاد آنها را دوست دارد می فرماید: «ای مؤمنان خدایا اطاعت کنید و پیغمبر و اولی الامر را اطاعت نمائید، و اگر در موردی اختلاف کردید، آن را بر کتاب خدا و سنت پیغمبر عرضه بدارید».

و رجوع به خدا، رجوع به آیات صریح قرآن است. و رجوع به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رجوع به سنت اوست، که موجب اجتماع بوده و تفرقه را از بین می برد.»^۱

۲- خداوند می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. (آیه ۳۵ از سوره یونس- ۱۰).

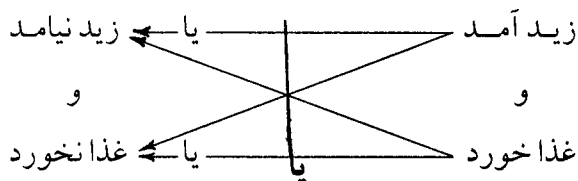
«آیا آنکس که به حق راه می برد برای پیروی سزاوارتر است، یا کسی که راه را پیدا نکرده مگر آنکه دست او را بگیرند، و هدایتش کنند. پس چرا از مسیر خود منحرف شده به راه باز نمی گردید، چگونه حکم خواهید کرد؟! استدلال به آیه چنین است: پایه و اساس استدلال بر لزوم متابعت حق است. زیرا خداوند می فرماید: «بگو خداوند به حق هدایت می نماید» پس از آنکه از مشرکین با جمله استفهام انکاری: «بگو آیا از شرکاء شما کسی هست که به حق راه برد؟» اقرار می گیرد که شرکاء آنها به حق راه نمی برند.

سپس بر این اساس معادله ای ترسیم می کند میان جمله أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ «آیا کسی که به حق راه می برد؟» و میان جمله دیگر أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي «با کسی که هدایت نیافته مگر آنکه خود هدایت شود». سپس فرموده: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي «آیا آنکس که به حق راه می برد برای پیروی سزاوارتر است، یا کسی که هدایت نیافته، مگر آنکه از او دستگیری شود».

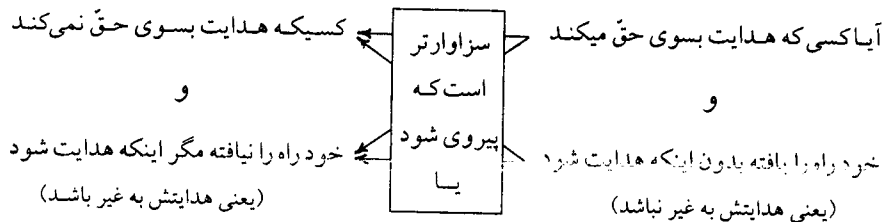
۱- «نهج البلاغه» باب نامه ها ص ۹۳-۹۴.

و معلوم است که «لا یتهدی» از باب افتعال است، و اصل آن «لا یتهدی» بوده، و «تاء» در «دال» ادغام شده، و به صورت «لا یتهدی» در آمده است. پس از روشن شدن مطلب می گوئیم:

معادله صحیح حتماً باید بین نفی و اثبات صورت پذیرد. مانند جمله «زید آمد، یا نیامد»، و صحیح نیست گفته شود: «زید آمد، یا غذا نخورد»، مگر آنکه بین آمدن و خوردن تلازم باشد. پس در هر طرف معادله، جمله ای مقدر است، که معنی به آنها کامل می شود، و معادله به این شکل تحقق پیدا می کند: «زید آمد غذا خورد، یا نیامد و غذا نخورد».



و آیه مورد بحث از این قبیل است. زیرا «کسی که راه نمی یابد مگر با هدایت شدن» عدل معادله نیست، مگر اینکه دو جمله در دو طرف معادله قرار دهیم. «آیا کسی که به حق راه می برد و خود راه را یافته و رهنمون شده است، به پیروی سزاوارتر است، یا کسی که جز با هدایت و دستگیری از او نمی تواند هادی و راهبر شود؟».



نتیجه آن است که: هر کس هدایت وی به دست دیگری است، و بنفسه نمی باشد، نمی تواند هادی به حق باشد، و هادی به سوی حق کسی است که هدایت او ذاتی و الهی باشد. این شخص کسی است که علم او حضوری و فعلی بوده، و خداوند او را از خطا و لغزش مصون داشته است.^۱

پس این آیه نظیر آیه شریفه: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أُخْتَهُ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. (آیه ۷۳ از سوره انبیاء - ۲۱).

«ما این افراد را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کنند. و امور خیر و به پا داری نماز و پرداختن زکات را به ایشان وحی نمودیم و اینان از عبادت کنندگان برای ما بودند.»

و نیز آیه شریفه: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. (آیه ۲۴ از سوره سجده - ۳۲).

«و ما از ایشان (بنی اسرائیل) پیشوایانی برگزیدیم تا مردم را به فرمان ما هدایت نمایند، به آن هنگام که صبر پیشه کردند و به آیات مایقین داشتند» می باشد. از مطالب گذشته روشن می گردد که: آیه دلالت بر لزوم عصمت در امام دارد، که به امور مردم قیام می نماید. و استدلال به این آیه بر ولایت فقیه - چنانچه از بعضی در خطبه نماز جمعه شنیده شده - تمام نیست.

و ما بحمد الله کتابی نفیس و پر مطلب در معرفت امام بنام «امام شناسی» نوشته ایم، و در آن از این دو آیه و دیگر آیاتی که بر عصمت امام دلالت دارند بحث کافی و تمام نموده ایم.

۱ - مراد از هدایت گیری آن است که شخص به واسطه غیر خود از مردم هدایت پیدا کند. ولی هدایت ذاتی آن است که به واسطه حضرت حق، راه بر افراد روشن گردد و چیز دیگری در این امر مداخلت نداشته باشد.

۳- یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ
وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ . (آیه ۲۶ ازسوره ص-۳۸).

«ای داود! ما تو را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم نما، و از هوی و هوس پیروی مکن که از راه خدا گمراهت خواهد نمود».

خداوند در این آیه جواز حکم و قضاوت را فرع جانشین خداوند بودن قرار داده، و خلیفه الهی کسی است که تمام صفات بندگی به حد کمال در وی موجود باشد. صفاتی که محاذی صفات ربوبی است، و حضرت حق واجد بالتذات آنها است. و این کیفیت جز با عصمت تحقق پذیر نیست، بلکه عصمت از لوازم و آثار آن است.

ممکن است توهم شده، یا گفته شود که: آیه و جوب حکم بین مردم را فرع خلافت قرار داده، ولی جواز حکم را متفرع بر خلافت نکرده است. یا آنکه حکم به حق در بین مردم را فرع خلافت نموده، پس وجوب حکم به حق مترتب بر قید است (قید حق بودن حکم) ولی اصل حکم نمودن و نفس حکم مترتب بر قیدی نیست.

ولی این سخن صحیح نیست چنانکه آشتیانی - قُدس سره - در کتابش ذکر نموده، زیرا اگر پس از نهی و منع وارد شود افاده جواز می کند. و بدون اشکال آیه ظهور دارد بر اینکه حکم به حق به نحو قید و مقید با هم فرع خلافت الهی است.

۴- خداوند به پیامبر ﷺ می فرماید: اِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِضِينَ حَصِيماً . (آیه ۱۰۵ ازسوره نساء-۴).
«ما کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آن نحو که خدا به تو نشان داده

۱- کتاب «قضاء» آشتیانی ص ۳.

بین مردم حکم نمائی، پس طرفداری از خائنان مکن».

واستدلال به این آیه نیز موقوف است بر انحصار لزوم تبعیت از حق و عدم واسطه بین حق و باطل، به دلیل آیه: فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ. (آیه ۳۲ از سوره یونس- ۱۰)

« آیا بعد از حق چیز گمراهی طریق دیگری نیز هست؟ پس به کجا می روید؟ ».

بنابراین حکم بین مردم، آنطور که خدا نشان می دهد و می نمایاند، فقط همان حکم به حق است که هرگز باطلی به آن آمیخته نباشد. و خداوند چنین حکمی را مترتب بر فرستادن قرآن بر قلب پیامبر اسلام کرده است.

پس در آیه، نزول کتاب بر قلب پیامبر اکرم - که گیرنده وحی و در بردارنده اسرار الهی (لاهوئی، جبروتی، ملکوتی) است - علّت حکم بین مردم به آنچه خدا می نمایاند شده است که همان حق است.

۵- كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اَخْتَلَفُوا فِيهِ. (آیه ۲۱۳ از سوره بقره- ۲)

«مردم همگی تابع يك مرام (ساده و بدون اختلاف) بودند پس خداوند پیامبران را برای بشارت و انذار فرستاد و کتاب را به حق بایشان نازل نمود، تا (آن کتاب) بین مردم در آنچه اختلاف نموده اند حکم کند.

استدلال به این آیه مانند آیه قبلی است.

۶- وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مَصَدَقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ، فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ. (آیه ۴۸ از سوره مائده- ۵).

«ماقرآن را به حق بر تو فرستادیم، که کتب الهی را تصدیق نموده، بر آنها تسلط و سیطره دارد. پس میان مردم به آنچه خدا فرستاده حکم نما، و از هواهای

آنها پیروی ممکن نسبت به آنچه که از حقّ نزد تو آمده است».

و پس از فاصله ای کوتاه می فرماید:

وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ . (آیه ۴۹ از سوره مائده - ۵).

«در بین مردم به آنچه خدا فرستاده حکم کن، و از هوای مردم پیروی منما و زنهار که ترانفریبند، و از بعضی از آنچه خدا فرستاده منصرفت ن سازند».

استدلال به این آیه نیز مانند آیات گذشته، بر مبنای ترتیب احکام الهی بر نزول کتاب به حقّ، استوار است.

۷- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا . (آیه ۶۵ از سوره نساء - ۴).

«به پروردگارت سوگند، که این مردم به ایمان نخواهند رسید، مگر آن زمان که در مشاجرات خود از تو حکم جویند، و سپس در قضاوت تو کمترین ناراحتی در خود احساس نمایند و تسلیم محض و منقاد حکم الهی شوند».

خداوند در این آیه پیغمبر ﷺ را مصدر حکم و قضاوت قرار داده، که قضاوت در دعاوی و مشاجرات مسلمین بر آن دور می زند به نحوی که هرگز از حکم وی احساس ناراحتی و ثقل در خود نمایند.

پس قضاوت پیغمبر حقّ خالص است، که از نورانیت و روشن بینی خود حضرتش، که متجلّی به انوار الهی، و متخلّق به اسماء و صفات حضرت حقّ است مایه می گیرد، که از آن جمله علوم کلیّه الهیه است.

۸- وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا . (آیه ۳۶ از سوره احزاب - ۳۳).

«هیچ فرد مسلمان حقّ ندارد از خود اظهار رأی و سلیقه نماید، وقتی که خدا و پیامبرش به امری حکم کنند، و هر کس به حکم خدا و رسول گردن نهند

به گمراهی آشکاری افتاده است».

خداوند در اینجا پیامبر را قرین خود قرار داده، که چون به امری فرمان دهد اختیار از همه کس در آن مورد سلب می گردد، که اختیاری در مقابل اختیار پیغمبر، و اراده ای در جنب اراده وی ندارند، و حکم او حکم الله است، و در استواری و استقامت به منزله حکم خدا است.

و اما روایاتی که دلالت دارد مقام حکومت، اختصاص به معصومین «پیغمبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام» دارد بسیار است. از جمله روایتی است که کلینی از گروهی از محدثین از سهل بن زهیر، از محمد بن عیسی، از ابی عبدالله مؤمن، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل نموده، که فرمود:

«از حکومت بپرهیزید، که آن مخصوص امام عالم به قضاوت و عادل در میان مسلمین یعنی نبی یا وصی نبی است»^۱.

دیگر شیخ صدوق این روایات را در «من لایحضر» از سلیمان بن خالد نقل می کند. فقط به جای لفظ «لینبئی» «کنبئی» آورده است.^۲

همچنین این روایت را شیخ طوسی در «تهذیب» با اسناد خود از سهل بن زیاد از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل نموده است.^۳

و از جمله روایتی است، که کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از ابی جمیل، از اسحاق بن عمار از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل نموده که حضرت فرمودند: «امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به شریح قاضی فرمود: ای شریح تو بر مسندی تکیه زدی که جز پیغمبر، یا وصی پیغمبر، یا

۱- «فروع کافی» چاپ اسلامیة سال ۱۳۹۷ ج ۵ ص ۱ کتاب قضاء .

۲- «القیه» چاپ کتابفروشی صدوق ج ۳ ص ۵ کتاب قضاء

۳- «تهذیب» چاپ دارالکتب سال ۱۳۷۹ ج ۶ ص ۲۱۷ کتاب قضاء .

شقتی بر آن تکیه نمی زند^۱».

و شیخ طوسی در «تهذیب» با اسناد خود از محمد بن احمد عین ابن حدیث را نقل نموده^۲.

ولی مرحوم صدوق در «فقیه» از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت نموده: «در مجلسی نشسته‌ای که غیر نبی یا وصی یا شقتی در آن ننشسته است»^۳.

از روایت کلینی و شیخ طوسی استفاده می‌شود که مشکلات قضاوت چنان است که این منصب را مختص معصوم نموده، و از روایت صدوق چنین استفاده می‌شود که از زمان پیغمبر تا زمان حاضر جز یکی از این سه گروه در مقام قضاوت ننشسته است.

مرحوم مجلسی در «مرآت العقول» می‌گوید: ظواهر این اخبار دلالت دارد که قضاوت جز برای معصوم جائز نیست، و شکتی نیست که معصومین علیهم السلام برای شهرها و بلاد قاضی نصب می‌کردند. پس باید اخبار را به این معنی حمل نمود که قضاوت در اصل اختصاص به آنها دارد، و برای شخص دیگری جز با اجازه آنان جائز نمی‌باشد. همچنین آنجا که می‌فرماید: «باید فقط پیامبر در مسند قضاوت بنشیند» یعنی اصالة حق اوست. و حاصل مطلب آنکه اختصاص و حصر در روایت اضافی است، یعنی بالنسبه به کسی که بدون اجازه آنها در این مسند بنشیند^۴.

بهترین و کاملترین این روایات، حدیثی است که کلینی از ابی محمد قاسم بن علاء با حذف واسطه از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام در «مرو» نقل نموده. و حضرت

۱- «کافی» ج ۵ ص ۴۰۶ کتاب قضاء.

۲- «تهذیب» ج ۶ ص ۲۱۷.

۳- «فقیه» ج ۳ ص ۵ کتاب قضاء.

۴- «مرآت العقول» چاپ سنگی ج ۴ ص ۲۳۱ کتاب قضاوت و احکام.

این روایت را که حدیث مفصّلی در باره ولایت و شئون آنست فرموده‌اند، تا آنجا که می‌فرماید: «همانا امامت شأنش بزرگتر و ارزشش بلندتر و مکانش رفیعتر از آنست که مردم به عقول خود به آن برسند، یابه آرای خود به آن دست یابند، یا اینکه به اختیار خود امامی را تعیین نمایند»^۱.

تمام آنچه در این مورد گفته شد قسمتی از دلایل بر ولایت امام علیه السلام است که در آن غایت اختصار رعایت شده است.

مقدمه سوم

روایاتی هست که دلالت دارند بر اینکه ائمه علیهم السلام برای حکومت و قضاوت مردانی را به طور خاصّ، یابه نحو عامّ منصوب می‌کردند. و مابعضی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم.

۱- روایت معروف عمر بن حنظله است، که کلینی آن را به طور مستند از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان، از داود بن حصین از عمر بن حنظله، از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که وی از آن حضرت پرسید: «اگر دونفر از ما (شیعه) دروam یا میراث نزاعی دارند، آیا می‌توانند محاکمه نزد سلطان یا قضات جور و ظلم ببرند؟»

فرمود: هر کس محاکمه را به نزد طاغوت برد، و نفع او حکم نماید، همانا آن مال را به حرام گرفته، گرچه در این مورد حق با او باشد زیرا آن مال را به حکم طاغوت گرفته، در حالی که خداوند فرمان داده که به طاغوت کافر گردند.

عمر بن حنظله گوید: پرسیدم: چه باید کرد؟

فرمود: تفحص نمائید، و شخصی را که از شما بوده (شیعی باشد) و اخبار ما را

روایت می‌کند، و در حلال و حرام نظر می‌افکند، و احکام ما را می‌داند، پیدا

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۹۸ بخش فضائل امام و صفات او

کنید، و او را به حکمیّت قبول نموده، به حکم او گردن نهید، که من او را حاکم بر شما قرار دادم. و چنانچه حکمی نمود، و شما از او اطاعت ننمودید، حکم خدا را سبک شمرده، و مارا ردّ کرده اید، و کسی که مارا ردّ کند، خدا را ردّ کرده، و این در حدّ شرک به خداست» .

و شیخ طوسی این روایت را از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن بن شمون، از محمد بن عیسی در «تهذیب» آورده.^۲

این روایت تتمه‌ای دارد که مرحوم صدوق در «من لایحضره الفقیه» خود آورده:

«گفتم: اگر هر یکی از متخاصمین، فردی را با شرائط شما انتخاب کردند، و آن دونفر در قضاوت اختلاف کردند، آن وقت چه باید کرد؟
فرمود: حکم آنست که عادلتر، فقیه‌تر، راستگوتر، و باتقواترین آن دو صادر کند. و به حکم دیگری نباید التفات نمود.

گفتم: اگر هر دو عادل و مورد قبول اصحاب بوده و هیچ کدام برد دیگری برتری نداشته باشند، در آن صورت حکم چیست؟

فرمود: اگر روایت یکی از آن دو که مطابق آن حکم نموده، با اجماع اصحاب تو (شیعه) مطابقت دارد باید به آن عمل نمود، و روایت نادر را که بین اصحاب تو (شیعه) مشهور نیست، رها کرد، که در امر اجماعی تردید وجود ندارد. و بدان که امور بر سه گونه است: امری که صحّت و درستی آن روشن و واضح است و باید اطاعت شود. و امری که ضلالت و گمراهی آن روشن است، که باید از آن اجتناب کرد. و امری که صحّت و سقم آن واضح نیست، که حکم آن به خداوند مربوط می‌شود. (مردم نباید به آراء خود آن را تفسیر

۱- «فروع کافی» ج ۵ ص ۴۱۷ و چاپ سنگی ج ۱ ص ۶۷ کتاب قضاء و احکام.

۲- «تهذیب» ج ۶ ص ۲۱۸.

نمایند) .

پیغمبر ﷺ فرمودند: امور بر سه گونه است: حلال روشن، حرام واضح، و شبهات بین این دو . و هر کس شبهات را ترك گوید، از محرمات نجات یابد، و هر که مرتکب شبهات شود به محرمات دچار گردد، و بی آنکه خود بفهمد به هلاکت افتد .

گفتم: اگر هر دو خبر از شما مشهور باشد، وثقات از شما روایت کرده باشند، چه باید کرد؟

فرمود: آن حکمی که با کتاب و سنت موافق است، و با عامه (اهل تسنن) مخالف است، باید اخذ شود.

گفتم: فدایت شوم، اگر یکی از دو خبر موافق نظر عامه، و دیگری مخالف با نظر آنان باشد تکلیف چیست؟

فرمود: به آن حکمی که مخالف عامه است عمل شود، که رشد در آن است. گفتم: فدایت شوم، اگر هر دو خبر موافق دودسته از عامه باشد چه؟ فرمود: نظر شود به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر به آن توجه دارند، آن ترك، و خبر دیگر اخذ شود.

گفتم: اگر حاکمان عامه به هر دو خبر با توافق نظر دهند چه باید کرد؟ فرمود: در این موقع باید توقف نموده، تا امام خود را زیارت نمائی، که تأمل در شبهات بهتر از افتادن در مهلکه است^۱.

در «مستند» پس از نقل قسمتی از این حدیث گوید: تضعیف این حدیث از نظر سند با جبران مفاد آن - چنانچه گذشت، تاجائی که به مقبوله مشهور شده است - صحیح نیست. زیرا در سند حدیث کسی که نسبت به او تردید شود، جز داود بن حصین، کس دیگری وجود ندارد. و نجاشی او را قابل اعتماد ذکر کرده است. تازه اگر سخن

۱ - «الفقیه» چاپ کتابفروشی صدوق جلد ۳ ص ۹ تا ۱۱ کتاب قضاء واحکام.

شیخ وابن عقده صحیح باشد که درباره او توقّف کرده اند، این روایت موثّق بشمار می آید، نه ضعیف. و توثیق عمر بن حنظله هم نقل شده است. علاوه بر این، در سند قبل از این دو صفوان بن یحیی آمده، و نقل شده که اهل حدیث بر تصحیح خبری که سندش تا وی صحیح باشد اجماع دارند^۱.

نگارنده گوید: این بود سند روایت. امّا از جهت دلالت متن، با همه اشکالاتی که بر آن وارد است، و در کتب اصول، مثل «رسائل» شیخ و غیره ذکر شده اجمالاً دلالت بر ثبوت ولایت برای فقهای شیعه در مقامات سه گانه یعنی فتوی، قضاوت، و حکومت دارد. و این نظیر آیه نبأ است، که با همه کثرت اشکالات وارده بر آن بر حجّیت خبر واحد دلالت می کند، چنانچه شیخ انصاری (قده) قائل است.

۲- کلینی باسند خود از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی از ابی خدیجه نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بپرهیزید از اینکه یکدیگر را برای محاکمه نزد اهل جور و ظلم ببرید. ولی مردی که از شما بوده (شیعی باشد) و احکام ما را بداند و بتواند میان شما قضاوت نماید، بیابید، و نزاع را پیش او ببرید، که من او را قاضی بر شما قرار دادم»^۳.

و شیخ طوسی این حدیث را در «تهذیب» به همین سند و متن ذکر کرده. ولی به جای «قضاوت ما» «قضایای ما» آورده^۴.

و صدوق آن را از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه سالم بن مکرم جمّال نقل نموده که حضرت صادق علیه السلام به عین این متن را فرمودند، ولی به جای لفظ «قضاوت ما»،

۱- «المستند» ج ۲ ص ۵۱۶ کتاب قضاء و شهادت.

۲- «إن جاتکم فاسق بنبا فنبئوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین».

۳- «فروع کافی» ج ۷ ص ۴۱۲ کتاب قضاء.

۴- «تهذیب» ج ۶ ص ۲۱۹ کتاب قضاء.

«قضایای ما» را آورده^۱.

و محمد بن حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» از محمد بن حسن (شیخ طوسی) باسند خود از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابی جهم، از ابی خدیجه نقل می‌کند، که می‌گوید: امام صادق علیه السلام مرا به سوی اصحاب ما (شیعیان) فرستاد. و فرمود: «به ایشان بگو: اگر خصومتی بین شما پدید آمد و یا اختلافی در میان شما پیدا شد، مبادا به یکی از این قضات جور و ظلم مراجعه کنید. بلکه مردی را از میان خود (شیعه) که حلال و حرام ما را می‌شناسد، حکم قرار دهید، و قضاوت را نزد او بپذیرید. که من او را بر شما قاضی قرار دادم. و مبادا که همدیگر را برای محاکمه به نزد سلطان ظالم بپذیرید»^۲.

کنی این روایت را در «قضاء»ی خود ذکر کرده^۳، و قسمتی از آن را نراقی در «مستند» آورده^۴.

ناگفته نماند که صاحب «مستند» این دو روایت را صحیح دانسته، سپس گوید: توصیف این دو روایت به عدم صحّت - با اینکه این سخن در نزد ما ضرری به حدیث نمی‌رساند، با توجه به اینکه آنها در اصول معتبره ذکر شده‌اند، و با اجماع محقق مستفیض جبران می‌شوند، و نیز با توجه به اینکه در «مسائلک» گفته: این دو حدیث و مقبوله بین اصحاب مشهور است، و علماء در عمل به مضمون آن متفقند - صحیح نیست، زیرا روایت اوّل را شیخ صدوق در کتاب «الفقیه» خود از احمد بن عائذ،

۱- «الفقیه» ج ۳ ص ۲۱ کتاب قضاء.

۲- «وسائل الشیعه» ج ۳ باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی ص ۳۸۵ از چاپ بهادری.

۳- «قضاء» کنی ص ۱۲ و ۱۳

۴- «مستند» ج ۲ ص ۵۱۶ ولی در آنجا به جای لفظ «تداری»، «ترادی» آمده، همچنین در «قضاء» کنی.

از ابی خدیجه نقل نموده است. و سند شیخ صدوق تا احمد بن عائذ صحیح می باشد، چنانچه در «روضه» بدان تصریح نموده، و احمد بن عائذ خود موثق و شیعی است. و امّا ابو خدیجه که نامش سالم بن مکرم است، اگر چه شیخ او را در جائی ضعیف شمرده، لکن در جائی دیگر او را توثیق نموده است. همچنین نجاشی او را توثیق کرده است، و حسن بن علی بن الحسن گفته: وی مردی شایسته است.

و در کتاب «مختلف» در باب خمس روایت او را صحیح شمرده، و محقق استرآبادی در کتاب «رجال» خود او را موثق شمرده است.^۱ و امّا تحقیق مطلب آنست که: ابو خدیجه بنام سالم بن مکرم در کوفه بوده و شترداری می کرده و گاهی از او به ابی سلمه کنیه می آورند. او شخص موثقی است؛ و از امام ششم و هفتم روایت نقل نموده است. و از او کتابی باقی مانده که بزرگان از او نقل می کنند.

شیخ محمد تقی تستری در «رجال» خود گوید: علامه در «خلاصه» گوید: شیخ طوسی در بعضی از کتابهایش او را ضعیف شمرده، و در جائی دیگر او را توثیق نموده است. ولی من در مواردی که روایت او با دیگری تعارض کند توقّف می کنم.

سپس تستری گوید: من دلیلی بر اضطراب آنان در باره وی نمی یابم، پس از آنکه نجاشی و کشّی او را موثق دانسته اند.

علاوه بر این تضعیف شیخ مبنی بر اشتباهی است که مرتکب شده، و گمان کرده که ابی خدیجه، سالم بن ابی سلمه است، و قبلاً گفته شد که غضائری و نجاشی او را ضعیف شمرده اند، به جهت تشابه اسمی. بنا بر این گفتار بزرگان حدیث در مورد ابی خدیجه روشن است. و از جمله دلائلی که دلالت دارد ابی سلمه خود ابی خدیجه

۱- «مستند» ج ۲ ص ۵۱۶.

است، نه پدرش، اینست که: روایت خریدن دو عبد که از طرف مولای خویش اجازه خرید همدیگر را دارند، رادر «تهذیب» از ابی خدیجه نقل کرده و در «کافی» از ابی سلمه^۱.

و بنا بر این برای توقّف علامه وجهی باقی نمی ماند، چون توقّف وی مبتنی بر تضعیف شیخ است، و روشن است که تضعیف شیخ صحیح نبوده، زیرا ابی خدیجه را باشخص دیگری اشتباه گرفته است.

۳- صدوق در «معانی الاخبار» با اسناد خود از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسین بن یزید نوفلی، از علی بن داود یعقوبی، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت می کند که آن حضرت فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدا یا خلفای مرا رحمت کن، خدا یا خلفای مرا رحمت کن، خدا یا خلفای مرا رحمت کن».

پرسیدند: یا رسول الله خلفای شما کیانند؟

فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، و حدیث و سنت مرا روایت می کنند^۲.

شیخ حرّ عاملی گوید: صدوق این حدیث را در «عیون الاخبار» نیز آورده است^۳.

مصنّف گوید: علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم بن هاشم از بزرگان حدیث و مورد اعتماد همه علماء و فقهاء بوده اند. به طوری که ارزش و منزلت آنها بر کسی پوشیده نیست. و حسین بن یزید نوفلی هم از بزرگان بوده. و شیخ در «رجال» خود او را از اصحاب حضرت رضا رضی الله عنه شمرده، و در کتاب «فهرست» هم از او یاد کرده

۱- «قاموس الرجال» ج ۴ ص ۲۹۷.

۲- «معانی الاخبار» چاپ چاپخانه حیدری سال ۱۳۷۹ هـ ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

۳- «وسائل الشیعه» ج ۳ باب ۱۱ ص ۳۸۵ از چاپ بهادری.

می گوید: برای او کتابی در دست است. ونجاشی اورا شخص شاعر و ادیبی معرفی نموده، و گوید: در ری ساکن بوده و در همانجا وفات کرده، و کتابی در «تقیّه» از او باقی مانده است.^۱

وعلّی بن داود یعقوبی نزد فقهای شیعه شخصیت معروفی است.^۲ همچنین عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن امیر المؤمنین علیه السلام را شیخ در «رجال» خود از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده. و در «فهرست» هم از او نام برده است. ونجاشی در «رجال» خود از او یاد نموده و کتابی را به او نسبت داده که جماعتی آنرا روایت می کنند.^۳

و اما دلالت خبر

چون به فقهای که حدیث پیغمبر را روایت می کنند، نسبت خلافت داده شده، می توان از آن استدلال کرد که آنها به ولایت و قضاوت و افتاء منصوب شده اند. زیرا ظاهر خلافت، جانشینی است. یعنی قیام فقیه در مقام نبی، که شامل همه مزایا و خصائص و مناصب نبی می شود، مگر چیزهایی که با دلیل خارج شده باشد، مانند خصائص امامت.

۴- در «نهج البلاغه» از کلام حضرت به کمیل بن زیاد نخعی:
کمیل گوید: امیر المؤمنین علیه السلام دستم را گرفت و مرا به بیابان برد. سپس نفسی عمیق بر آورد و فرمود: «ای کمیل! این دلهاظر فهای هستند که بهترین آنها پر ظرفیت ترین آنها است؛ پس آنچه گویم حفظ نما.
مردم بر سه دسته اند: عالم ربّانی. متعلّم در راه نجات، و دسته سّوم

۱- «قاموس الرجال» ج ۳ ص ۳۴۳.

۲- «قاموس الرجال» ج ۶ ص ۴۸۶.

۳- «قاموس الرجال» ج ۷ ص ۲۷۵.

پشّه‌هایی که در فضا پراکنده‌اند، و با صدای هربانگ زنده‌ای از جای خود بجنبند، و به دنبال آن روند، و در مسیر هربادی حرکت می‌کنند، زیرا از نور علم روشنی نگرفته و به پایه‌ای استوار پناه نبرده‌اند.

ای کمیل! علم بهتر از مال است. علم تورا نگه‌داشته و تو باید مال را نگهدار باشی. مال با انفاق کم شود، و علم با انفاق نم‌و کند. و آنچه که در اثر مال بدست آمده با ازدست دادن آن نیز ازدست خواهد رفت.

ای کمیل! علم، مرامی است پسندیده که مردم از آن اطاعت می‌کنند، بوسیله آن انسان درزندگی کسب اطاعت کرده، و پس از مرگ نام نیکی بدست می‌آورد. علم حاکم و مال محکوم علیه است.

ای کمیل! ثروتمندان درزندگی خود در هلاکت‌اند. و علماء تاجهان باقی است، بقاء دارند. پیکرشان در زیر خاک پنهان ولی آثارشان در دلها موجود است.

سپس آهی کشیده (اشاره به سینه خود نمود) و ادامه داد: در اینجا علم بی‌حد نباشته شده، ای کاش می‌توانستم کسی را که شایستگی تحمّل و آموزش آن را داشته باشد بیابم.

بلی کسانی را می‌یابم که یا مورد اعتماد نبوده و دین را وسیله راحتی در دنیا قرار داده‌اند، و به نعمت‌های الهی بر بندگان خدا فخر می‌فرشند، و با حجّت‌های الهی بر اولیای او بزرگی می‌کنند.

یا اینکه مطیع حاملان حَقّ‌اند، ولی خود بصیرتی ندارند، و با کمترین شبهه‌ای در آنها شک ایجاد می‌شود، که نه این و نه آن قابلیت تحمّل علوم را ندارند.

یا در لذائذ فرو رفته و به راحتی لجام خود را به دست شهوت سپرده‌اند، و یاسر گرم جمع و اندوختن ثروت ناچیز دنیا هستند، و این دو دسته در هیچ امری رعایت این را نمی‌نمایند

شبهه‌ترین چیزها به اینان، چهار پایان چرنده‌اند. و این چنین است که علم

می میرد به مردن حاملان علم.

ولی زمین از کسی که با حجّت برای خدا قیام کند خالی نخواهد ماند، که یا ظاهر و مشهور است، یا خائف و گمنام. تا حُجَّتِ الهی باطل نگشته و بیسّه‌های خداوند از بین نروند. و چقدر کم اند اینان، و کجا بید آنها؟

اینان بخدا قسم از نظر تعداد در اقلّیت، و از نظر مقام در بزرگترین درجه اند. خداوند بوسیله آنها حجّت‌ها و بیّنات خود را حفظ میکند، تا آنها را به افرادی نظیر و مانند خود بودیعه نهند. و در دل همانند خود کشت نمایند. علم و دانش حقیقی از روی بصیرت بر آنها هجوم آورده است، و به آرامش یقین دست یافته اند، و آنچه را که ناز پروردگان دشوار می دانند ایشان سهل و آسان می شمردند، و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته اند. بدنهایشان در این دنیا، ولی ارواحشان در ملکوت اعلی سیر می کنند.

و اینانند خلفاء خداوند در زمین، و دعوت کنندگان به دین او. آه آه، که چقدر مشتاق دیدارشان هستم. سپس حضرت فرمود: دیگر صحبتی نیست، اگر می خواهی برو»^۱.

این حدیث شریف را شیخ صدوق در «خصال» باسند خود از ابی الحسن محمد بن علی بن شاه نقل می کند که او گوید: برای ما روایت کرد ابو اسحاق خواص، از محمد بن یونس کریمی، از سفیان و کعب، از پسرش، از سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد، از کمیل بن زیاد. با این تفاوت که به جای جمله «ای کمیل علم مرا می است پسندیده که مردم از آن اطاعت میکنند» جمله «ای کمیل محبت عالم روشی است که انسان از آن پیروی می کند. که در دنیا بواسطه آن کسب طاعت نموده و پس از مرگ نام نیکی به دست می آورد، پس سود مال با از بین رفتن آن از بین می رود» را آورده. و به جای جمله «تا با حجّت‌های الهی بر بندگان مقرب او چیره

۱- «نهج البلاغه» باب حکم، چاپ عبده مصر ص ۱۷۱ تا ۱۷۴.

بفروشدند» جمله «تا اینکه به جای ولّی حَقّ ضعفاء (وسست ایمان‌ها) را دوست و همراز خود گیرند» را ذکر کرده است.

سپس صدوق گوید: این حدیث را از طرق مختلفه نقل نموده‌ام، و در کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبه و کشف الحیره» این خبر را آورده‌ام.^۱ و نیز شیخ حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی در «تحف العقول» از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «این قلوب ظرفهائی مختلف هستند، که بهترین آنها ظرفیت‌ترین آنهاست. تا آخر حکمت...» به عین آنچه صدوق نقل کرده؛ ولی لفظ «و باز گو کنندگان کتاب او» را بعد از جمله «تا اینکه حجّت‌های الهی باطل نگردد» اضافه نموده و در آخر گوید: «ای کمیل اینان، افراد امین پروردگاران در میان خلق، و جانشینان او در زمین، و چراغهای نورانی او در بلاد، و دعوت کنندگان به سوی او. آه، که چقدر مشتاق دیدارشان هستم. و برای خود و تو از خداوند طلب مغفرت می‌نمایم»^۲.

شیخ ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، نیز این روایت را در کتاب «الغارات» با سلسله سند خود، از محمد، از حسن، از ابراهیم، از ابی زکریّا، از ثقه^۳ از کمیل بن زیاد، همان‌طور که در «خصال» آمده، آورده است.^۴ و شیخ مفید آنرا در «امالی» خود در مجلس بیست و نهم ذکر کرده.^۵

۱- «خصال» چاپ سنگی ص ۸۸ و ۸۷.

۲- «تحف العقول» چاپ کتابفروشی صدوق ص ۱۶۹ تا ۱۷۱.

۳- ممکن است مراد از ثقه، در کلام ابواسحاق کوفی، فضیل بن خدیج باشد. چون او از کمیل بن زیاد بسیار روایت نقل می‌کند و یا اینکه مراد عبدالرحمن بن جندب است، به قرینه سایر روایاتی که از این متن شده است. (محدث ارموی)

۴- «الغارات» ج ۱ ص ۱۴۷ الی ۱۵۴.

۵- «امالی» مفید ص ۱۴۶.

و جدّ ما^۱ مرحوم علامه محمّد باقر مجلسی نیز در جلد اوّل «بحار الانوار» در باب اصناف مردم در علم و ارزش محبّت علماء، این روایت را از «خصال»، «تحف العقول»، «الغارات»، و «نهج البلاغه» نقل نموده، و بر آن شرحی مبسوط و سودمند نگاشته، و در پایان گفته: ما شرح مختصری بر این روایت زده ایم که اندکی از بسیار است. زیرا فائده آن برای طالبین بسیار می باشد، و سزاوار است که هر روز با دیده یقین در آن بنگرند. و مقداری از فوائد آن را در کتاب «امامت» انشاء الله توضیح خواهیم داد^۲.

- ۱- والده پدرما، عالم نحیر مرحوم سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی اعلی الله مقامه، همشیره علامه خبیر، مرحوم میرزا محمّد طهرانی شریف عسکری اعلی الله مقامه الشریف، صاحب کتاب نفیس «مستدرک البحار» بوده است.
- بنابراین مرحوم میرزا محمد طهرانی دائی پدرما محسوب می شود. و والده مرحوم میرزا محمّد که جدّه بزرگ ما می باشد از نواده های عالم بزرگوار، مرحوم میرزا محمّد صالح حسینی خاتون آبادی داماد علامه مجلسی بوده، که دختر او فاطمه بیگم را تحت حباله نکاح خود داشت، و لذا علامه مجلسی جدّ اعلای ما از طرف مادری می باشد.
- محقق مدقق عالم فاضل حاج میرزا ابوالحسن شریف عسکری پسردائی پدر ما مرحوم میرزا محمد نقل کردند، که مرحوم میرزا محمّد طهرانی کراراً در مدت حیات خود می فرمودند که: ما از اولاد مرحوم مجلسی هستیم. و ایشان می فرمودند: یکی از اجداد ما هنگامیکه در معیت قافله ای برای زیارت مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام در حرکت بود، قافله آنها مورد هجوم ترکمن ها واقع شد، و آنها تمام اثاثیه قافله را غارت کردند، من جمله قرآنی بود که مرحوم مجلسی برای قرائت روزانه از آن استفاده می نمود. و از او نقل می کرد: بر اثر بردن این قرآن غم و اندوه بسیاری بر من عارض گشت، چون این قرآن را خداوند از مرحوم مجلسی به یادگار در خانواده ما قرارداد داده بود. و ایشان (میرزا ابوالحسن شریف عسکری) نقل می کردند: در بروجرد سادات طباطبائی از نواده های آمنه بیگم دختر مجلسی هستند، و من هر وقت خدمت آیه الله بروجردی رضوان الله علیه می رسیدم می فرمودند: ما از طرف مادر باهم نسبت داریم، و شما از پسردائیهای ما هستید.
- ۲- «بحار الانوار» چاپ کمپانی ج ۱ ص ۵۹ تا ۶۱.

مرحوم مجلسی این حدیث را در جلد هفتم «بحار الانوار» در باب «نیاز شدید به حجّت» به چند سند از صدوق نقل می‌کند و سپس گوید: این خبر شریف با شرح آن در باب «فضل علم» گذشت. سپس به وجود این خبر در کتب دیگری مثل «محاسن» و «سرائر» اشاره می‌کند و بعضی از فقرات آن را بیان می‌نماید^۱.

نگارنده: امّاد مورد سند حدیث، از بحث پیرامون آن بی‌نیازیم. خصوصاً با کثرت طرق آن به حدّی که می‌توان آن را مستفیض نامید. مضافاً به اینکه محتوای متن آن با آن معانی بدیع و حقائق عالی و دقائق لطیف بر قلب کسی جز معدن ولایت و شاخه امامت صلوات الله علیه خطور نتواند کرد.

اما راجع به دلالت آن

مجلسی قُدّس سرّه، گوید: چون تا وقتی که نوع انسان در زمین باقی است، رشته علم و عرفان گسستنی نیست، بلکه در هر زمانی وجود امامی برای حفظ دین لازم است حضرت کلام خود را با این جمله استدراک نموده و استثناء می‌زند:

«اللّهم بلی»، و در «نهج البلاغه» اینطور مذکور است: «آری زمین از کسی که با حجّت الهی به پا دارنده احکام او است خالی نخواهد ماند، که یا ظاهر و شناخته شده است و یا خائف و گمنام».

و در «تحف العقول» به این نحو آمده: «به پا خاسته با حجّت الهی، که یا ظاهر و مکشوف است، یا خائف و تنها. تا حجّت‌های الهی باطل نگردند و راویان کتابش از بین نروند».

امام ظاهر و مشهور، مانند امیر المؤمنین علیه السلام، و خائف و پنهان مانند حضرت ولی عصر عجل الله فرجه در زمان ما و مانند بقیّه ائمّه علیهم السلام که در پرده تقیه و خوف پنهان بودند. و محتمل است که باقی ائمّه جز و قسم ظاهر و مکشوف محسوب

۱- «بحار الانوار» چاپ کمپانی ج ۷ ص ۱۰ و ۱۱.

گردند .

و بر این احتمال، مقصود از حافظین و کسانی که علم را به ودیعه نزد دیگران قرار می‌دهند، ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند.

و بر احتمال اول، ممکن است مقصود از این جمله، شیعیانی باشند که در زمان غیبت حافظ دین الهی هستند.^۱

نگارنده: لزوم بقاء علم و عرفان در نوع انسان و ضرورت وجود امام حافظ دین، در همهٔ ازمه و اعصار قابل تردید نیست. سخن در این است که آیا سیاق خبر فقط برای دلالت بر لزوم وجود شخص امام عَلَيْهِ السَّلَام است در هر عصر و زمان، یا دلالت بر لزوم وجود طائفه‌ای از علماء ربّانی نیز دارد، که از جملهٔ آنها یافوق و برتر از همهٔ آنها در هر زمان امام می‌باشد؟

در این خبر لفظ امام و شبیه آن وجود ندارد، بلکه آنچه هست جملهٔ «زمین از کسانی که پیادارندهٔ حجج الهی هستند خالی نخواهد ماند، که یا ظاهر و مشهور، یا خائف و گمنامند» می‌باشد.

و اینها عناوینی کلی هستند که در هر زمان بر جمعی از علماء ربّانی و نگهبانان بیّنات و حجّت‌های الهی، که علوم و اسرار را به افرادی لائق نظیر خود می‌سپارند، و معارف را در دل اشباه خود قرار می‌دهند، منطبق می‌شود.

و معلوم است که امام بالاترین مصداق این عنوان است، نه اینکه فقط او مصداق است.

مؤید این سخن اینست که: این کلام حکیمانه در صدد تقسیم مردم است با همهٔ طبقات و اصناف، به سه طائفه. عالم ربّانی، متعلّم در راه نجات، و افراد جاهل، و آنچه بعد از این تقسیم آمده تفسیر آنهاست. و امام خود نیز در این تقسیم داخل است. پس او خود از علماء ربّانی بشمار می‌رود.

۱- «بحار الانوار» ج ۱ ص ۶۱ از چاپ کمپانی.

و این خود دلیلی است بر اینکه به پا دارنده حجج الهی، مشهور یا پنهان، خارج از این تقسیم نیست.

و احتمال اینکه عالم ربّانی فقط انحصار در ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ داشته باشد، علاوه بر اینکه دلیلی بر آن نیست، مخالف معنی کلمه ربّانی است، چنانکه مجلسی از بزرگان لغت و ادب چنین نقل می کند: ربّانی منسوب به ربّ است، با زیادی الف و نون بر خلاف قیاس، مثل رقبانی.

جوهری گوید: ربّانی به انسان الهی و عارف بالله گفته می شود. و فیروز-آبادی نیز چنین گفته است. و در «کشاف» آمده: ربّانی کسی است که سخت به خداوند و اطاعت او تمسک داشته باشد. و در «مجمع البیان» وارد است: ربّانی کسی است که با علم و تدبیر خود، تربیت و اصلاح و اداره امور مردم را به عهده می گیرد.

و پیدا است که در هر عصری و نسلی فقهای عادل هستند که در تأیید دین مبین، و ترویج مسلك حَقّ و حقیقت می کوشند، و بر شکوه و عظمت آن می افزایند، و دست تحریف و بدعت گمراهان یا زیاده طلبان را کوتاه می سازند. و عالم ربّانی با این معنای ژرف خود بر این دسته از مردان بزرگ تطبیق می کند. زیرا دلشان به اسرار الهی پیوسته، و در زمره مردان حق گشته اند. و مردم را به سوی پروردگار خوانده، و سررشته تربیتی آنها را با تدبیر امور و اصلاح فرد و اجتماع به دست دارند.

علاوه بر این، در خبر تصریح شده که: خداوند حجج و بیّنات خود را به دست اینگونه رجال ربّانی حفظ می کند، تا آنها را به افرادی نظیر و مانند خود منتقل نمایند. و معلوم است که امام نظیر و شبیه ندارد تا این کار را انجام دهد. پس مراد از نظیر و شبیه جماعتی از علماء عاملین هستند که در سیطره علماء

ربّانی و تحت تربیت ورهبری آنها قرار گرفته ، و در مهد علم و عمل آنان تعلّم و تربیت یافته‌اند، تا نردبان علم و معرفت را طیّ نموده و به آخرین درجه از معارف الهی قدم گذارده‌اند، و به مقام یقین و تسلیم واصل گشته‌اند. و از جمله ودیعه گزاران و علماء ربّانی شده، که بر مسند تعلیم و تربیت نشسته ، و زمام هدایت را به دست گرفته و مردم را به سوی مصالح خود پیش می‌رانند، و حجج الهی را نگاهبانی می‌نمایند. و این رشته همچنان نسل به نسل بماند، و دست به دست بگردد و تا آخر عمر انسانها هر گز گسسته نشود.

و مؤید آن نیز روایت «تحف العقول» است که می‌فرماید: «تا حجج الهی باطل و ضایع نشود، و راویان کتاب خدا از بین نروند». و راویان کتاب خدا علمائی هستند که به سیر در علم قرآن موقت‌اند و به تربیت علماء ربّانی تربیت یافته‌اند که در هر زمانی وجود دارند.

در این روایت تصریح بر ولایت علماء و فقهاء است که امام علیه السلام ولایت را منحصرأ در آنان ذکر فرموده و گوید: «اینانند امینان پروردگار در میان خلق ، و خلفاء وی در زمین، و چراغهای او در بلاد، و دعوت کنندگان به دین او». و عنوان خلفاء و چراغهای روشن کننده، و دعوت کنندگان، لازم‌هاش خلافت و ولایت الهی است در همه شئون حقیقی و سیاسی، از فتوی و قضاوت و حکومت با تمام مراحل آن.

و به‌جان خود سوگند که این روایت پر ارزش با مضامین عالی‌ای که دارد که مرحوم مجلسی درباره آن گوید: این روایت بسیار سودمند می‌باشد و سزاوار است که هر روز با دیده یقین به آن بنگرند، از جمله مستدل‌ترین و بهترین روایات در مورد ولایت فقیه عادل جامع الشرائط می‌باشد.

و در شکفتم چگونه علماء اعلام، در باب قضاوت و حکومت آن را ذکر نکرده‌اند. و شیخ انصاری در «مکاسب» و نراقی در «مستند» به آن استناد نکرده‌اند

و آنرا در زمره ادلّه ولایت فقیه یاد نکرده‌اند، با اینکه از نظر سند و متن از جمله صریح‌ترین و روشن‌ترین و قوی‌ترین آنهاست.

اگر گفته شود: شاید به علّت بعضی خصوصیات است که در آن ذکر شده مانند: «علم توأم با بصیرت و روشنگری خود، در آنها قرار داده شده و باروح یقین معجون گشته‌اند، و عمر خود را به پایان می‌رسانند با بدن‌هائی که در زمین است، ولی ارواح آنها در حریم قدس الهی در طیران است» که این خصوصیات را بر عده معدودی حمل نموده‌اند، و گفته‌اند: حقیقت این معانی و بژه عده‌ای از اهل یقین است که کارشان از درس و تعلّم گذشته، و به مرحله مافوق درس و تربیت نائل گشته‌اند.

در جواب باید گفته شود: که این مطلب صحیح نیست، زیرا پس از آنکه امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ خلافت خدا و دعوت به دین را منحصر به ایشان نموده، چاره‌ای نیست که داعی به دین خدا و خلیفه الهی، باید ربّانی و فقیه و متّصف به این صفات باشد و گرنه نمی‌تواند این منصب خطیر خلافت و دعوت را به دوش بکشد، بلکه غاصب این منصب و مطرود از زمره بندگان صالح و اولیاء مقربین خواهد بود.

پس فقیه منصوب از طرف امام و صاحب ولایت کلیّه الهیه که به پا دارندۀ امور و حاکم بر نفوس و أعراض و اموال و مربّی بشر به نیابت از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد باید واجد این شرائط و صفات باشد. چنانکه اخبار بسیار و مستفیض بلکه متواتر تصریح دارد که باید علم و عمل در فقیه و ولیّ امر با یکدیگر مقرون باشد، و از سپردن منصب قضاوت و حکومت به غیر عالم ربّانی، که از اطاعت هوی به دور بوده و مطیع امر مولیّی باشد، مؤکّداً نهی می‌نماید.

۵- شیخ موثّق ابو محمد حسن بن علی بن جاسم بن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول» در باب روایات امام بزرگوار حضرت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ در ضمن خطبه

امر به معروف ونهی از منکر از آن حضرت چنین نقل می کند:
 «ای مردم از مواظظ الهی به اولیاء خود، و بدگوئی نسبت به احبار (علماء
 یهود) عبرت بگیرید»

«ومصیبت بر شما از همه افراد مردم بزرگتر و سخت تر است زیرا در حفظ
 منزلت و موقعیت علمای خود کوتاهی نموده و مغلوب - هوای نفس و روحیه
 استکباری خود- گردیدید؛ اگر چنین باشد که بر این معنی آگاهی داشتید که: مجاری
 امور و احکام به دست علماء بالله است که امینان بر حلال و حرام خدا هستند» .
 سپس در «تحف العقول» گوید: این روایت از امیر المؤمنین علیه السلام هم نقل شده^۱.

در توضیح این حدیث شریف باید گفت: شهید ثانی در «منیة المرید» گوید:
 تمامی علوم به دو علم باز گشت می نماید: علم معاملات، علم معارف.
 علم معاملات، علم به حرام و حلال و احکام نظیر آنهاست. و شناخت اخلاق
 نیک و بد و کیفیت علاج اخلاق ناپسند و دوری گزیدن از آنست.

و علم معرفت، مانند علم به خدای تبارک و تعالی و اسماء و صفات او است.
 و علوم دیگر غیر از این علوم یا ابزار این علوم است، یا برای عملی از
 اعمال انسان است چنانکه بر افراد متبّع و آگاه روشن است. و علم معاملات جز
 برای عمل نیست، بلکه اگر حاجت عملی به آن نبود سودی و ارزشی نخواهد داشت.
 در اینجا باید گفت: کسی که علوم شرعی و امثال آن را به خوبی فرا گرفته و در
 آنها رزیده شده، چون به علم خود مغرور گردد و در مواظبت اعضای خود و حفظ
 آنها و از معاصی اهمال ورزد و از ترقی و تکامل در اطاعت خدا باز ماند و در انجام
 امور شرعی و وظائف مستحبّه و سنن کوتاهی نماید، و خیال کند که علم مقصود
 بالذات و هدف اصلی است، نسبت به خود و دینش فریب خورده و عاقبت کار بر او
 مشتبّه خواهد شد.

۱- «تحف العقول» چاپ چاپخانه حیدری سال ۱۳۷۶ ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

سپس چنین فردی را به شخص بیماری تشبیه نموده و شرح سودمندی بر آن نگاشته است.^۱

نگارنده: از مطالب گذشته چنین استفاده می‌شود، که علماء بر سه گروه تقسیم می‌شوند:

اول- عالم به خداوند، که به لقاء الهی مشرف شده و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی را ادراک کرده.

دوم- عالم به امر خداوند، که مقداری از علوم رسمی تفکری را آموخته، و توانسته احکام جزئی فرعی را که شامل عبادات، معاملات و سیاسات است استنباط کند. سوم- عالم به خدا و به امر خدا، که انوار ملکوت در دلش تجلی نموده، و از حب دنیا و پستی مادیّت منزّه گشته، و سینه‌اش به اسلام باز شده، و قلبش برای تلقی نفحات سبحانی از عالم جبروت وسعت یافته، و بر اوج لاهوت پسر گشوده، و به راستی از اهل توحید گشته و خدا را به خدا دریافته، و فانی در ذات او گشته، و به بقاء الهی بقاء یافته، و با نور حق در میان خلق سیر نموده، و سفرهای چهارگانه بروی تمام گشته است. این چنین شخصی عالم به خدا و به امر خداست، و آن کسی است که حضرت سید الشهداء علیه السلام به وی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مجاری امور و احکام به دست علماء به خداوند و اماناء بر حلال و حرام اوست».

پس علماء به خدا و به امر خدا کسانی هستند که به الطاف و یزّة الهی اختصاص یافته‌اند. خداوند آنها را در حرم قدس خود وارد کرده و از چشمه زلال و صاف علم خود آنها را سیراب نموده، و علوم اصطلاحی را از راه تحقیق و شهود به آنان فهمانده است.

خداوند می‌فرماید: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ.

(آیة ۲۲ از سوره زمر - ۳۹).

۱- «منیة المرید» چاپ سنگی ص ۱۶ و ۱۷.

«کسی که خداوند سینه‌اش را برای قبول اسلام گشوده و او را دارای نور الهی نموده است».

و نیز می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ. (آیه ۲۸ از سوره حدید - ۵۷).
 «ای افرادی که به خداوند ایمان آورده‌اید! از گناهان بپرهیزید، و به فرستاده او ایمان آورید تا دو بهره از رحمت خویش به شما بخشاید، و نوری دهد که با آن راه مستقیم را باز شناسید و در آن قدم بگذارید».

و می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا (آیه ۲۹ از سوره انفال - ۸).

«ای مؤمنان اگر تقوی پیشه کنید، خداوند برای شما معیار حق و باطل قرار خواهد داد».

آری! اینانند امینان پروردگار بر حلال و حرام او، نه هر کس که چند صباحی درس بخواند، و صفحاتی چند به خاطر سپرد، بدون آنکه درکی یابد یا رعایتی نماید، سپس بی کسب معرفت بر کرسی تدریس بنشیند، و برای مردم عوام فتوا صادر نماید، و ایشان را با محفوظات و ساخته‌های ذهن خود مخاطب سازد، و نمی‌فهمد چه می‌گوید و چه می‌کند. که چنین شخصی گمراه است و گمراه کننده. و چه سزاوار است که از این گروه که خود را به فقاہت معرفی نموده و بر منصب فتوا تکیه زده‌اند، اعراض شود که خداوند می‌فرماید:

فَاعْرِضْ عَمَّن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا * ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ۗ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيْلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدٰى. (آیه ۳۰ از سوره نجم - ۵۳)

«از کسانی که از یاد ما رخ برتافته و جز زندگی دنیا نمی‌جویند، روی گردان که همه علم آنان همین است. خداوند به آنان که گمراه گشته‌اند و به هدایت

یافتگان آگاه است».

استاد بزرگوار ما ، محقق عالیقدر علامه فهیم، مرحوم شیخ حسین حلّی (خداوند او را غریق رحمت و اسعه خود بگرداند) در مجلس درس درباره ولایت فقیه می فرمود:

بعضی از علماء گفته اند: مراد از علماء به خدا در این حدیث ، قومی از اهل معرفت اند، که حبّ دنیا از دلشان بیرون رفته و از وساوس شیطان و نفس امّاره با اخلاص به خدا و تفویض امور به او در امان شده اند، چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه خود می فرماید:

«همواره خداوند متعال را در هر عصری و برهه ای، بندگانی است که درسویدای وجودشان با او در مناجات و در اندرون عقولشان با او در سخن، و به نور حقیقت و ندای حقّ در دلها و چشمها و گوشه اشان مستبصرند. و مردم را به ایام الله تذکر می دهند، و آنها را از جلال و جبروت الهی تخویف می دهند. اینان همچون ادله و راهنمایانند در بیابانهای مخوف و دهشتناک. افرادی را که راه میانه در پیش گرفته اند تشویق نموده، و به رهائی بشارت دهند، و افرادی که به چپ و راست منحرف شده اند راهشان را نستوده، و آنان را از هلاکت و سوار می ترسانند.

و این چنین اند که چراغهای منور در تاریکی ها و ظلمات و راهنمایان در شبهاست گشته اند.

یاد و ذکر خدا را اهلی است که آنرا عوض دنیا پذیرفته اند، چنانکه تجارت و بیع و شراء از ذکر حق غافلشان نسازد. روزگار خود را به یاد او سپری نمایند، و نهی از محارم الهی را در گوش غافلان زمزمه کنند. مردم را امر به قسط و عدل نموده و خود نیز بدان عمل نمایند. و از منکرات نهی کرده، خود از آنها بپرهیزند. گویا دنیا را سپری کرده به آخرت رسیده اند، و اکنون در جهان دیگری به سر می برند،

وماوراء این عالم را مشاهده می کنند. گویا پنهانی های اهل برزخ را می بینند، تو گوئی که قیامت وعده های خود را محقق ساخته، و پرده ها را بر آنان دریده است، و می بینند آنچه را که مردم نمی بینند، و می شنوند آنچه را که آنان نمی شنوند. تا آنجا که امام علیه السلام می فرماید:

به درگاه پروردگار خود باحالت ندامت و اعتراف ناله می زنند. وقتی برایشان می نگری آنان را پرچمدار هدایت و رستگاری، و چراغهای هدایت در ظلمات و تاریکی ها می یابی، که ملائکه آنان را در میان گرفته و با فرشتگان سرو سّری پیدا کرده اند. و آرامش و اطمینان بردشان مستولی گشته، درهای آسمان برویشان گشوده شده، و مقام رفیع و باکرامتی برایشان آماده شده است، در مقامی که خداوند برایشان آگاه و از کوششان خشنود است، و جایگاهشان را ثنا گوید... تا آخر خطبه»^۱.

پس اینان به حق علماء بالله هستند. و این مقام جایگاهی رفیع و جلیل است که دست ما به آن نرسد. از شرور نفس خود به خدا پناه می بریم، و به لطف و کرم وی تمسک می جوئیم.

سپس مرحوم حلتی قدس سره فرمود: بعضی احتمال داده اند، مراد از علماء بالله در قول امام علیه السلام: «زمام امور به دست علماء بالله است» عارفین بالله است، به قرینه اضافه آنها به خداوند متعال. و مراد از مجاری امور، امور تکوینی است. و این روایت، دلالت بر ولایت تکوینی علماء بالله دارد. ولی این احتمال بعید است، به قرینه جمله «امینان بر حلال و حرام» (چون حلال و حرام مربوط به تشریح است نه تکوین). تا اینجا کلام مرحوم حلتی به پایان می رسد.

۶- شیخ طبرسی در «احتجاج» از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» بعضی

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۲۰ ص ۴۴۶ تا ۴۴۸ از چاپ مصر - محمد عبده.

از اهل کتاب افرادی هستند عامّی که اطّلاعی از کتاب ندارند» در جواب سؤال کننده‌ای که علّت فرق بین عوام یهود و عوام ما را از آن حضرت پرسش نموده چنین نقل می‌کند: «امّا از فقهاء آنکس که نگهدار نفس امّاره، نگهبان دین خود، مخالف بر هوای نفس، مطیع امر مولای خود باشد عوام را سزاوار است که از او تقلید نمایند.

و این کس جز بعضی از فقهاء شیعه-نه همگی آنان-نمی‌باشد. و امّا کسی که مرتکب زشتی‌های فسّاق عامّه و اهل خلاف باشد، هرگز از او چیزی را قبول ننمائید، تا آخر حدیث».

و این روایت دارای لطائف و دقائقی است، و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این روایت مطالب نفیسی در تفسیر آیه شریفه بیان فرموده‌اند. و شیخ انصاری در کتاب «رسائل» همه آنرا ذکر نکرده، بلکه به همان مقدار کلام حضرت صادق علیه السلام در جواب سائل اکتفاء نموده است.

و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، گرچه دارای مطالب غیر حقّ و متناقض است، که نمی‌توان آنرا منسوب به عالمی دانست، چه رسد به اینکه از آن حضرت باشد، ولی بعضی از مطالب آن در کمال متانت و دقّت است، مانند این روایت شریف.

و شیخ اعتراف نموده، این خبر شریف که آثار صدق از آن پیدا است، بر جواز قبول قول کسی که به دوری و پرهیز از دروغ شناخته شده، دلالت می‌کند. گرچه ظاهرش عدالت و حتّیّیّت بیش از آنرا معتبر می‌داند.

و مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله علیه در «عروة» می‌فرماید: مفتی علاوه بر عدالت باید از دنیا روی گردان، و مقبل بر آن نباشد، و در تحصیل آن مُجِدّد نباشد. خود را بر دنیا نینداخته، از پیوستن بدان پرهیزد. وی به همین حدیث

شریف استناد می کند^۱.

مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره در حاشیه «عروة» به وی ایراد می گیرد که اقبال بر دنیا و طلب آن اگر بروجه حرام باشد، موجب فسق و نافی عدالت است، و به قید عدالت از ذکر این صفت بی نیازیم. و اگر بروجه حرام نباشد، مانع از جواز تقلید نیست. و صفات مذکور در خبر جز تعبیر و بیان دیگری از صفت عدالت نمی باشد، و عده ای از علماء نیز از مرحوم اصفهانی پیروی کرده، عدالت را کافی دانسته اند.

ولی در این سخن اشکال است، زیرا ظاهر روایت دلالت بر لزوم ملکه صلاح در مفتی می نماید، که صاحب این ملکه به واسطه آن به دنیا رو نیاورده، جز امر پروردگار را اطاعت نمی کند. نه اینکه روایت دلالت بر مجرد ملکه ای می نماید که مانع از گناه باشد، گرچه سلامت درون و صفای باطن در شخص محقق نگشته باشد. و بین این دو معنی فاصله ای بس بعید است.

بنابراین عدالت، که عبارت از ملکه نگهدارنده از گناه است، بدون آنکه شخص به درجه تقوای قلبی و صفای باطن رسیده باشد، مجوز تقلید نمی باشد. و شاید شهید ثانی در «سنیه المرید» به این درجه از روشنی نور الهی اشاره می کند، و پس از ذکر مقدار لازم از علوم می که برای تفقه در دین لازم است، می گوید: و پیدا شدن این صفات جز با فضل الهی و نیروی قدسی که انسان را به این درجه و رتبه عالی برساند، ممکن نیست. و همین عمده است در فهم دین، که به کوشش بنده میسر نمی شود، بلکه بخشش خدائی و نفعه ربّانی است که به هر بنده ای که بخواهد عنایت می کند. ولی سعی و کوشش و مجاهده و توجه به خداوند و انقطاع به سوی او اثری روشن در افاضه آن از جانب خدا دارد.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

۱- «عروة الوثقی» مسئله ۲۲ از احکام تقلید.

(آیه ۶۹ ازسوره عنکبوت- ۲۹).

«کسانی که در راه ماسعی و مجاهده کنند، راههای وصول به خودمان را نشانمان خواهیم داد. و البته خداوند با نیکوکاران است»^۱.

۷- سیدرضی (ره) در «نهج البلاغه» در ضمن عهدنامه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر دادند و او را برای حکومت مصر روانه نمودند آورده است که حضرت فرمودند:

«برای حکومت بین مردم بهترین فردی را انتخاب کن، که کارها بر او تنگ نیاید، خصومت او را به ستوه نیاورد و در لغزش فرو نرود، و بازگشت به حق وقتی آنرا شناخت بروی سخت نباشد. و خویشان را به طمع آلوده نسازد، و در قضاوت به فهم ابتدائی به جای ژرف نگری کفایت نکند. در شبهات از همه تأمل کننده‌تر و به دلائل و حجتها متمسک تر باشد. و از مراجعۀ افراد برای خصومت اظهار خستگی و ناراحتی نکند، بر کشف امور صبورتر، و در اجرای حکم سازش ناپذیرتر باشد. کسی که به واسطۀ پرگوئی‌ها دچار احساسات نشود، و اینان بسیار کم‌اند»^۲.

۸- سیدهاشم بحرانی در «غایة المرام» از شیخ در «مجالس» نقل می‌کند که فرمود: جماعتی برای ما نقل کرده‌اند از ابی المفضل، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علی بن حسین علیه السلام که فرمود: «زمانی که امام حسن مجتبی علیه السلام تصمیم گرفت با معاویه صلح کند، به ملاقات معاویه رفت. چون با هم گرد آمدند، معاویه برخاست و خطبه خواند. سپس امام حسن علیه السلام

۱- «منیة المرید» ص ۸.

۲- «نهج البلاغه» باب رسائل ص ۹۴.

برخاست و خطبه‌ای قرائت کرد و فرمود: سپاس خداوندی را که به نعمتهای خود و بخشش‌های بی‌دریغی مستحقّ سپاس است... درضمن خطبه فرمود: پیغمبر ﷺ فرمودند: هیچ امتی زمامداری خود را به مردی نسپرد که در میان آنها از وی عالمتر وجود داشته باشد، جز اینکه نظام و رشد آن امت به پستی گراید، تا اینکه اشتباه خود را جبران کند و امور خود را به دست عالمترین افرادش بسپرد.^۱

و نیز در «غایة المرام» مختصر همین خطبه را با سند دیگر از «مجالس» شیخ نقل می‌کند و عین همین عبارت را از نبی اکرم ﷺ ذکر می‌نماید.^۲

۹- مرحوم شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی در کتاب «وسائل» در باب یازدهم از ابواب صفات قاضی و فتاوی آن، از مرحوم صدوق محمد بن علی بن حسین در کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة»^۳ از محمد بن محمد بن عصام، از محمد بن یعقوب، از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که می‌گوید: از محمد بن عثمان عمّری (نائب خاصّ امام عصر عجل الله فرجه) درخواست نمودم، که نامه مرا که در آن مشکلات خود را سؤال کرده بودم به امام علیه السلام برساند. پس در جواب آن حضرت که به خطّ خودشان بوده چنین آمده است: «امّاسؤالات تو - خداوند ترا در راه حقّ، ثابت و در طریق رشد و هدایت پابرجا بدارد - ... تا اینجا که می‌رسد: و امّا در حوادثی که برایتان پیش می‌آید، به راویان حدیث ما رجوع کنید، که آنان حجّت من بر شما هستند،

۱- «غایة المرام» چاپ سنگی ص ۲۹۸ در حدیث بیست و ششم.

۲- «غایة المرام» ص ۲۹۹ در حدیث بیست و هفتم.

۳- مرحوم علامه شیخ آغا بزرگ طهرانی در کتاب نفیس خود «الذریعه» ج ۲ ص ۲۸۳ گوید: «اتمام الدین و اکمال النعمة یا کمال الدین و تمام النعمة» کتابی است در مورد غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه که متعلق به شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی می‌باشد و اول کتاب باجملة الحمد لله الواحد الحقّ الفرد والحمد آغاز می‌شود (چاپ طهران سال ۱۳۰۱) وی در سال ۳۸۱ هجری قمری وفات یافت.

ومن حجّت خدا بر ایشان می باشم».

و شیخ طوسی در کتاب «غیبت» باسند خود از جماعتی از جعفر بن محمد بن قولویه، و ابی غالب زراری و غیر اینها از محمد بن یعقوب روایت می کند.

و طبرسی در کتاب «احتجاج» مثل این خبر را نقل می کند.^۱

و استاد ماعلامه سید محمود شاهرودی قدس الله سره می فرمود: به هر حال در معتبر بودن سند اشکالی نیست، چون نامه آن حضرت دلالت بر علو مقام و منزله اسحاق می نماید با توجه به اینکه آثار صدق و شواهد صدور آن از جانب امام (ع) از متن بلند پایه آن هویدا است.^۲

۱۰- روایاتی که دلالت دارد بر اینکه علماء و ارثان انبیاء هستند. مثل روایت

صحیح ابوالبختری و آن روایتی است که:

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «کافی» از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابی البختری، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: «علماء و ارثان انبیاء هستند. زیرا انبیاء درهم و دینار به ارث نگذاردند، بلکه احادیثی از خود به یادگار نهادند، که هر کس چیزی از آنها را فرا گیرد، نصیب فراوانی برده است. پس بنگرید که این علم را از چه کسی فرا می گیرید. به درستی که در هر نسلی از ما اهل بیت افراد عادل هستند که جلوی تحریف زیاده گویان و اهل باطل و تأویل جاهلان را می گیرند».^۳

همچنین حدیثی است که کلینی از محمد بن حسن صفّار و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، و نیز از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد تماماً از جعفر بن محمد اشعری، از عبد الله بن میمون قدّاح، و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی از

۱- «وسائل» چاپ بهادری ج ۳ ص ۳۸۵.

۲- کتاب «الحج» چاپ نجف سال ۱۳۸۳ جزء سوم ص ۳۴۸ تقریر جناتی.

۳- «اصول کافی» ج ۱ کتاب فضیلت علم باب دوم ص ۳۲ از چاپ حیدری.

قداح، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی فرمود : «علماء و ارثان پیامبرانند. و پیامبران درهم و دینار به ارث نگذارند، و لسی از خود علم و دانش به یادگار نهادند. و هر کس از علم آنان بهره ای برگیرد نصیب فراوانی یافته است»^۱.

۱۱- روایاتی که دلالت دارند بر اینکه فقهاء، امینان پیغمبرانند و آنان امینان

خدایند مانند این روایت :

کلینی به سند خود از علسی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : فقهاء امینان پیامبرانند مادام که داخل دنیا نگردند. سؤال شد دخول در دنیا چه معنی دارد؟ فرمود: متابعت از سلطان ظالم. و وقتی چنین کردند، در مورد دین خود از آنان پرهیز کنید»^۲.

همچنین روایتی که کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود : «علماء امینان اند، و پرهیزکاران قلعه های مستحکم اند، و اوصیاء بزرگان امتند»^۳.

۱۲- روایاتی است که دلالت دارند فقهای با ایمان قلعه های اسلام می باشند

مانند روایت ذیل :

کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علسی بن ابی حمزه روایت می کند که گفت : از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «چون بنده مؤمن بمیرد، ملائکه آسمان و زمین هائی که در آن خدا را عبادت می نموده، بر او

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۳۴.

۲- «اصول کافی» ج ۱ ص ۴۶.

۳- «اصول کافی» ج ۱ ص ۳۳.

می‌گیرند، همچنین درهای آسمان که اعمال وی از آنها بالامی‌رفت. و در اسلام شکافی پیدا می‌شود که هیچ‌چیز آن را جبران نمی‌کند. زیرا فقهاء با ایمان قلعه‌های مستحکم اسلامند، مانند قلعه‌های شهرها و بلاد^۱.

به‌جملهٔ اخیر و دو جملهٔ قبل از آن، بر ثبوت ولایت و قضاوت برای فقهاء استدلال کرده‌اند، چون در این روایت بر علماء، اطلاق وارثِ انبیاء شده است. بنابراین شامل تمام منصب‌های ارث‌گذار (انبیاء) می‌باشد، که از آن جمله ولایت و قضاوت است، و همین‌طور امین بودن و قلعه بودن آنان.

ولکن انصاف اینست که روایات وراثت بر این مطلب دلالتی ندارند، زیرا آنها در صدد بیان فضیلت عالم هستند. شاهد بر این مطلب این است که در ذیل این دو حدیث صراحت دارد بر اینکه مراد، ارث بردن علوم و احادیث است. زیرا در حدیث اولی می‌فرماید: «زیرا انبیاء در هم و دینار بر جای نمی‌نهند، بلکه احادیث به ارث می‌گذارند. و هر که از آن بهره‌ای گیرد، نصیب بسیاری برده است». و در حدیث دوم می‌فرماید: «ولی انبیاء علم به‌جای نهادند و هر که از آن بهره‌مند شود، نصیب فراوانی برده است».

و اما اینکه علماء قلعه‌های اسلام و امینان پیامبرانند، از این نظر ایرادی ندارد که بگوئیم به مقتضای اطلاق قلعه و امین بر آنان، تمام آنچه که به حفظ اسلام و مناصب انبیاء مربوط می‌شود که از آن جمله ولایت و قضاوت و فتوی است، بر آنان نیز ثابت است. چنانکه قلعه، شهر را در همهٔ حوادث حفظ می‌کند، و امین در همهٔ اموری که مربوط به مأمون عنه است از منصب‌های رسالت، امین است.

۱۳- کلام امیر المؤمنین علیه السلام است، که سید رضی آن را در نهج البلاغه

آورده:

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۳۸.

«اولی ترین مردم به پیامبران ، عالمترین آنان است به آنچه آنها آورده اند. سپس این آیه را قرائت فرمود: **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا**: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از وی پیروی می نمایند، و پیامبر اسلام و افرادی که به او ایمان آورده اند».

سپس فرمود: دوست و ولیّ پیامبر اکرم محمد بن عبدالله، کسی است که از خدا اطاعت کند، گرچه از نسل وی نباشد. و دشمن او کسی است که خدا را مخالفت نماید گرچه با او قرابت نزدیک داشته باشد».

شیخ انصاری در «مکاسب» بر دلالت این حدیث و امثال آن اشکال کرده که: انصاف اینست که پس از ملاحظه سیاق و صدر و ذیل حدیث جزم پیدا می شود که مراد از این جملات بیان وظیفه فقهاست در احکام شرعی، نه اینکه آنها مانند پیغمبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام باشند، در اینکه ولایت و اولسویت داشته باشند بر اموال مردم تا آخر (دقت شود).

و مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الایام» در بحث ولایت فقیه احادیث دیگری آورده است، مانند:

۱۴- روایت «کنز الفوائد» کراچکی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: «پادشاهان بر مردم حاکم اند، و علماء بر پادشاهان حکومت دارند»^۲.

اما برایشان این اعتراض وارد است که: این حدیث در مقام مدّعی مانعیت، بلکه حدیث **يك امر عادی و عرفی** را بیان می کند، و آن اینست که در هر زمان سلاطین در امور خود به علماء مراجعه می کنند و از آنها تبعیت می نمایند ولو در هر امری که باشند.

۱- «نهج البلاغه» باب حکم ص ۱۵۷.

۲- «عوائد الایام» ص ۱۸۶.

استاد ما مرحوم آیه الله شاهرودی رحمه الله علیه بر این اعتراض جواب داده به اینکه: شأن و منزلت امام بالاتر از این است که صرفاً خبر از يك امر عادی و عرفی بدهد، بلکه اگر چنین مطلبی انتفاقی افتاد، مسلماً منظور امام، بیان حکمی از احکام شرعی بوده، و امام در مقام انشاء می باشد. و نتیجه مطلب آن است که: علماء، حکام شرع بر ملوک کنند، به نحوی که حکم آنان بر ملوک، نافذ است. و چون شأن ملوک، قضاوت و حکومت، و اقامه حدود، و تنظیم زندگی مردم است، پس این امور شرعاً مشروط به حکم علماء است. و علماء بر کسانی که مصادر این امورند، حاکم اند»^۱.

نگارنده: در جواب مرحوم شاهرودی از این اشکال نظر است. زیرا طبق مذاق شارع، هیچکس حق ندارد بر مردم حکومت کند، مگر آنکه از طرف شارع منصوب باشد. بنابراین فرق گذاردن بین علماء و ملوک، سپس حکم ملوک را بر مردم تثبیت کردن صحیح نیست، زیرا ملوک حق حاکمیت بر مردم را ندارند. پس بهتر است که اشکال را بپذیریم، و معتقد شویم که خبر نظر به بیان علو مقام علماء دارد. زیرا اسلاطین در کمال قدرت و سیطره خود در برابر مقام علمی و شأن و منزلت علماء خاضع و خاشع اند.

۱۵- روایتی است از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، که در کتب شیعه و اهل

تسنن آمده:

«سلطان ولی کسی است که ولی ندارد»^۲.

۱۶- روایت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در جامع الاخبار نقل شده، آن حضرت

فرمودند:

«در روز قیامت به علماء امّت افتخار می کنم. می گویم علماء امّت من مانند

۱- کتاب «حج» ج ۳ ص ۳۵۰ و ۳۵۱ - تقریر جنّاتی.

۲- «عوائد الایام» ص ۱۸۷.

انبیاء پیش از من هستند»^۱.

و از جمله روایتی است که در فقه رضوی آمده که فرمود: «منزلت فقیه در این زمان چون منزلت پیامبران بنی اسرائیل است»^۲.

۱۷- دیگر روایت طولیلی است که در احتجاج نقل شده، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: بعد از ائمه هدی چه کسی بهترین افراد است؟ فرمود: علماء، وقتی که صالح باشند».

و از جمله روایتی است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در مجمع نقل شده، فرمود: «فضل عالم بر مردم مثل برتری من بر کمترین فرد امت است»^۳.

و از جمله در «منیة المرید» است که: «خداوند به حضرت عیسی خطاب کرد: علماء را بزرگ بدار، و برتری آنان را بشناس، که من تمامی آنان را بر خلق خود جز پیامبران برتری دادم، مانند برتری خورشید بر ستارگان، و مانند فضیلت آخرت بر دنیا، و مانند برتری من بر همه چیز»^۴.

از جمله روایتی است که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام وارد است که در آن از حضرت امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «اگر در زمان غیبت قائم ما علماء صالح دعوت کننده به او، و دلالت کننده بر او، که برگزیده خدا هستند، نبودند، تمامی افراد از دین خدا مرتد می شدند. اینان در نزد پروردگار از همه افضلند»^۵.

مخفی نماند که این اخبار بر مطلوب ما، یعنی ولایت فقیه دلالت ندارد، زیرا

۱- «عوائد الایام» ص ۱۸۶.

۲- » » » »

۳- » » » »

۴- » » » »

۵- » » » »

سیاق آنها در اثبات فضیلت علماء است، و دلالتی بر اثبات شئون و مقامات آنها ندارد، بلکه از این جهت ساکت است.

۱۸- دیگر روایتی طولانی است که در کتاب علل با اسناد خود از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند تا اینجا می رسد که: «اگر بپرسید چرا خداوند اولی الامر قرارداد و امر کرد از آنها اطاعت شود؟ جواب آن است که به چند جهت: یکی آنکه وقتی که باید اساس زندگی بر پایه قوانین و محدودیت های صحیح بنا شود و به آنان فرمان داده شود که با از مرز قوانین و حدود بیرون نگذارند که باعث فساد جامعه خواهد شد این محدودیت انجام نخواهد شد، مگر با قرار دادن فرد امینی در رأس جامعه، که آنان را از تجاوز حدود و دخول در خطرات نگهدارد، و گرنه هیچکس لذت و سود خود را بخاطر عدم ضرر و فساد دیگری ترك نخواهد کرد. پس برایشان قیّم و سرپرستی گماشت، که آنان را از فساد و تباهی نگاه دارد، و حدود و احکام را در بین آنان اجرا نماید.

از جمله آنکه: هیچ فرقه و ملتتی را نمی توان یافت، که زندگی و بقاء آنها ممکن باشد، مگر با وجود رئیس و قیّمی که در رأس آنان قرار گیرد، و نظام اجتماعی و مسائل ضروری دین و دنیای آنها را به پا دارد. و لذا برای حکیم دانایان نیست که خلق را در امری که ضرورت زندگی و بقاء آنهاست مهمل و رها گذارد. یعنی رهبر و زمامداری که به وسیله او با دشمن نبرد کنند، و زمین و ثروت را به طرز عادلانه و صحیح تقسیم نمایند، و اجتماع خویش را به پا دارند، و دست ظالم را از مظلوم کوتاه کنند.

از جمله آنکه: اگر قائد و رهبر و امام و قیّمی امین و حافظ بر ملت گمارده نشود، ملت روبرو فرسودگی گراید، و دین از میان برود، و در سنت و احکام تغییر و تبدیل پیدا شود، و بدعت گذاران پدید آیند، و ملحدین از دین بکهند، و امر را بر مسلمین مشتبه سازند. زیرا ابالوجدان دریافته ایم که مردم یارای رهبری خود را

ندارند، و نیازمند به قانون ورهبرند، باختلافات و فرقهائی که درخواستهای آنان وافکارشان وجود دارد. پس اگر برایشان قیسی و حافظی برای نگهبانی در شریعت نبوی قرار ندهد بدان نحو که گفته شد، جامعه به فساد و تباهی گراید، و شرایع و احکام و ایمان تغییر پذیرد، و اینها تمام موجب فساد جملگی خلق گردد»^۱.

نگارنده: سزاوار است که این روایت را از ادلّه ولایت امام علیه السلام قرار دهیم، زیرا در مورد علل احتیاج مردم به اولی الامر است، و قبلاً دانسته شد که عنوان اولی الامر مقام خاص امام علیه السلام است.

مگر اینکه بگوئیم: عللی که در این روایت برای لزوم رهبر و زمامدار و ولّی ذکر شده، در زمان غیبت امام علیه السلام هم بی کم و کاست موجود است. و از این رو باید امام علیه السلام یا نایب خاص را معین کند، یا به طور عموم افرادی را با شرائط معینی تعیین نماید، که امور مردم را بدست گیرند. و این افراد جز فقهاء عادل امین مردم در دین و دنیا و نگهبانان شریعت و آگاه به مسائل روز و بصیر در امور نمی باشند.

۱۹- روایتی است که در کتاب «مستند» در بحث قضاوت از کتاب «غوالی اللثالی» ذکر شده: «مردم بر چهار گونه اند: اول مردی که عالم است، و می داند که عالم است چنین کسی مرشد و حاکم است، از وی اطاعت کنید»^۲.

انصاف این است که این روایت نسبت به باب قضاوت و حکومت و فتوی اطلاق دارد، و وجهی برای اختصاص آن به قضاوت نیست، و مفاد آن نظیر گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام به سرپرست خود آذر است که فرمود:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَالٌ يَا قَتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا . (آیه ۴۳ از سوره مریم-۱۹).

۱- «عوائد الایام» ص ۱۸۷.

۲- «مستند» ج ۲ کتاب قضاوت ص ۵۱۶.

«ای پدر به من علمی داده شده که به تو داده نشده، پس از من پیروی نمائید تا به راه راست رهبریت کنم».

و این روایت به خلاف روایاتی است که دلالت دارند که قضاوت بر چهار دسته‌اند. زیرا قاضی در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که برای قضاوت منصوب شده است، نه حکومت و افتاء، و لذا دلالت دارد که قاضی باید فقیه و عالم باشد. کلینی در «کافی» از عتده‌ای از اصحاب، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، و او با حذف سند از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «قاضیان بر چهار دسته‌اند. سه گروه از آنان در جهنم و یک دسته در بهشتند. مردی که دانسته، به ظلم حکم می‌کند، در دوزخ است. مردی که ندانسته به جور حکم می‌کند، در جهنم است. مردی که ندانسته به حق حکم می‌کند، در آتش است. مردی که دانسته به حق حکم می‌کند، اهل بهشت است. و فرمود: حکم بردو گونه است: حکم خدا و حکم جاهلیت. هر که در حکم خدا اشتباه کند به حکم جاهلیت حکم نموده است».

این حدیث را شیخ طوسی در «تهذیب» از احمد بن محمد بن خالد نقل می‌کند.^۲

و شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق علیه السلام مثل این حدیث را نقل کرده، سپس ذیلی را به آن اضافه نموده است:

«هر کس به دودرهم به غیر حکم خدا حکم کند، به خدا کافر شده است».^{۳ و ۴}

۱- «کافی» ج ۷ ص ۴۰۷ کتاب قضاء.

۲- «تهذیب» ج ۶ ص ۲۱۸ کتاب قضاء.

۳- «فقیه» ج ۳ ص ۴ کتاب قضاء.

۴- در «خصال» از محمد بن موسی بن متوکل نقل می‌کند، از علی بن حسین سعد - آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر که با واسطه از امام

این بود بحث ما پیرامون ولایت فقیه.

و در آن تنها بر شرائط والی و قاضی و مفتی و به روایات وارده در این مقام اقتضار کردیم، ولی حدود ولایت وی، و شرائط افرادی را که فقیه بر آنها ولایت دارد، ذکر نمودیم، چون خارج از موضوع کتاب که درباره حقوق زنان است، می باشد.

امید است خداوند توفیق دهد که در آینده رساله ای ابتکاری در این زمینه تألیف کنیم.

و فعلاً اگر کسی مایل است بر شرائط و حدود ولایت اطلاع پیدا کند، به کتاب «عوائد الایام» مولی احمد نراقی، و کتاب «بلغة الفقیه» تألیف سید محمد آل بحر العلوم، و «عناوین الاصول» سید عبدالفتاح مراغی حسینی رحمة الله علیهم مراجعه کند.

پس از ادراک این مقدمات، معلوم می شود که قضاوت و حکومت از بزرگترین، بلکه مهمتر از تمام امور مردم است، و در اجتماع هیچ امری به اهمیت آن نمی باشد. زیرا قضاوت و حکومت به منزله روح اجتماع می باشند. و قیام و قوام مردم به ولایت است، و ولایت منصبی الهی و از جانب پروردگار است، بدون واسطه، یا با واسطه ای که از جانب خداوند منصوب است، لا غیر^۱.

← صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمودند:

«قضات چهار قسمند: اول- قاضیئی که به حق قضاوت می کند، ولی خود نمی داند که قضاوتش حق است. این شخص در داخل آتش است. دوم- قاضیئی که به باطل حکم کرده، و خود نمی داند که باطل است. او نیز در آتش است. سوم- قاضیئی که به باطل حکم نموده، خود نیز از بطلانش آگاه است. او نیز در آتش است. چهارم- قاضیئی که به حق حکم کرده و می داند که حکمش حق است، فقط او داخل بهشت است.» «خصال» چاپ سنگی ص ۱۱۸.

۱- سزاوار است که در اینجا به سخن عالم بزرگوار، آیه الله شیخ محمد حسین

و تصرف در حقوق مردم جائز نیست، مگر به اذن خدا. زیرا تصرف در حق غیر است، که جز با اجازه و لّی او جائز نیست. و او همانا خداوند است. پس اگر دلیلی بر شرطیّت امری در قضاوت و ولایت دلالت کند، باید حتماً

←
کاشف الغطاء از کتاب بدیع «اصل الشیعة و اصولها» اشاره کنیم، می فرماید: برای ولایت و قضاوت و نفوذ حکم قاضی در حلّ اختلافات مقامی رفیع است و نزد شیعه، شاخه‌ای از شاخه‌های درخت نبوت و امامت است، و نیز یکی از مراتب ریاست عسائم و خلافت الهی در زمین می باشد. در قرآن مجید آمده:

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بینه الناس بالحق .

«ای داود ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم نما».

در آیه دیگر آمده:

فلا وربک لا یؤمنون حتیّ یتحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت ویسئلوا تسلیماً .

«قسم به پروردگارت که ایمان مردم به کمال نرسد، مگر آنکه به نحو کامل و تمام از خود سلب اختیار نموده، اراده خود را فانی در خواست تو گردانند و اگر تو را در نزاعی حکم قرار دهند، هیچ ملال و اندوهی از حکم تو پیدا نکنند و کاملاً خود را تسلیم اراده تو نمایند». چگونه چنین نباشد و حال آنکه حکام و قضات، امین خدا بر نوامیس (جان، مال، ناموس) مردمند. و از این رو مقام آنان بسیار رفیع، و لغزش آنان نابخشودنی است.

در احادیث درباره بزرگی و عظمت مقام آنان چنان آمده، که کوهها را می لرزاند. مانند کلام امام علیه السلام که فرمود: «قاضی در کنار جهنم است. و زبان قاضی بین شعله‌های آتش است». «ای شریح مکانی نشسته‌ای که جز نبی یا شقی در آن نمی نشیند». و در حدیث نبوی است: «هر کس در منصب قضاوت نشیند. بدون کارد ذبح شده است». بسیاری از این قبیل احادیث در این مورد وارد شده.

و حکمی را که فقیه استنباط کند، اگر بر موضوع کتبی باشد، فتوی است. مانند اینکه در مال غیر جز با اذن صاحبش نباید تصرف کرد. و زنا شوئی با عیال خود حلال و با غیر حرام است. و اگر بر موضوع جزئی باشد (قضاوت و حکومت) است. مثل اینکه: این زن زوجه این مرد است، یا اینکه اجنبی است. و تمام اینها منصب مجتهد عادل است که از طرف امام علیه السلام

←

از آن پیروی کرد. و اگر بر شرطیت یا عدم شرطیت امری، از ادله اجتهادی مانند آیات شریفه، یا روایت، یا اجماع، یا سیره، دلیلی نیافتیم که به آن متمسک شویم، اصل در این مورد عدم جواز حکومت و قضاوت است. زیرا جواز تصرف در حق دیگری، باید به یک علم وجدانی، یا تعبّدی متکی باشد. و با وجود شك، جائز نیست، زیرا ظن به هیچ وجه جای حق را نخواهد گرفت.

وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا. (آیه ۳۶ از سوره یونس ۱۰ و آیه ۲۸ از سوره نجم-۵۳).
و در این مورد روایاتی وارد است که دلالت می کند در موارد شبهه باید توقف نمود. و بارزترین آنها در مسائل حقوقی است، که اصل عقلی نیز حکم به توقف می کند.

روایات بسیاری وجود دارد که دلالت می کند توقف در شبهات، بهتر از فرو رفتن در مهلکه ها است.

چنانکه شیخ حر عاملی در «وسائل» از کلینی روایت می کند: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حصین، از عمر بن حنظله، از امام صادق علیه السلام که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود:
«همانا امور بر سه گونه اند: امری که صلاح آن روشن و واضح است، و باید

نیابت عامه دارد، و خواه قضاوت باشد، که عبارت است از تشخیص موضوعات، همراه با نزاع و خصومت، یا بدون آن مانند حکم به اول ماه نمودن، یا وقف، یا انتساب کسی به دیگری. تمام اینها احتیاج به ذوق سرشار، و حدس قوی، و هوش خارق العاده ای دارد، که باید بیش از هوش مورد نیاز در فتوی باشد. و اگر کسی حائز صفات فوق نباشد، زیانش بیش از نفعش خواهد بود، و خطایش بیش از صوابش. اما تصدّی غیر مجتهد عادل که قابلیت فتوی را دارد، به این مقام، نزد ما شیعیان از بزرگترین محرمات و کبائر، بلکه در حد کفر است. و ما علماء بزرگ و اساتید خود را می دیدیم که از حکم سر باز می زدند، و خصومت ها را غالباً با مصالحه حل می کردند. و ما همواره به پیروی از سلف صالح همین راه را خواهیم پیمود.
«اصل الشیعه» چاپ بیروت ص ۱۶۷ تا ص ۱۶۹ سال ۱۳۷۹ هجریه قمریه.

از آن پیروی نمود. و امری که گمراهی آن بین است، که باید از آن اجتناب کرد. و امری که شبهه ناک و تشخیص آن مشکل است، که باید آن را به خدا و رسول واگذار نمود. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: حلال روشن، حرام روشن، و شبهات بین این دو. هر کس شبهات را ترك گوید، از محترّات نجات یابد. و هر که مرتکب شبهات شود، به محترّات آلوده می گردد، و ندانسته به هلاکت می افتد. سپس در آخر حدیث فرمود: بدرستی که توقّف در شبهات، بهتر از دخول در مهلکه ها است.^۱

و صدوق این حدیث را از داود بن حصین باسند خود ذکر کرده.^۲

و شیخ با اسناد خود از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن عیسی مثل این را

نقل کرده.^۳

دیگر روایتی است که شیخ حرّ عاملی باسند خود از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد؛ از حسین بن سعید، از حسین (حسن) بن جارود، از موسی بن بکر بن داب، از شخصی دیگر از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند که حضرت در حدیثی به زید بن علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «خداوند حلال و حرامی وضع، و واجباتی را معین فرموده، و مثل هائی بیان کرده، و سنت هائی نهاده، تا اینکه فرمودند: در هر کاری که می خواهی انجام دهی، اگر از طرف خدا بسته و دلیلی داری، و در هر امری که می خواهی دنبال کنی، اگر بر مشروعیت آن یقین داری به کارت ادامه بده، و گرنه به کاری که در آن شک داری اقدام نکن».^۴

و دیگر روایاتی از این قبیل که مستفیضه اند و دلالت دارند بر اینکه از ارتکاب

شبهات جلداً باید پرهیز نمود.

۱- «وسائل» چاپ بهادری ج ۳ ص ۳۸۷ کتاب قضاء.

۲- « » » » » » » »

۳- « » » » » » » »

۴- « » » » » » » »

بنابراین، اگر در شرطیت مرد بودن قاضی، ولی و مفتی، شک کنیم، برفرض نبودن دلیل اجتهادی، قاعده و اصل حکم بر مرد بودن مفتی و قاضی می‌نماید، نه اینکه اصل، اقتضای عدم مشروطیت مرد بودن را دارد. و بر پایه این استدلال حرمت تصدی زن، نسبت به اموری که از شئون ولایت است، روشن می‌گردد.

فصل چہارم از مرحلہ دوم :

روایات عدم تصدیق قضات و حکومت و افتاء را

روایات در عدم تصدی زن قضاوت و حکومت و افتاء را

اینک پردازیم به ذکر و شرح روایاتی که در این مورد (عدم جواز قضاوت و حکومت برای زنان) وارد است.

۱- صحیحۀ ابی خدیجه که قبلاً گذشت: «بنگرید مردی را که از قضاوت ما بهره‌ای دارد، او را بین خود حکم قرار دهید، که من او را بر شما قاضی قراردادم. و قضاوتتان را نزد او ببرید».

همچنین روایتی دیگر است که: «مردی را که حلال و حرام ما را می‌داند، بین خود حکم قرار دهید، که من او را بر شما حکم قرار دادم». دلیل ما در این روایت آنست که امام علیه السلام در این دور روایت، مرد را قاضی قرارداد. پس مورد نصب امام، عنوان مرد است. بنابراین مرد فقط موضوع منصب قضاوت است. ولی زن منصوب نمی‌باشد. و قاعده هم اقتضای عدم نصب او را می‌کند.

از جمله نوشته‌های امام زمان عجل الله فرجه می‌باشد که فرمود: «در حوادثی که برایتان اتفاق می‌افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که آنان حجّت من بر شمایند، و من حجّت خدایم بر ایشان». در اینجا «رواة» جمع راوی آورده شده، و راوی مذکور است. بنابراین امام فقط اجازه‌ی مراجعه به مردان را داده است.

از این جهت، احادیثی که ظاهرشان مطلق است، و شامل مردوزن هر دو می‌شود، مثل مقبولۀ عمر بن حنظله - که در ذیل مذکور است - به این دو حدیث مقید می‌شوند.

مقبوله عمر بن حنظله: «باید دو شخص متخصصم، کسی را که حدیث مارا روایت می کند، و در حلال و حرام ما دقت نظر دارد، و احکام مارا می داند، اورا به عنوان حکم بپذیرند، که من اورا حاکم بر شما قرار دادم». آنچه گفتیم، در صورتی است که روایت مقبوله، اطلاق داشته باشد و زن را هم شامل بشود، و بگوئیم که مقبوله منصرف به مردان نیست.

ولی اگر انصراف مقبوله را به مردان بپذیریم، از آن رو که در آن زمان قضاوت زن اصلاً معمول نبوده است، جز اینکه مطرود هم بوده، حدیث فقط شامل مردان می شود و از اول اطلاق ندارد، تا اینکه قید بخواند.
 اما آیاتی نظیر آیه:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. (آیه ۵۸ از سوره نساء-۴).

«خداوند شمارا امر کرده که امانات را به اهل آن باز گردانید، و چون بین مردم حکم می کنید به عدل حکم کنید».

و آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَاؤُا قَوْمٍ عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا. (آیه ۸ از سوره مائده-۵).

«ای مردم با ایمان برای خدا بپاخیزید، و شاهدان به عدل باشید، و شدت دشمنی قومی موجب نشود که عدالت را رها کنید، عدالت ورزید».

و دیگر آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أُولِي الْأَلْبَانِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. (آیه ۳۵ از سوره نساء-۴).

«ای مردم با ایمان، بپادارندگان عدل و داد، و شاهدان برای خدا باشید، گرچه به ضرر شما یا پدر و مادر و خویشان شما باشد. اگر (مشهود علیه) غنی یا فقیر باشد، خداوند

به ایشان (غنی و فقیر) سزاوارتر است. پس از هوای نفس متابعت نکنید، که تا عدالت را رها سازید، و اگر پشت کنید، یا از عدالت اعراض کنید، خداوند به اعمال شما آگاهی دارد». و نیز مفهوم آیه شریفه: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ* هُمُ الظَّالِمُونَ* هُمُ الْفَاسِقُونَ. (آیات ۴۴-۴۵-۴۷ از سوره مائده).

«کسانی که به آنچه خداوند فرستاده، حکم نکنند کافرند. و در آیه دیگر ظالمند. و در آیه دیگر فاسقند».

از این آیات استفاده اطلاق نمی‌شود، زیرا در مقام بیان حدود و شرائط حکم نیستند تا به آن بتوان متمسک شد.

چنانکه در آیه جمعه چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ.

«ای مؤمنان چون بانگ نماز در روز جمعه بر آید، به ذکر خدا بشتابید، و خرید و فروش را رها کنید». که این آیه نظر به حکم در وقت نداء دارد، ولی نظر به اصل نماز ندارد.

هم چنین آیه صید: «با کسی نیست که از صیدهایی که سگان صید نخورده‌اند، بخورید». که آیه از حیث انواع گوشت اطلاق ندارد، تا در حلیت گوشتهایی که به آن دلیلی نداریم، بتوان به آیه متمسک شد.

در اینجانب، آیات فقط ناظر است به این معنی که لازم است به عدل حکم شود، و شدت دشمنی قومی مانع رعایت عدل نگردد. و قربت و خویشی امثال والدین و اقرباء، از حکم به عدل جلو گیری نکند. خواه فقیر باشند، خواه غنی، ولی اطلاق ندارد که مخاطب مردوزن هر دو می‌توانند بر مسند بنشینند.

و بر فرض که آیه اطلاق داشته باشد، به دور وایت صحیح مذکور که قضاوت و حکم را ویژه مردان دانسته قید می‌خورند.

اگر ایراد شود: هر دو دلیل مثبت حکم هستند، و بین آنها منافاتی نیست تا مراجعه به قید شود. و وجهی ندارد که خصوصیت مرد فقط ملاحظه شود. در جواب گفته می‌شود: اگر مقیدی در کلام وجود داشت، می‌بایست آن را بر مطلق ترجیح داد، چون دلیل مقید قوی‌تر از دلیل مطلق است. بنابراین اگر موضوع در هر دو، واحد باشد، مانند این مثال: يك بنده را آزاد کن، و يك بنده مؤمن را آزاد کن. باید به وسیله مقید، مطلق را قید زد. و دلیل ترجیح مقید بر مطلق، این است که بر فرض عدم دخالت داشتن مقید در حکم، حکمی که بعد از مطلق به واسطه مقید آمده است لغو و بیهوده خواهد بود.

ایراد نشود: حکم به مشروطیت «مردی» در قضاوت آن چنانکه از دو حدیث شریف استفاده می‌شود، منوط است به اینکه مفهوم لقب و قید حجیت داشته باشد. (یعنی مفهوم رَجُل دلالت بر شرطیت مردی کند و غیر مرد را از حکم بیرون راند) در حالی که خلافش به اثبات رسیده.

زیرا در جواب خواهیم گفت: عنوان رجل موضوع حکم قضاوت است، و استناد به موضوع بودن عنوان يك مطلب و استناد به مفهوم قید و لقب مطلب دیگری است زیرا معنای مفهوم یعنی رجل، نفی حکم است از زن. و مفهوم البته چنانکه بیان شده است حجیت ندارد لکن موضوع قرار گرفتن مرد در حکم، معنایش جائز نبودن رجوع به زن است در مورد قضاوت، زیرا وقتی می‌توانیم زن را نیز شامل این حکم قرار دهیم، که لفظ رجل را از معنای خود حذف کنیم، و وجهی برای الغای خصوصیت لفظ نیست، زیرا در محلی خود ثابت شده که دلیل اشتراك تکلیف در موضوعات و مناصب جاری نیست.

حاصل آنکه قضاوت منصب است و باید موضوع آن که حکم قضاء بر او ثابت است، با دلیل احراز شود. و این احراز در مورد مرد کامل است. ولی در مورد زن، اصل، حکم به عدم آن می‌کند.

و مفهوم لقب بر فرض اینکه حجّت باشد، دلیل ظاهری است در نفی قضاوت از زن، و این دلیلی اجتهادی است. و چون حجّیت ندارد، پس دلیل اجتهادی بر نفی قضاوت از زنان نداریم، بلکه دلیل جریان اصل تعبّدی است.

بلی کسی که به دلیل اجتهادی، یعنی روایت متمسک شود، برای عدم جواز قضاوت برای زن، باید به مفهوم لقب متمسک گردد. و چون لقب حجّیت ندارد، بلکه مفهوم ندارد، تمسک به آن صحیح نیست.

۲- از جمله روایت جابر از امام باقر ع است که فرمود: «زن نمی تواند متصدی قضاوت و حکومت شود». و در «مستند» نیز به این روایت استدلال کرده است.^۱

دیگر روایت حماد بن عمرو است با دو روایت مرسل دیگر مَطْلَب بن زیاد، و عمرو بن عثمان.^۲

و اما روایت حماد: این روایت را صدوق در باب نوادر فقیه آورده که وصیت پیامبر اکرم ص است به امیر المؤمنین ع. و صدوق به سندش از حماد بن عمرو و انس بن محمد از پدرش، که تمامی از جعفر بن محمد از پدرش، از جدش از علی بن ابی طالب ع نقل می کنند که آن حضرت از پیغمبر اکرم ص شنید که فرمود: «ای علی تو را وصیت می کنم به اموری و بر آن مواظبت نما، که تا وقتی بر آن مواظبت کنی در خیر و سعادت خواهی بود. سپس حضرت چند مورد را ذکر فرمودند تا به اینجا رسیدند:

یا علی! بر زنان جمعه و جماعت، اذان و اقامه، عیادت مریض، تشییع جنازه، و هروله بین صفا و مروه، دست کشیدن به حجر الاسود (به هنگام ازدحام که موجب برخورد بین زن و مرد می گردد)، همچنین تراشیدن موی سر نیست. زن نباید

۱- «مستند» ج ۲ ص ۵۱۹.

۲- » » »

قضاوت کند، و مورد مشورت نباید قرار گیرد، و ذبح جز در وقت ضرورت نباید بکند، تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) نباید بلند بگوید، در کنار قبر نایستد، و خطبه (روز جمعه) رانشنود، ازدواج را خود به عهده نگیرد، از خانه بی‌اذن شوهر بیرون نرود، و اگر برود خدا و جبرائیل و میکائیل اورا لعنت کنند، و از خانه شوهر چیزی جز با اجازه شوهر نبخشند، و شب را نخواهد در حالی که شوهر بر او خشمگین باشد، اگر چه شوهر به او بدی کرده باشد تا آخر. در کتاب «وسائل» این حدیث را با همین سند تا جمله «و قضاوت نباید بکند» آورده است.

شیخ صدوق در «مشیخه» گوید: آن روایتی را که از حماد بن عمرو و انس بن محمد راجع به وصیت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده، من از محمد بن علی شاه، از ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن حسین، از ابویزید احمد بن خالد خالدی، از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، از پدرش احمد بن صالح تمیمی، از محمد بن خاتم قطان، از حماد بن عمرو، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده‌ام.

همچنین این روایت را از محمد بن علی شاه روایت کردم که او از ابو حامد، از ابویزید، از محمد بن احمد بن صالح تمیمی، از پدرش، از انس بن محمد ابو مالک، از پدرش، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که به امیر المؤمنین فرمود: «یا علی تورا به وصیتی سفارش می‌کنم...» تا انتهای وصیت.

نگارنده: حماد بن عمرو ممکن است نصیبی باشد و نامش در رجال نیامده و همچنین انس بن محمد، و در طریق حدیث چند نفر مجهول الحال وجود دارد که گویا از اهل تسنن اند.

ولی فقهای شیعه این عبارات از وصیت را در کتب خود آورده‌اند، و در ابواب فقه نقل کرده، و در مواضع متعدد به آن استشهاد نموده‌اند.

و صدوق این فقرات متعلق به زنان را در کتاب «خصال» وقتی که ابواب نوزده گانه را می‌شمرد، با سند اولی، و شیخ طبرسی در کتاب «مکارم الاخلاق» ذکر کرده‌اند.

و کلام پیامبر «این امور بر زنان نیست» ظاهر است در اینکه این امور به آنان واگذار نشده، پس صحیح نیست که متصدی آنها شوند.

و این سخن که «اقامه نماز و عبادت مریض و جماعت، نسبت به زنان مسورد رغبت است، و روایت فقط به این نکته متوجه است که بر آنها الزامی نیست» علاوه بر اینکه قابل اشکال است به اینکه می‌توان گفت صدور این گونه امور از زنان مطلوب نیست چنانکه ظاهر است، منافات ندارد با اینکه سایر موارد بر حال خود یعنی عدم جواز آنها برای زن از طرف شارع باقی باشد، و به هیچ وجه مطلوب نباشد.

در «جواهر» پس از آنکه بر عدم جواز قضاوت برای زن نقل اجماع می‌کند می‌گوید: بدلیل حدیث نبوی که می‌فرماید: «قومی که زمامدار آن زن باشد، رستگار نخواهد شد» و در حدیث دیگر است: «زن نباید متصدی قضاوت شود» همچنین وصیّت پیغمبر ﷺ که در فقیه از حماد نقل شده، که آن حضرت فرمودند: «با علسی برای زن جمع و جماعت وضع نشده- تا اینکه گوید: زن نباید متصدی قضاوت شود.» و این روایات مؤید است به این مطلب که زن در این منصب نقصان دارد، و سزاوار نیست بامردان مجالست نماید، و صدای خود را میان آنان بلند گرداند. و نیز به دلیل سیاق کلمات ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، که در زمان غیبت و غیر غیبت از طرف خود نایب، نصب می‌نمودند، بلکه در بعضی تصریح به مرد شده، لاقلاً آنکه در جواز آن برای زن شک پیدامی‌شود، و اصل در این موقع عدم جوازمی باشد.^۱

در «مفتاح الکرامه» گوید: امازن جائز نیست قاضی باشد، به دلیل حدیث جابر

۱- «جواهر» چاپ ملّی کتاب قضاء ص ۲.

از امام باقر علیه السلام که می فرماید: «هیچ زنی نباید قضاوت کند». و مقدّس اردبیلی اگر اجماع نبود، این دلیل را قبول نمی کرد. ولی این خبر با شهرتی که بین فقهاء دارد، جبران می شود، ولو اینکه اجماع راهم انکار کنند. علاوه بر آنچه که راجع به نقصان عقل و دین، و عدم صلاحیت وی برای اقامه نماز برای مردان، و اینکه شهادت وی غالباً نصف شهادت مرد است، وارد شده است.^۱

نگارنده: آنچه در «مفتاح الکرامة» درباره جبران خبر باشهرت گفته شده، غیر از سیره ای است که قبلاً ذکرش آمد. زیرا سیره خود به تنهایی دلیلی کامل برای مقصود ماست. و اما جبران خبر باشهرت، به این معناست که حجّت و دلیل برای حکم، خود خبر است، ولی ضعف آن باشهرت جبران می شود.

۳- روایات ابن نُبّاته و ابن ابی المقدام و ابن کثیر است که: «زن به کاری که بیرون از شأن اوست، گماشته نشود».^۲

همچنین است کلام امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام در وصیّتی که برای آن حضرت در حاضرین نوشت، و این وصیّت از بهترین وصایای آن حضرت بشمار می رود، و در ضمن آن می فرماید: «زن را به کاری که بیرون از حد و شأن اوست مگمار، که زن ریحان و گل است، و قهرمان نیست».^۳

اما اموری که بیرون از شأن زن است، دو معنی دارد:

۱- اموری که از شأن زنان و کارهای مختصّ به آنان بیرون است.

۲- اموری که از قدرت و تمکّن و طبیعت او خارج است.

و معنی دوّم قوی تر است، به واسطه دلیلی که حضرت ذکر کرده: «زن ریحان

۱- «مفتاح الکرامة» ج ۱۰ ص ۹ کتاب قضاء.

۲- «مستند» ج ۲ ص ۵۱۹ کتاب قضاء.

۳- «نهج البلاغه» باب کتب ص ۵۶ از چاپ مصر - عبده.

است نه قهرمان». و نیز محتمل است که هر دو معنی اراده شده باشد، به این نحو که کلمه «بیرون از شأن زن را» در یک معنای کلی که هر دو جنبه را شامل می شود استعمال کنیم. و تعلیل امام هم با آن منافاتی ندارد، بلکه متناسب هم می باشد.

و معلوم است که حکومت و قضاوت از امور مشکل است، بلکه از مشکل ترین امور می باشد، و نیاز به قدرت و سعه جسمی، و علمی، و وسعت ادراک، و بصیرت عمیق، و هوش سرشار، و صبر جمیل، و اراده کافی و قوی و تأثیر گذار بدون تأثر و انفعال دارد. و گرنه خلاف مقصود حاصل می شود، و به نقیض مطلوب، یعنی از هم گسیختگی و سستی و تباهی منجر می گردد. و گویا این سخن امام در این وصیت: «بپرهیزید از مشورت با زنان، که رأی آنها تباهی آورده و عزمشان سست است» به این اصل دلالت می کند.

مضافاً به اینکه حکومت و قضاوت غالباً بی مشورت ممکن نیست، و وقتی زن نمی تواند طرف مشورت واقع شود، چگونه در مسند حکومت و قضاوت قرار گیرد؟

شیخ محمد عبده در شرح قول امام عَلَيْهِ السَّلَامُ: «زن ریحان است» گوید: این وصیت کجا، و حال کسانی که زنان را به صحنه اجتماع و شرکت در مصالح امت می کشانند، و بالاتر اینکه این کارها را برای او بزرگواری می دانند، کجا؟

نگارنده گوید: تأمل دقیق در سخنان آن حضرت «مگذار که از حد خود با فراتر نهند، و او را واسطه برای شفاعت دیگران قرار داده» نیز به گفته ما دلالت می کند.

خلاصه در زن، حالت رقت و لطف و احساس و اثر پذیری وجود دارد، چنانکه خلقت طبیعی او برای اثر برداری و انفعال (قبول نطفه و اثر برداشتن از آن)

۱- پاورقی عبده ص ۵۶ از باب کتب «نهج البلاغه».

خلق گردیده است.

و این روحیه اثرپذیری با آنچه که نیازمند به اعمال قوه و اثر گذاری در کارهای طاقت فرسا و بر خوردهای اجتماعی است، مثل حکومت و قضاوت، منافات دارد. و وصیت امیر مؤمنان علیه السلام به مالک اشتر را قبلاً یاد آور شدیم که فرمود: «پس برای حکومت بین مردم بهترین فرد از رعیت خود را انتخاب کن. از افرادی که تحمل سختی های امور را دارند، و دشمنان نمی توانند او را از پای در آورند. در لغزشها فرو نلغزد، و قدرت تحمل حقیقت را داشته باشد. از طمع در امور نفسانی خویش را دور بدارد و به دقت و درایت کم اکتفا نکند بلکه با نهایت فکر و فهم رسیدگی کند. افرادی را انتخاب کن که در شبهات جانب احتیاط را از دست ندهند، کسانی که به بهترین دلیل و برهان استوار عمل کنند، و از مراجعه ارباب رجوع آزرده خاطر نگردند؛ کسانی که تا مسئله ای روشن نشود، قدم از قدم برندارند، و هنگامی که روشن شد، قاطع و کوبنده با آن برخورد کنند. و ثنا گوینان او را نفرینند، و متکبر نسازند. زیاده گوئی ها او را از ادراک حقیقت منحرف نسازند که البته اینان در اقلیت اند». نگارنده: به جان خودم سو گند سزاوار است این وصیت را بانور برجشمان حور بنگارند که بالاتر از آن است، که با مرگ بر صفحات کاغذ، یا با آب طلا بر پهنه شفق نگاشته شود.

مطلبی لطیف: در استعاره ای که امام علیه السلام بکار برده، وزن راریحانه خوانده، سر عجیبی نهفته است، که تمام سخنان گذشته ما را از لطافت، رقبت و احساس و سایر صفات زن، در بر می گیرد. زیرا ریحان یعنی گیاه خوشبو مانند گل است. و ریحانه در لغت به دسته گیاه خوشبو و گیاه معطر معروف می گویند. و شادابی و طراوت وی تا وقتی است که در بوستان و باغ و بر شاخسار یعنی محیط طبیعی خود بماند، و در کنار درخت و اصل خویش زندگی کند. و به سبب همین لطافت بسیار است که بادی شدید، گلبرگهایش را می پراکند، و لطافت و بویش را از بین می برد. و آن را به وادی تباهی می رساند.

همین طور زن، چون قهرمان روئین تن خلق نشده، که تحمل شدائد را داشته باشد و مشکلات رتق و فتق امور را تحمل کند، باید در گلزار خانواده گی خود به حفظ شخصیت و کرامت خود پردازد و از این حد تجاوز نکند.

ولی اگر در اجتماع مردان داخل شود، و در کار آنان دخالت کند، و متصدی امور مهم گردد، باد کشنده مهالك و آفات و انحرافات، بروی وزیدن گیرد، و وجودش را درهم شکنند، و سجایای فطری و خدادادی و غرائز لطیف و مناسب در او را از وی بگیرد، و بوی خوش نفسانیش از بین برود. در نتیجه وجود عزیز و صفات ویژه و خلق نیکوی او به پستی گراید و ضایع گردد؛ و این مطلب ظلمی نابخشودنی در حق او است.

۴- روایتی است که بخاری در دو موضع از کتابش نقل کرده، اول در کتاب مغازی. دوم در کتاب «فتن» می گوید: روایت کرد برای ما عثمان بن هیثم، از عوف، از حسن، از ابی بکره که گوید: خداوند مرا در جنگ جمل به واسطه سخنی که از پیغمبر ﷺ شنیدم بهره مند ساخت. که به استناد آن با اصحاب جمل جنگ کردم و آن سخن اینست که چون به پیغمبر خبر رسید که دختر کسری سلطنت فارس را بدست گرفته فرمود:

۱- قسطلانی در جزء دهم از کتاب «ارشاد الساری الی صحیح بخاری» در کتاب «فتن» گوید: کلمه فارس منصرف است (تنوین قبول می کند) و ابن مالک گفته: این کلمه با تنوین تلفظ شده، ولی صحیح بدون تنوین است. و در «کواکب» گوید: کلمه فارس بر دو معنی اطلاق می شود: یکی براهالی عجم. دوم بر شهرهای آنها. و بنا بر معنی اول تنوین قبول می کند، و بر مبنای دوم هم، قابلیت تنوین را دارد، ولی ممکن است بدون تنوین تلفظ شود. سپس گوید: افرادی که قضاوت زن را منع کرده اند، به این حدیث استدلال می کنند، و این قول تمامی فقهاست. و ابوحنیفه می گوید: قضاوت زن در مواردی که شهادتش مسموع است، مورد قبول است.

و اسماعیلی به واسطه نضربین شمیل، از عوف جمله ای را به آخر این روایت اضافه کرده

←

«قومی که زمامداری و اختیار خود را بدست زنی دهد، هرگز رستگار نخواهد شد»^۱.

و این حدیث در همه نسخه‌های کتاب «صحیح بخاری»، از قدیم و جدید موجود است. و نیز در تمام شرح‌های آن، مثل «ارشاد الساری» و کتاب «عمدة القاری»، و غیر این دو ذکر گردیده است.

این روایت را نسائی در کتاب «قضاوت» با سند دیگری از ابی بکره نقل می‌کند که می‌گوید: خداوند مرا به برکت حدیثی که از پیغمبر ﷺ شنیده بودم نجات داد، و آن حدیث این است: چون کسری هلاک شد، پیغمبر پرسید چه کسی جانشین وی گشت؟ گفتند: دخترش، فرمود. «قومی که حکومت خود را به عهده زنی گذارد، هرگز رستگار نخواهد شد»^۲.

همچنین ابو عیسی ترمذی در کتاب «فتن» در باب ۷۵ عین حدیث نسائی را آورده، و در ذیل آن چنین اضافه کرده: ابوبکره گوید: وقتی عایشه قصد بصره کرد، بیاد سخنی از رسول اکرم ﷺ افتادم، که خداوند به وسیله آن مرا از گمراهی حفظ کرد. ابو عیسی گوید: این حدیث صحیح است.^۳

گوید: ابوبکره گفت: از کلام پیغمبر دانستم که اصحاب جمل پیروز نخواهند شد. و در جزء ششم از «ارشاد الساری» در کتاب «مغازی» ص ۵۱۳ در وقتی که این حدیث را شرح می‌کند، گوید: مذهب تمامی فقهاء این است که زن به قضاوت و حکومت منصوب نخواهد شد، ولی طبری این را اجازه داده. و این حکم مخصوص مالک و ابوحنیفه است، که گویند: زن در مواردی که شهادتش قبول است، می‌تواند حکم کند. (مصنف)

۱- صحیح بخاری ج ۳ کتاب «مغازی» ص ۶۰. و ج ۴ کتاب «فتن» ص ۱۵۴ چاپ عثمانی مصر سال ۱۳۵۱ هجریه.

۲- «سنن نسائی» ج ۸ کتاب آداب قضاء ص ۲۲۷ چاپ مصر (الازهر).

۳- «ترمذی» ج ۴ ص ۵۲۷ و ص ۵۲۸ چاپ مصطفی بانی.

این روایت به الفاظ و عبارات مختلف نقل شده است. و به این صورت نیز آمده: «قومی که زن تکیه گاه و متولّی امور آنها باشد، هر گز رستگار و موفق نخواهد بود». و در «تحف العقول»^۱ به عین این روایت را نقل کرده. ولی در بحار وقتی که از «تحف العقول» نقل می کند، به جای لفظ «أَسْتَدُوا» لفظ «أَسَدُوا» را آورده است.^۲

در «نهایه» ابن اثیر در مادّة «قیم» حدیث را به این صورت نقل نموده: «قومی که قیّم آنها زن است، رستگاری نخواهد دید».^۳

و در حاشیة «نهایه» از هروی و «لسان» به جای لفظ «قیّمهم» لفظ «قیّمتمهم» آمده است.^۴

در «جواهر» مذکور است: «روی صلاح و سعادت نبیند آن قومی که زن ولّی آنها باشد».^۵

و در «مستند»؛ «است به صلاح نرسد قومی که زنی ولّی آنها باشد».^۶ و ناگفته نماند که این حدیث نزد عامّه مشهور و مستفیض است، و آن را در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ و سیره خود آورده اند.

۱- «تحف العقول» چاپ حیدری ص ۳۵.

۲- «بحار الانوار» چاپ جدید ج ۷۷ ص ۱۳۸.

۳- «نهایه» ج ۴ ص ۱۳۵.

۴- «نهایه» ج ۴ ص ۱۳۵.

۵- «جواهر» کتاب قضاء ص ۲ چاپ ملفی.

۶- «مستند» ج ۲ کتاب قضاء ص ۵۱۹.

۷- در «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۱ (حدیث ۹۴) این خبر را به بخاری نسبت می دهد. همچنین ترمذی، ابن ماجه، احمد حنبل نیز روایت کرده اند و تمامی آنها از ابی بکره نقل نموده اند که پیغمبر فرمود: «رستگار نخواهد شد قومی که کارش را به دست زن بسپارد». و نیز در ج ۶ ص ۱۵ (حدیث ۱۳۷) به ابی شیبه نسبت داده که این روایت را از ابی بکره نقل کرده است.

و علماء شیعه هم آن را در کتب فقهی خود از ایشان نقل نموده. و در چند موضع به آن استدلال کرده اند، به نحوی که ضعف سند آن را می توان با شهرت عظیمی که به حد اجماع رسیده جبران شده دانست.

ایراد نشود که جبران سند با شهرت، در جایی است که معلوم باشد استاد علماء به خبر شده باشد، و این مطلب در اینجا ناتمام است.

زیرا در جواب گفته خواهد شد: در مورد استناد به حدیث همین بس که آن را در کتب ذکر، و بدان استشهاد کرده، بلکه به عنوان يك حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدان استدلال نموده اند. و بسیاری از روایات ضعیف ما که ضعف آن را با شهرت جبران کرده اند، بهتر از این حدیث نمی باشد، و این مقدار برای يك فرد فقیه و بصیر کافی است. و اما ابوبکر راوی حدیث، از اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، که ساکن بصره بوده و به عبادت و صداقت شناخته می شده است.

و در کتب رجال درباره وی مذمت و انتقادی دیده نشده، بلکه کناره گیری وی از اصحاب جمل در جنگ با امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بر بصیرت او دلالت می کند، گرچه او را در صف اصحاب آن حضرت رضوان الله علیهم که در رکابش جنگیده اند نمی توان قرار داد؛ و علماء اهل سنت شرح حالش را در کتب خود آورده اند.

ابن حجر عسقلانی شافعی در «اصابه» گوید: ابوبکره اسمش، نفیع بن حارث بوده، و ابن مسروح هم می گفتند و ابن سعد بر این اعتقاد است. و ابواحمد از ابی عثمان نهی از ابی بکره نقل می کند که: من غلام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودم، ولی مردم مرا به فامیلم نسبت می دادند، و اسم من نفیع بن مسروح است. و بعضی گفته اند: اسمش مسروح بوده و به این مطلب، ابن اسحاق معتقد است.

وی به کنیه اش مشهور بود و از فضلاء صحابه به شمار می رفت و در بصره ساکن بود، و از خود اولادی به جای گذاشت که تمامی آنها دارای فضیلت و شهرت بودند. و هم او بود که از قلعه طائف به وسیله طنابی که به قرقره ای متصل بود آویزان شده و به

نزد پیغمبر آمد، و چون فرقه به معنای «بکره» است از اینجهت به «ابوبکره» شهرت یافت، او از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت دارد، و اولادش هم از وی روایت نقل کرده اند. ابن عبدالبر در «استیعاب» گفته: ابوبکره ثقفی، اسمش نفیع بن مسروح است، و نفیع بن حارث هم گفته شده. و مادرش سمیة کنیز حارث بن کلهه بود. و ما احوال او را در فصل احوال زیاد بن ابیه گفتیم، چون مادر زیاد و ابوبکره هر دو بوده؛ و کراراً ابوبکره می گفت: من غلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستم. و از اینکه به خویشان خود نسبت داده شود، کراهت داشت. و هم او بود که از قلعه طائف به اتفاق جمعی از غلامان، هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در طائف بودند، به آن حضرت ایمان آورد. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنها را آزاد کردند. از این رو پیوسته خود را به آن حضرت منسوب می کرد، و می گفت: من آزاد شده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستم.

سپس ابن عبدالبر گوید: احمد بن زهیر نقل می کند که ابوبکره یکی از صحابه پیامبر بوده، و هنگامی که مغیره بن شعبه زنا کرده بود، علیه او شهادت داد، ولی چون شهادت کامل نشده بود، عمر او را تازیانه زد. سپس به او گفت: توبه کن تا شهادتت پذیرفته شود. ابوبکره گفت: توبه کنم تا شهادتتم را بپذیری؟ عمر گفت: آری. ولی او جواب داد تا زنده ام درباره کسی شهادت نمی دهم و بنا بر این نیازی به توبه ندارم. و همچنین ابن عیینه و ابن مسلم طائفی، از ابراهیم بن میسره، از سعید بن مسیب نقل می کنند که: هنگامی که مغیره بن شعبه زنا کرده بود، سه نفر بروی شهادت دادند، ولی زیاد بن ابیه از اظهار شهادت خودداری کرد. بنا بر این عمر هر سه نفر را حد زد. سپس اظهار داشت: توبه کنید، دو نفر از آنها توبه کردند، و شهادتشان مجاز شد، ولی ابوبکره توبه نکرد.

وی از کثرت عبادت همچون پیکانی نحیف و لاغر شده بود تا مرد. گفته شده:

۱- «الاصابة» ج ۳ حرف نون (نفیع) ص ۵۴۲ چاپخانه مصطفی محمد در مصر سال

پیغمبر ﷺ اورا به ابی بکره کنیه داده است، چون به بکره ای (قرقره ای) آویزان شده و از قلعه طائف به نزد آن حضرت پائین آمد. از او اولاد بسیاری باقی ماندند، که اغلب آنان از بزرگان علم و فضیلت بشمار می رفتند. وی در سال ۵۱ یا ۵۲ در بصره وفات نمود، و وصیت کرد ابو برزّه اسلمی بر او نماز بگزارد. وی بر او نماز گذارد. حسن بصری گوید: از اصحاب پیغمبر ﷺ با فضیلت تر از عمران بن حصین و ابی بکره کسی در بصره ساکن نشد.^۱

۵- ابو عیسیٰ محمد بن سورهٔ ترمذی در کتاب «صحیح» خود در باب ۷۸ از کتاب فتن می گوید: روایت کرد برای ما احمد بن سعید اشقر، از یونس بن محمد و هاشم بن قاسم، و هردو از صالح مرّی، از سعید جریری، از ابی عثمان نهدی، از ابی هریره روایت کرده اند که می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «چون امراء شما بهترین شما باشند، و ثروتمندان شما سخاوتمندانان باشند، و امور شما با مشورت انجام پذیرد، پس روی زمین برای شما از زیر زمین بهتر است. و اگر امراء شما شرارتان، و اغنیاءتان بخیلان، و امور شما به دست زنان افتد، شکم خاك برای شما از روی زمین مناسب تر است».

ابو عیسیٰ گوید: این حدیث شگفت آوری است، که آن را فقط از صالح مرّی بیاد دارم.

و در احادیث صالح مرّی عجائبی وجود دارد که مختص به خود اوست. وی مرد صالحی بوده است.^۲

۶- روایاتی که به طور مطلق، اطاعت از زنان را نهی نموده است، و مفاد آنها با ولایت زنان در قضاوت، و حکومت کاملاً متناقض است. از این قبیل:

۱- «الاستیعاب» ج ۴ کتاب الکنی باب (باء) ابو بکره ص ۱۶۱۴ چاپخانهٔ نهضت در مصر.

۲- «ترمذی» ج ۴ کتاب «فتن» ص ۵۲۹ و ص ۵۳۰ چاپخانهٔ مصطفی بانی در مصر.

- ۱- روایت «من لایحضره الفقیه» است: «ای مردم از زنان به هیچ وجه اطاعت نکنید و بر هیچ ثروتی آنان را امین مشمرید»^۱.
- ۲- دیگر روایت حسین بن مختار است: «از زنان شرور بپرهیزید، و از خوبان آنها بر حذر باشید. اگر شمارا به چیزی امر کردند مخالفت کنید، تا در انجام بدی‌ها به شما طمع نوزند»^۲.
- از جمله در «نهج البلاغه» است: «از زنان شرور بترسید، و از خوبان نشان بر حذر باشید. در خوبی‌ها اطاعتشان مکنید، تا در بدی‌ها به شما طمع نوزند»^۳.
- ۷- روایاتی که دلالت دارند، زنان از نظر قوا و نفوس، و عقول ضعیفند، و در امور مربوط به سیاست و سلطنت نباید طرف مشورت قرار گیرند.
- از آن جمله در نهج البلاغه است که: امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ یکی از مفاسد آخر الزمان را اداره مملکت با مشورت زنان شمرده و می‌فرماید: «زمانی برای مردم پیش خواهد آمد که جز سیاست کنندگان و سخن‌چینان در آن تقرب نیابند. و جز فاجر، زیرا که به شمار نیاید، و جز منصف کسی ضعیف شمرده نشود. صدقه از یان، و صلۀ رحم را منست، و عبادت را سبب برتری و سرفرازی بر مردم شمارند. پس در آن زمان حکومت با مشورت زنان، و امارت به دست کودکان، و تدبیر امور جامعه بدست افراد فرومایه خواهد بود»^۴.
- از آن جمله وصیت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است به لشکر خود قبل از برخورد با دشمن در صفین، که در نهج البلاغه ذکر شده: «چون به یاری خدا دشمن گریخت، آن کس را که رو به فرار گذاشته نکشید، مجروحان و افرادی را که از کار بازماندند صدمه نزنید، زنان را آزار مکنید، اگر چه به شما دشنام دهند، و به حکام شما ناسزا گویند، که زنان ضعیف‌تن، و ضعیف روحیه، و ضعیف عقلمند. و مایه‌واره مأمور

۲۰۱- «مستند» ج ۲ ص ۵۱۹ کتاب قضاء.

۳- «نهج البلاغه» خطبه ۷۸ ص ۱۲۹ چاپ مصر - عبده.

۴- «نهج البلاغه» باب حکم ص ۵۱۹.

بودیم که کاری به آنها نداشته باشیم، و حال آنکه مشرک بودند. و همانا در جاهلیت فردی ازمازنی را با سنگ یا چوب می زد و همواره خودش و بازماند گانش مورد شمانت واقع می شدند»^۱.

و از آن جمله در «نهج البلاغه» امام علیه السلام عایشه را به واسطه بر شتر نشستن و به جنگ جمل رفتن شمانت می کند، و وی را به کینه ای خاص که به حضرتش داشته نسبت می دهد، مضافاً به اینکه در این خطبه در باره رأی زنان مطالبی بیان شده است، و زنان هر کجا باشند چون زن هستند، این فکر زنانه با آنهاست.

امام فرمود: «امّا فلانه (عایشه) سستی فکر و رأی زنان، و کینه ای که چون کوره آهنگر در سینه اش مشتعل شده بر وی عارض گشته است. و اگر او را دعوت می کردند که آنچه با من کرد با دیگری کند، هرگز نمی پذیرفت. ولی با این همه حرمت اولیّه او (همسری پیامبر) را رعایت می کنم، و حساب او را به خدا واگذار می نمایم، که هر که را بخواد عفو، و هر که را بخواد عذاب خواهد کرد»^۲.

امام علیه السلام بعد از جنگ جمل خطبه خواند، و در خطبه مذکور که در نهج البلاغه آمده می فرماید: «ای مردم زنان، ایمانشان ناقص، و نصیبشان اندک، و عقلشان نقصان دارد. امّا نقصان ایمان آنها، همان است که در ایّام حیض، نماز نتوانند خوانند، و امّا نقصان نصیبشان این است که میراث آنها نصف مردان است. و امّا نقصان عقلشان این است که شهادت دوزن به اندازه یک مرد است. از بدانشان پرهیزید، و از خوبانشان بر حذر باشید. در خوبی ها اطاعتشان مکنید، تا در بدی ها به شما طمع نورزند»^۳.

شیخ محمد عبده در شرح قول امام: «در خوبیها از آنان اطاعت نکنید» گوید:

- ۱- «نهج البلاغه» ج ۲ باب کتب عدد ۱۴ ص ۱۵ از چاپ مصر- عبده.
- ۲- «نهج البلاغه» ج ۱ باب خطب، خطبه ۱۵۴ ص ۲۸۳. و طبری نیز با مختصر تفاوتی این خطبه را در تاریخش در پایان داستان جنگ جمل ج ۳ ص ۵۴۴ ذکر کرده.
- ۳- «نهج البلاغه» ج ۱ باب خطب ص ۱۲۹ از چاپ مصر- عبده.

مراد حضرت ابن نیست، که معروف را به واسطه مجرد گفتن زن ترك کنید که ترك امر معروف مخالف با سنت صالحه است، خصوصاً اگر واجب باشد. بلکه مراد اینست که معروف را فقط به واسطه اینکه زن گفته انجام مده، بلکه معروف را برای معروف بودن انجام ده، نه برای اینکه زن تو را بدان امر کرده است. امام سخنی فرمود که تجربه در طئی سالهای متمادی آن را تصدیق نموده است، و کلام امام جزد درباره افرادی انگشت شمار، از زنان استثناء بردار نیست که هوش و سازمانی فزون تر از افرادی دارند، یا تحت تربیت بسیار ممتاز و صحیحی واقع شده اند، که این تربیت، طبیعت ثانوی به آنها داده، و بر غریزه ذاتی آنها چیره شده است. « و در او تحویلی ژرف در جهت خلاف مقتضای جبلتی او ایجاد کرده است. »^۱

نگارنده: امام علیه السلام در نقصان زنان ظاهراً به کتاب و سنت استناد جسته اند. اما از نظر قرآن عبارت است از آیه شریفه: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ** (آیه ۱۱ از سوره نساء - ۴). « خداوند به شما توصیه می کند در باب فرزندان، که مرد و برابری زن نصیب می برد ». همینطور نسبت به زوج و زوجه، که مرد از زن نصف می برد، و زن از شوهر يك چهارم می برد. البته در صورتی که هیچ کدام فرزندی نداشته باشند، و الا مرد يك چهارم و زن يك هشتم نصیب دارد. هم چنین است نسبت در خویشان پدری چنانچه در حق اجداد و جدات، عموها و عمه ها، خواهران و برادران است.

و خداوند شهادت دو زن را در مورد وام گرفتن به اندازه شهادت يك مرد به حساب آورده می فرماید:

وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ

۱ - باورقی عبده بر «نهج البلاغه» ص ۱۲۹

قَرَضُونَ مِنَ الشُّهَدَاءِ (آیه ۲۸۲ از سوره بقره-۲).

«دو شاهد از مردان را به شهادت بگیرد، پس اگر چنین نشد يك مرد و دوزن را، از آن کسانی که به شهادت آنان رضایت دارید».
و اما خود داری آنان از عبادت در ایام عادت، از قرآن دلیلی ندارد، بلکه از اخبار استفاده می شود.

بلی در خصوص نماز ممکن است از آیات استفاده کرد. آنجا که بجا آوردن نماز را مشروط به طهارت می داند و می فرماید:

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطَّهَرُوا (آیه ۶ از سوره مائده-۵).

«اگر جنب هستید کسب طهارت کنید». و در آیه دیگر نزدیکی بعد از ایام حیض را مشروط به طهارت زن می داند و می فرماید:

وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطَّهَّرْنَ فَإِذَا طَّهَّرْنَ فَأَقُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ (آیه ۲۲۲ از سوره بقره-۲).

«قبل از اینکه آنها طاهر شوند نزدیکی نکنید، و پس از اینکه طاهر شدند اشکالی ندارد».

پس این آیه دلالت دارد، زنان در ایام حیض پاک نیستند و احتیاج به تطهیر دارند.

و از آنجائی که آیه اول دلالت بر لزوم تطهیر در نماز دارد، باضمیمه این آیه استفاده می شود که نماز در حال ناپاکی صحیح نیست. و ما می توانیم این حکم را نتیجه شکل دوم از قیاس بدانیم به این صورت که: ناپاکی به هیچ وجه باطهارت جمع نمی شوند. و در هر نمازی طهارت شرط است. پس نتیجه حاصل می شود که: ناپاکی با نماز جمع نمی شود. زیرا شرائط انتاج شکل دوم موجود است. (دو مقدمه از نظر کیفیت باید مختلف بوده و کبری کلی باشد).

و از آن جمله کلام آن حضرت به مردم بصره است که: «شماسر باز از زن، و پیروان

چهارپا بودید. که بابانگ او جمع شدید و با کشته شدنش فرار نمودید»^۱.
 و دیگر کلام امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است: «بهترین صفت زنان همان بدترین صفات مردان است. همانند کبر و ترس و بخل. زن اگر متکبر باشد، مرد اجنبی بر خود نمی پذیرد. و اگر بخیل باشد، مال خود و شوهر را حفظ می کند. و اگر ترسو باشد از هر چیزی که به آبروی او لطمه زند کناره گیری می نماید»^۲.
 و از آن جمله کلام آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در وقتی که لشگری را برای جنگ بسیج می نمود ایراد کرده می فرماید:

«در طول جنگ تمامی تو انید از یاد زنان خودداری کنید».

سید رضی (ره) در معنی این عبارت می گوید: از یاد زنان و آمیزش با آنان خودداری کنید، که این مطلب بازوی مردانگی را سست می کند و ارادهٔ نیرومند را ضعیف می سازد، و نیروی دویدن را درهم می شکنند، و از دورنگری و قدرت در جنگ می کاهد. و هر کس از چیزی خود را نگهدارد، لفظ أَعْتَبَ عَنْهُ درباره اش گفته می شود. و عذوب و عاذب، یعنی کسی که از خوردن و نوشیدن خودداری می نماید^۳.

نگارنده: جایی که یادآوری و ذکر زنان، و برخورد با آنان در جنگ موجب سستی عزم و گسیختگی امور خواهد شد، پس چگونه می توان توقع داشت، که امور مملکت و نظام اجتماع با در دست گرفتن زنان، حکومت و قضاوت را - که دو رکن مهم از ارکان سیاست مملکت است - آشفتنگی پیدا نکند. در صورتی که حاکم و قاضی باید دارای احساساتی قوی، و ایمانی نیرومند، و منطقی استوار باشد. و در غیر این صورت شیرازهٔ حکومت اسلامی از هم گسیخته و به بربریت قرون وسطی،

۱- «نهج البلاغه» ج ۱ باب خطب خطبة ۱۳ ص ۴۴ از چاپ مصر، با پاورقی محمد عبده.

۲- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۱۸۸.

۳- «نهج البلاغه» ج ۲ باب حکم فقره هفتم پس از حکمت ۲۶۰ ص ۱۹۶ چاپ مصر.

وتوحش نظام غربی، و رواج آداب و رسوم کفر تبدیل خواهد شد. خداوند ما را از این بلیات محفوظ بدارد.

و این مطلب مسلم است که شارع حتی ولایت و سرپرستی کودکان خردسال را با بودن پدر، و جد پدری به زن نسپرد، و بان بود این دو ولایت کودک به عصبه (خویشان پدری) واگذار شده. با اینکه مادر برای ولایت، به واسطه قرابت شدید به فرزند، سزاوارتر است.

سرایین امر این است که عقل زنان به این کار کفایت نمی کند، و در نتیجه ادب و دین و مال فرزند تباه می گردد.

امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید: «هنگامی که زنان (دختران)

۱- یعنی بنا بر قول کسانی که این قول را قبول دارند

مرحوم شیخ طوسی در «مبسوط» گوید: فقط پدر و جد هستند که حق دارند دختر را شوهر دهند و کسان دیگری از خویشان پدری که وارث مال هستند، حق دخالت ندارند. تا اینکه گوید: اولیاء زنان سه گروهند: اول پدر و جد، دوم برادر و پسر برادر و عمو و پسر عمو و مولی، سوم حاکم شرع. (جلد ۴ ص ۱۶۴ و ص ۱۶۵ چاپ حیدری طهران). لکن مشهور بین فقهاء این است که ولایت به خویشان پدری نمی رسد.

در «جواهر» گوید: در امر ازدواج، ولایت مخصوص پدر و جد پدری، و مولی و وصی، و حاکم شرع است. و اجماع بر عدم ولایت زن و اجداد او به هر دو قسم (محصل و منقول) منعقد است بلکه در این مورد هیچ اختلافی که موجب ضعف اجماع گردد نمی باشد. و اینکه عمو و برادر اولویت دارند با وجود نصوصی که تصریح بر عدم ولایت آنها دارد معنایش روشن است. تا اینکه گوید: آری در روایت ابوبصیر آمده: «امرازدواج به دست پدر و برادر و وصی و کسی که امر او در مال زن نافذ است، می باشد». و در روایت حسن بن علی است: «برادر بزرگتر به منزله پدر است». لکن این حکم از روی تقیه است، یا منظور اولویت عرفی است در اموری که ضرری به حال آنان (زنان) ندارد و از این قبیل اموری که در هر حال با اجماع فقهاء امامیه منافات ندارد. (جواهر کتاب نکاح - فصل اول از فصل سوم - در اولیاء عقد).

به زمان نکاح برسند، عَصَبَهُ بر آنها مقدم است»^۱.

یعنی وقتی زنان به سن ازدواج برسند، ولایت بر آنها برای مردهای طائفه پدر، از مادرشان مقدم است؛ و این سخن دلیل است بر اینکه مادر بر دختر خود ولایت ندارد. بحث پیرامون ولایت پدر و جد در فقه مذکور است، و اکنون از محدوده بحث ما خارج است.

۹- روایات زیادی که متواتر معنوی است و در جمیع ابواب فقه وجود دارد که دلالت می‌کنند بر اختلاف مرد و زن در مورد طهارت، نماز و روزه، جهاد، نکاح، نفقه، طلاق، عده، ارث، ولایت، قضاوت، شهادت، حدود، قصاص، دیات، بطوری که ممکن است گفته شود: این اختلاف وسیع از سرچشمه واحدی مایه می‌گیرد، و آن سرچشمه کلام خداوند است: *وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ* (آیه ۲۲۸ از سوره بقره-۲): «مردان بر زنان برتری دارند». و البته که کلام خدا برتر و بالاتر است: *وَکَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْیَا* (آیه ۴۰ از سوره توبه-۹).

و روح این تفاوت در تمامی شئون زن سرایت کرده، از قوای بدنی و خاطرات فکری و عواطف قلبی.

و اسلام که دینی است که بر همه ادیان و مکتب‌ها برتری دارد، و هرگز فروتر نخواهد بود^۲، بنگر چگونگی جنب زن را بیش از جانب مرد مراعات کرده، که در محیط آکنده از آفتها و فرسایش‌ها و بلایا قرار نگیرد، و گل وجودش به حال طبیعی خود باقی بماند، و در جنس انسانی بوی عطر آگین خاص خود را همواره حفظ نماید، و طهارت ذاتی و عصمت طبیعی خود را به دست امواج دیوانه و خطرناک شهوت مردان خیانت‌پیشه فاسد نسپرد که اورا چون اسباب بازی ملعبه خویش سازند، و مانند توپ به هوس‌های

۱- «نهج البلاغه» ج ۲ باب حکم ص ۱۹۴.

۲- این سخن را شیعه و سنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند.

یکدیگر پاسش دهند. و از این رو قیومیت وی را - آن هم نه فقط برای استمتاع، بلکه در همه امور مهم - بدست مرد سپرده است .

روایاتی وارد است که نوافل زن، مثل اعتکاف، روزه، حج، عمره، بی اجازه شوهر جائز نیست^۱. و قسم و نذر و عهد او نیز با اجازه شوهر باید باشد. و از خانه جز با اجازه شوهر نباید بیرون برود.

و این روایات بسیار زیاد است، و در فقه از خاصه و عامه به طور متفرق در ابواب مختلف وارد شده، بطوری که می توان تبعیت زن را از همسر در این امور و امثال آن در این روایات به طور یقین، و قیومیت مرد را بروی اجمالا از این روایات استفاده کرد.

پیامبر اسلام (ص) در وصیتی به امیر المؤمنین ع فرمودند: «یا علی زن روزه مستحبی جز با اجازه شوهر نمی تواند بگیرد»^۲.

و امام چهارم حضرت سجاد امام زین العابدین ع در پاسخ زهری^۳ در اقسام روزه فرمود: «اقسام روزه عبارت است از: واجب، حرام، مستحب، مکروه، مأذون و غیره. پرسید: روزه مأذون چیست؟ حضرت فرمود: روزه مستحبی زن که

۱- روایتی در مورد لازم بودن اجازه شوهر در نمازهای نافله زن نیافتیم. ظاهراً اجازه لازم نیست مگر جائیکه حق شوهر با نماز نافله تضييع شود.

۲- «من لایحضره الفقیه» باب نوادر ص ۳۶۷ چاپ کتابفروشی صدوق.

۳- زهری - بدضم زاء و سکون هاء - اسمش ابو بکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن حارث بن شهاب بن زهره بن کلاب است، وی دانشمندی معروف و اهل مدینه و تابعی است. وی صحبت ده نفر از صحابه پیغمبر را درک کرده و علماء اهل تسنن او را ستوده، و بسیار مدح نموده اند. گفته شده: علم فقهاء هفتگانه را در حفظ داشت و بسیاری از علماء حدیث ادوی روایت کرده اند. و اما علماء شیعه بعضی او را ستوده و بعضی مذمت کرده اند. «الکنی و الالقاب» ج ۲ ص ۲۷ چاپ صیدا. و در «سفینه البحار» ج ۱ ص ۵۷۳ مفصل احوالات او را آورده است.

بی اجازه شوهر صحیح نیست»^۱. و در «کافی» از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد است: «روزه مستحبی زن بی اجازه شوهر جائز نیست»^۲.

در «مرآة العقول» در شرح این کلام گوید: مشهور بلکه متفق علیه اصحاب این است، که زن بانهی شوهر روزه مستحبی نمی تواند گرفت. و همچنین مشهور عدم جواز است بدون اجازه»^۳.

در «المیزان» از «در المنثور» از عبدالرزاق در «المصنّف» و ابن عدی از جابر نقل می کند که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «پس از بلوغ دیگر شخص یتیم نخواهد بود. تا اینکه گوید: قسم زن شوهر دار منعقد نمی شود مگر با اجازه او»^۴.

و این روایات در کتب فقه و رقهای بسیاری را پر کرده و در تفاسیر و تواریخ و کتب حدیث و سنن و اشباه آن نیز وارد گشته است.

اسلام از خلوت مرد با زن نهی کرده، و از نشستن در جائی که زن نشسته بوده تا زمانی که گرمای بدن او در آنجا باقی است نهی فرموده، و نیز از امامت آنها جهت نماز برای مردان جلو گیری نموده است. و صفهای جماعت آنان را پشت سر مردان قرار داده و این مطالب از روایات تغییر قبله پیداست.

و به زنان امر کرده که چشم از نگاه به مردان بپوشند، و در سخن گفتن با مرد صدا نازک نکنند، شاید که در دل مردی که بیماری شهوت است طمع در وی پدید آید. و حجاب و ماندن در خانه را برای زنان مقرر کرده، تا جائی که به نقل شیخ طوسی در «امالی» با اسنادش از عبدالله بن حسن و دو عمویش ابراهیم و حسن پسران حسن، از فاطمه دختر امام حسین، از جدش امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که آن

۱- «من لا يحضره الفقيه» کتاب صیام ج ۴ ص ۸۰ چاپ کتابفروشی صدوق، و «کافی»

ج ۴ ص ۸۶ ۲- «کافی» ج ۴ ص ۱۵۱ چاپ حیدری سال ۱۳۷۷ هجری قمری.

۳- «مرآة العقول» ج ۳ ص ۳۳۸ از چاپ سنگی. ۴- «المیزان» ج ۲ ص ۲۶۹. ۵- و این اسناد همان است که خودش گفته است. جماعتی به ما خبر دادند از ابو مفضل از ابو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر حسنی از جدش موسی بن عبدالله از پدرش عبدالله بن حسن تا آخر اسناد.

حضرت فرمود: «زنان از ادای مقصود در سخن ناتوانند و عورت و ناموس مرد می باشند، بادعوت آنان به سکوت، نارسائی کلامشان، و با جای دادن آنها در منازل، عفت آنها را حفظ و نگاهداری کنید»^۱.

امیر مؤمنان علیه السلام در وصیتهش بسه امام حسن مجتبی علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید: «چشمان زنان را با پوشش حجاب از دیدن نامحرمان محفوظ بدار که شدت حجاب پاکی آنها را بهتر محفوظ می دارد. و بیرون رفتن آنان از منزل، پرخطرتر از وارد کردن مرد نامطمئن به خانه نمی باشد. و اگر می توانی کاری کنی که جز تو کسی را نشناسند، البته انجام بده»^۲.

در این مطلب گفتار خدای عزوجل کافی است که در مقام بیان حوریان بهشتی و تعریف و تمجید آنها می فرماید: «حور» مقصورات «فی الخیام چون خیام جمع خیمه است و آن به معنای چادری است که بر روی زمین برپا می کنند؛ و مراد از مقصورات «فی الخیام آنستکه آنها پرده نشینند و مصون و محفوظ بوده و از خود نمائی و جلوه گری برای همه کس خودداری می کنند؛ و این تفسیر از جماعتی که از جمله آنان ابن عباس و ابوالعالیه می باشند نقل شده است؛ و از مجاهد و ربیع در تفسیر این آیه چنین وارد شده است که مراد از مقصورات: اقتصار نظر آنهاست بر شوهرهایشان و هیچگاه نظر به غیر آنان ندارند؛ این تفسیر در «مجمع البیان» ذکر شده است و این تمجید و تحسین دلالت دارد بر آنکه بزرگترین حسن و نیکوئی برای زن و عالی ترین تمجید برای او همانا پرده نشینی و حجاب و عفت و تستر و دوری از

۱- «امالی» ج ۲ ص ۱۹۷ چاپ نجف اشرف. سیوطی در «جامع صغیر» (باب

همزه ج ۱ ص ۹۸ از طبع چهارم) از کتاب ضعفاء عقیلی از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: آن حضرت فرمودند: **إِنَّ مِنَ النِّسَاءِ عَيًّا وَ عَوْرَةً فَكُفُّوا عَيْنَهُنَّ بِالسَّكُوتِ وَ وَاوُوا عَوْرَاتِهِنَّ بِالسَّبُوتِ** (مؤلف)

۲- «نهج البلاغه» ج ۲ باب کتب ص ۵۶ چاپ مصر- عبده.

جماعت مردان و عدم خودنمائی و پرده‌داری است بطوری که این معنی بر شخص متفطن و خبیر مخفی نیست.

چگونه می‌توان، با وجود این اوصافی که در کلام آن حضرت است، آنان را رخصت داد که در کنار مردان قرار گیرند و به رتق و فتق امور، و امر و نهی، و فریاد بر آوردن و محاجّه و مخاصمه که لازمه قضاوت و حکومت است پردازند؟ و آنچه تا به حال ذکر شد، روح قوانین اسلامی است درباره زن که از ضروریات اسلام به‌شمار می‌رود.

عدم جواز ورود زنان در مجلس شورای

از آنچه تا کنون گفتیم روشن است که جائز نیست زن به مجلس شورا راه یابد، هر چند فقیه و مجتهد باشد، زیرا این مجلس تنها برای مشاوره و بحث از قوانین نیست تا بگوئیم زنها در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در اصول احکام اسلام بحث می‌کردند، پس چرا از شرکت در مجلس شورا محروم باشند.

زیرا مجلس شورا در این زمان، در همه امور ولایی و حکومتی، ریاست عامّه بر ملت دارد، و ارشاد و رهبری در امور سیاسی، تمامی به عهده اوست. و اوست که خط مشی حکومت را در کارها و در همه شئون ملت اعتم از اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، تعلیم و تربیتی مقرر می‌کند، و حتی جنگ و صلح نیز با تصویب وی انجام می‌شود، و با تصویب و رأی اعتمادی، دولت (قوه مجریه) نیز تحکیم پیدا می‌کند، و با رأی عدم اعتماد مجلس است که دولت ساقط می‌گردد.

پس نام‌گذاری آن به مجلس ریاست عمومی شایسته‌تر است از نام‌گذاری آن به مجلس شورا، و موقعیت این مجلس، موقعیت قیم کامل است که کفالت امور را به عهده می‌گیرد.

و شأن مجلس فقط و کالت از طرف مردم نیست، تا بگوئیم بین مرد و زن فرقی

نیست.

بعضی گمان می کنند که این ریاست باتو کیل رعیت صورت می گیرد ولی این گمان صحیح نیست، زیرا اولاً: این وکالت گرچه از طرف رعیت است، ولی در واقع وکالت نیست، بلکه ولایت و قیمومیت دادن است با شرائطی مخصوص، که پس از ثبوت آن دیگر مردم نمی توانند از آن صرف نظر کنند.

ثانیاً: برای افراد رعیت نسبت به خودشان، چنین ولایت و قیمومیتی وجود ندارد، تا چه رسد به آنکه آن را با وکالت به اعضای مجلس شورا منتقل کنند. ماحصل کلام آنکه: بر مبنای فلسفه اسلامی هر یک از افراد رعیت بر خود ولایت ندارند، تا آنرا باتو کیل به عضو شوری منتقل نمایند. و وکالت فقط می تواند حقی را که برای موکل ثابت است به وکیل منتقل نماید، ولی خود به تنهایی ایجاد حق نمی کند.

و اعضای شورا اگر فقهای باشند جامع الشرائط (حافظ نفس، نگهبان دین خود) در این صورت برای آنان ولایت شرعی ثابت است، نه وکالت، ولی اگر فقیه نباشند، یا دیگر شرائط را واجد نباشند، حق دخول در این منصب را شرعاً ندارند، زیرا این مقام برای فاقد شرائط، دخالت در امر ولّی است بدون استحقاق و شایستگی، و تصرف در امر اوست بی اجازه وی.

بلی بنا به طرز تفکر فلسفه غربی که ولایت هر کس را بر خود او جائز می شمرد، مسئله وکالت صحیح است .

و گویا عضو شورارا و کیل نامیدن، يك اصطلاح غربی است، و مأخوذ از غرب است .

این مطالب صرف نظر از آن چیزهایی است که قبلاً ثابت شد که حکم ولایت منحصر به امام علیه السلام است، و یا فقیه اعلم و أروع و خبیر و بصیری که در قلبش انوار ملکوت تجلی کرده، و معیار تشخیص حق و باطل در او قرار داده شده و نور الهی به وی افاضه گشته است. آنهم با تفویض امام این مقام را به او، و به نیابت وی از امام

(ع) می باشد، آن هم در صورتی که این مقام از طرف امام به او تفویض شود و به نیابت او کارها را انجام دهد^۱. پس با توجه به مطالب مذکور، عمل شوری باید منحصر به مشورت باشد نه هیچ چیز دیگر؛ بر مبنای این مرام، مانع از دخول زن در مجلس شورا اخباری است که دلالت دارند زن نباید در امور سیاسی، ولایتی، و غیره مورد مشورت قرار گیرد، خصوصاً در محافل مردان، اگر نگوئیم که آیه شریفه:

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَآيَةُ شَرِيفَةٌ:
وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ. اطلاق دارد، و امثال این موارد بر می گیرد (دقت شود).
بهر جهت شأن این مجلس که مرکز تصمیم گیری و اداره مملکت و محور صدور فرمانها و قوانین است اگر با آنچه که از نظر فلسفه و روح اسلامی یاد آور شدیم پایه گذاری نشود، مقابل ولایت امام و فقیه می باشد؛ و این خود از شئون ولایت است، که بایبعت عمومی صورت می گیرد؛ بنابراین اگر اعضای آنرا ولی و کفیل بنامیم، سزاوارتر است از آنکه وکیل بخوانیم. و این مقام و شأنی که مجلس شورا بر ملت دارد. بالاترین مرتبه ریاست و کامل ترین درجه قیومیت است، که با آیه شریفه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» صریحاً مخالفت دارد.

اما احتمال اینکه مدلول آیه منحصر در قیومیت مرد نسبت به زندگی شخصی خود باشد، به حکم اطلاق آیه مردود است. زیرا در آیه قیدی نسبت به قیومیت وی در امور خانوادگی، و حدی که فقط دلالت بر قیومیت مردان نسبت به همسران خود داشته باشد، وجود ندارد. و در این صورت می بایست بگوید: «مردان بر زنان خود قیومیت دارند».

فرضاً اگر آیه به محیط ازدواج و خانوادگی اختصاص داشته باشد، می پرسیم خداوند متعال که برای زن در خانه کوچک و محدود خودش و در امور ناچیز اجازه

۱- و این تفویض چه به عنوان نیابت خاص و چه به عنوان نیابت عام نسبت به فقهاء جامع شرایط می باشد.

قیمومیت نداده، پس چگونه قیمومیت تمام خانه‌های ملت یعنی مملکت را به‌وی سپرده، و او را اجازه داده که قیم و کفیل دولت و مملکت اسلامی شود؟ آیا قیمومیت حکومت، که برابر با قیمومیت عام است از قیمومیت يك خانه مهم‌تر و بزرگ‌تر نیست؟ آیامی توان پذیرفت، یا مسلمانی به‌چنین سخنی لب بگشاید که خداوند به زن قیمومیت میلیون‌ها انسان، و جامعه انسانی را واگذار نموده، ولی ولایت او را بر همسر خود نفی نموده، بلکه او را هم‌طور از با مرد هم قرار نداده، بلکه زنان صالحه را مطیع شوهران خود در حضور آنان، و حافظ ناموس و مال شوهران در غیابشان قرار داده است، و می‌فرماید: **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**: «زنان صالحه مطیع شوهر و حافظ ناموس و اموال وی در غیبت آنهاست». و درجائی دیگر می‌فرماید: **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** «در خانه‌های خود بنشینید و همچون زنان جاهلیت اولی به گردش و خودنمایی نپردازید».

و آیامی توان میان خانه نشینی، و میان آشکار گشتن در صف مردان و فریاد بر آوردن و سخنرانی نمودن، و تنازع و تخصص و محاجه و امثال اینها که لازمه امور عامه است مخصوصاً در امری که بحث و جدل در پی دلد مثل مجلس شورا، جمع نمود؟

گفته نشود که: خانه نشینی مخصوص زنان پیغمبر ﷺ بوده است.

زیرا وقتی که ملائک و حکمت خانه نشینی همه زنان، بازنان پیامبر یکی است،

چرا آیه اختصاص به زنان پیامبر ﷺ داشته باشد؟

آیامی توان گفت: خانه نشینی مخصوص زنان پیغمبر ﷺ است، یعنی امر به عدم تبرج و گردش و خودنمایی مختص به آنهاست، ولی خودنمایی مانند خودنمایی جاهلیت، و همچنین دیگر فقرات آیه مثل صدا به ناز کی بر آوردن با کسی که دچار بیماری شهوت است، بر ای زهای دیگر جز زنان پیامبر ﷺ جائز و حلال می باشد؟ علاوه بر این مگر زنان نبی اکرم ﷺ از دیگر زنان، در عقل و درایت کمتر بودند، که حکم خانه ماندن مختص به آنها باشد؟ و دیگر زنان، از زنان پیامبر ﷺ قوی تر

در تفسیر الرجال قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ توبیخ امیر المؤمنین علیه السلام عایشه را

و عاقل تر و مؤمن ترند، که حکم قرار در خانه و عدم تصدی حکومت و ولایت برای زنان پیامبر ﷺ و مختص به آنان باشد؟ مضافاً بر اینکه می بینیم که در خانه ماندن در موارد عدیده مثل عدم جهاد و جماعت، و تشییع جنازه...، که لازمه در خانه ماندن است، مختص به زنان پیغمبر ﷺ نبوده، بلکه برای همه زنان جعل شده است.

علاوه بر تمامی اینها چه در زمان نبی اکرم ﷺ و چه در زمان خلفاء حتی يك مورد نیافتیم، که زنی امر به خروج از خانه و تصدی حکومت، ریاست و قضاوت شده باشد. و عایشه چون به جنگ امیر المؤمنین علیه السلام آمد، در همان زمان مورد مؤاخذه و ملامت و تخطئه واقع گشت، چه برسد به نسلهای بعدی، آن هم نه به خاطر جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام، بلکه برای خروج از خانه که برای زن جائز نیست، مورد شماتت قرار می گیرد.

امیر المؤمنین علیه السلام - چنانچه در «جمهرة رسائل العرب» مذکور است، و از

«الامامة و السياسة» نقل شده - به عایشه نامه ای می نویسد و می فرماید:

«ما بعد تودر حالی که خدا و رسول را به خشم آوردی از خانه بیرون شدی،

و چیزی را می جوئی که از تو برداشته شده، زنان را با جنگ و اصلاح بین مردم چکار؟ آیات تو طلب خون عثمان می کنی؟ قسم به جان خودم آنکس که تر اهدف تیر بلاقر اوداده، و به این گناه بزرگ و ادار کرده، گناهش بزرگتر است از قاتلان عثمان. تو خشمگین نشدی، مگر آنکه خشم دیگران را برانگیختی! و به هیجان نیامدی مگر آنکه دیگران را به هیجان آوردی، از خدا بترس و به خانه ات باز گرد»^۱.

و عایشه با همه تیزهوشی و زرنگی، پاسخی نداشت که برای علی علیه السلام

بنویسد جز آنکه به وی نوشت: «کار از عتاب و سرزنش بالاتر است و السلام»^۲.

و ام المؤمنین ام سلمه به وی نامه نوشت و با آیات قرآن با وی احتجاج کرد، و

به او ثابت نمود که بر او لازم است که در خانه بنشیند، چنانچه در «جمهرة رسائل عرب» به نقل از شرح «نهج البلاغة» ابن ابی الحدید و «عقد الفرید» و «الامامة و السياسة» مذکور

۱ - «الجمهرة» ج ۱ ص ۳۷۸ و ص ۳۷۹ به نقل از «الامامة و السياسة» ج ۲ ص ۵۵

است: «از اُمّ سلمه زوجه پیامبر اکرم ﷺ به عایشه اُمّ المؤمنین:

سلام بر تو، سپاس خدائی را که جزا و خدائی نیست. امّا بعد، توبین رسول خدا و مردم حکم در خانه و حاشیه ای هستی و حجاب تو حجابی بر حرام اوست. قرآن دامن تو را جمع نموده، پس آنرا مگستر، و خدا صدای تو را فرو انداخته، آنرا بلند مساز؛ که خداوند پشتیبان این امت است.

اگر پیغمبر ﷺ می دانست که زنان تحمل جهاد دارند، بر تو نیز مقرر می داشت. از حق خود بیرون شدی، از حق خود بیرون شدی، بلکه ترا از گردیدن در شهرها نهی فرموده است.

ستون دین اگر کج شود، به وسیله زنان مستقیم نگردد، و اگر شکاف بردارد به وسیله زنان اصلاح نشود. زنان قابل ستایش، کسانی هستند که چشم خود فرو نهند، و صدا کوتاه سازند، با جان های زیور یافته به حیواشرم، با دامن های برچیده از گناه و آلودگی، و قدمهایی کوتاه.

به پیامبر ﷺ چه جواب خواهی داد، اگر به تو پر خور در حالی که از آبشخواری به آبشخواری دیگر روانی؟ به تحقیق که تو حجاب رسول خدا را برداشتی؛ و عهد حضرتش را رها ساختی. و بدان که تمام حرکات و اعمال در زیر نظر علم خداست. خواهی مرد، و به سوی پیامبر باز خواهی گشت. قسم می خورم که اگر به راه تو رفته بودم، و به من می گفتند: ای ام سلمه به بهشت در آ، همانا شرم می کردم که پیامبر ﷺ را ملاقات کنم، در حالی که پرده حجاب او را دریدم، حجابی که او بر من لازم کرد. خانه ات را پناهگاه خود قرار ده، و چادرت را گور خود ساز، تا اینکه باین حالت پیامبر ملاقات کنی. مطیع ترین حالات تو برای خدا وقتی است که ملازم خانه ات باشی. و بهترین کمک کننده دین خدا هستی آنگاه که در خانه ات وارد می شوی و در آنجا درنگ می کنی!

اگر سخنی از پیغمبر ﷺ را به یاد تو آورم که تو آن را می دانی، همچون

در تفسیر الرَّجَالُ قَوَّامُونَ.. توجیخ عایشه بر اینسته چون زن است نباید خروج کند

مار زخم خورده به خودخواهی پیچد، والسلام^۱. ابن خبر را یعقوبی در تاریخش ذکر کرده^۲. پس از پایان جنگ جَمَل (چنانچه طبری در تاریخش ذکر کرده) عمّار یاسر به عایشه گفت: ای ام المؤمنین، این روش و مسیر تو، از آن مسیری که پیمودن آن را خدا و رسول از تو پیمان گرفته‌اند، چقدر فاصله دارد! عایشه به وی گفت: ای ابو الیقظان. پاسخ داد: بلی. گفت: به خدا قسم تا آنجا که من می‌دانم تو همواره فردی حَقّ گو بوده‌ای. عمّار: شکر خدا را که سخن حَقّ را به نفع من بر زبان تو جاری کرد^۳ طبری در تاریخ خود، و محمد بن عبد ربّه اندلسی در «عقد الفرید» نقل می‌کنند: زید بن صوحان نامه‌ای به عایشه نوشت هنگامی که عایشه او را به سوی خود دعوت نمود، و امر کرد مردم را از اطراف امیر المؤمنین علیه السلام بپراکند: اما بعد، تو به چیزی مأموری، و ما به چیز دیگر. تو مأموری که در خانه بنشین، و ما مأموریم که بجنگیم تا فتنه برافتد. ولی تو مأموریت خود را فراموش کردی، و نامه نوشتی که ما را از مسئولیت خود باز داری^۴.

ابن عبّاس پس از پایان جنگ جمل برای رساندن پیام امیر المؤمنین علیه السلام نزد عایشه رفت، تا به او بگوید: امیر المؤمنین علیه السلام امر کرده در خانه‌ای که خدامعیّن کرده بنشینند و مستقر شود، عایشه به وی اجازه نداد داخل شود، سپس ابن عبّاس بی اجازه وارد شد. عایشه گفت: پسر عبّاس، باور نداشتیم بی اجازه به خانه‌ما در آیی، و بر مسند ما بنشین. ابن عبّاس گفت: به خدا قسم این خانه تو نیست و خانه تو آن خانه‌ای است که خدا امر کرده در آن استقرار یابی که اطاعت نکردی. اینک امیر المؤمنین علیه السلام تو را فرمان می‌دهد که به شهر خود که از آنجا آمدی، باز گردی^۵.

- ۱- «الجمهره» ج ۱ ص ۳۵۳ تا ۳۵۶ به نقل از «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۷۹ و «عقد الفرید» ج ۲ ص ۲۲۷ و «الامامة والسیاسة» ج ۱ ص ۴۵.
- ۲- «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۸۰ چاپ بیروت ۱۳۷۹ -۳- «طبری» ج ۳ ص ۵۴۸.
- ۴- «طبری» ج ۳ ص ۴۷۹ و «عقد الفرید» ج ۴ ص ۳۱۷.
- ۵- «تاریخ یعقوبی» ص ۱۸۳ چاپ بیروت سال ۱۳۷۹ هـ. مسعودی در «مروج الذهب» ج ۲ ص ۳۶۸ چاپ دارالاندلس و «عقد الفرید» ج ۴ ص ۳۲۸.

ومالك اشتر در وقتی که عایشه در مکه بود، نامه‌ای از مدینه به‌وی نوشت:
 تو زوجه پیامبر خدائی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خداوند ترا امر کرد در خانه بنشین، اگر
 فرمان خدا را اطاعت کنی، البته که خیر تو در آن خواهد بود، و اگر بخواهی عصای
 خود را برداری، حجاب از خویش بیفکنی، و موهای خود را بر مردم آشکار کنی،
 با تو خواهم جنگید، تا تو را به خانهات و جائی که خدا بر تو می‌پسندد، باز گردانم.^۱
 و امیر المؤمنین عَلِيٌّ پس از جنگ جمل نزد وی رفت، و با چوب برهودج او زد و
 فرمود: «ای حمیراء! آیا پیامبر تو را به این کار امر نمود؟ آیا فرمان نداد که در خانه
 بنشین؟ به خدا با تو بی‌انصافی کردند کسانی که تو را از خانه بیرون کشیدند و زنان
 خود را در خانه نگهداشتند در حالی که تو را آشکار ساختند».^۲

و پیش از این گفته شد، که ابابکره بر عدم جواز خروج عایشه به گفته پیغمبر
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ استدلال کرد، که: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ «ملتتی که زمام کار خود
 را به دست زنی بسپارد رستگار نخواهد شد».

حتی عبدالله بن عمر نیز وی را بر این کار ملامت کرد؛ و عایشه با همه فصاحت
 بیان، جوابی نداشت و به‌وی پاسخ نداد که برای اصلاح میان امّت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 بیرون شدم. و نگفت که وجوب ماندن در خانه مختص است به وقتی که بیرون آمدن
 زن از خانه، مصلحتی اقوی از مصلحت خانه نشینی نداشته باشد. و نیز پاسخ نداد
 که به فریاد مظلومان رسیدن و جهاد نزد خدا از حجاب بالاتر است.
 در اینجا بحث ما پیرامون حکومت، قضاوت، و ولایت زن به پایان می‌رسد.
 و محصل کلام آنکه: هر کس در مسائل فکری و اجتماعی خبرگی داشته
 باشد، و دلش به نور فقه و احکام الهی روشن شده، و به سیره و سنت پیامبر

۱- «جمهره رسائل العرب» ج ۱ ص ۳۵۸ به نقل از «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲

۲- «مروج الذهب» ج ۲ ص ۳۶۷.

عالیقدر اسلام ﷺ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ معرفت و آگاهی پیدا کرده باشند می‌دانند که این اساس استوار، که اسلام برای بانوان نهاده، و شارع حکیم برای زنان مقرر کرده بهترین چیزی است که خداوند حکیم و دانا و شارع اسلام برای تکمیل وجود زن بر حسب خصلت و فطرتی که در وجود وی آفریده، پی‌ریزی نموده است. همان نظامی که جمیع عوالم را باهمان نظام و انضباط آفریده.

اسلام که مرد را قیّم زن، و وجود او را بر زن فزونی بخشیده، به ملاحظه خیر محض و مصلحت تامّ می‌باشد.

کلام حقّی است که مطابق با واقعیت است، و خداوند در حقیقت با این عمل، حقّ زن را کاملتر و سرشارتر عطا کرده؛ و اگر چنین نبود حقوق اصیل و اولی و طبیعی از وی سلب شده بود، و در عمر و حیات و زیستن و مال و عرض و دین و دنیا بر وی ستم رفته بود، زیرا تجاوز از فطرت سلیم و قانون آفرینش بزرگترین ستم و تعدی و زیر پا نهادن حقّ است.

ای مؤمنان، دست از قرآن کریم، این منشور آزادیبخش و سعادت بشری برندارید، و آنرا به آراء باطل و افکار پوسیده که تراوش افکار محدود و ناقص و هوس آلود بشری است نفروشید، و از آیات محکم قرآن کمترین مقدار تنازل نکنید، و يك قدم واپس ننهید که نتیجه آن سقوط و تباهی و هلاکت خواهد بود.

فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (آیه ۳۳ از سوره لقمان - ۳۱).

«زندگی مادی شمارا نفریبد و دنیا شمارا از مسیر الله منحرف نسازد.»

طیّبات روحی و عقلانی خود را در اثر افکار متّهوسانه پائین نیاورید.»

و به خوشی‌های آمیخته به ناخوشی قانع مشوید^۱ که مؤمن چون کوه‌های

۱- اقتباس از آیه ۲۰ از سوره احقاف - ۴۶ :

و يوم يعرض الذين كفروا على النار اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها

فاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق و بما كنتم تقفون.

بلند و استوار است آنچنانکه طوفان‌های سهمگین زردفام و هلاک‌انگیز و مرگ‌خیزی که از جانب شرق و غرب می‌وزد او را نمی‌لرزاند بلکه در راه استوار الهی و صراط مستقیم قرآن خویش، محکم و استوار بمانید. خداوند شما را به کلام حق در دنیا و آخرت استوار و ثابت قدم بدارد.

بِئْسَ الْبِرَّ أَنْ كُوِّلُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَئِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ.
(آیه ۱۷۷ از سوره بقره - ۲).

«خوبی آن نیست که رو به شرق و غرب بگردانید و لکن خوب خوبی کسی است که به خدا ایمان آورد».

و بدانید که در میان شما رسول خدا و سنت و سیرت او موجود است، و این امام به حق قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه در میان شما است، که شما را به راه روشن رهنمون است و هرمانعی را از سر راه شما برمی‌دارد. این قرآن کریم شما است، آنرا پناه و نگهبان خود بگیرید که شما را در شبهای تاریک و گمراهی از شبهات می‌رهاند، و به فضای درخشان و زندگی بخش وارد می‌سازد. قرآنی که شفا بخش همه بیماری‌ها است.

این قرآن را به دست گیرید و بانگ بر آورید و آگاهی دهید که: مردان، قیّم زنانه، و مردان بر زنان فزونی دارند، و به همه اهل عالم از دانشمندان، حکام، زمامداران، متفکرین، استادان و روشن‌فکران آنها اعلان کنید که این است راه روشن که انسان جز پیمودن آن چاره‌ای ندارد، و راه خلاص غیر از آن نخواهد یافت، و از آفت‌های هوی و هوس جز در سایه این قرآن، راحت و نجاتی نیست. و از تشنگی که همان عطش جاهلیت است خلاصی پیدا نمی‌شود مگر که از این آب گوارا کام‌ها تر و تازه گردد.

۱- اقتباس از آیه ۲۷ از سوره ابراهیم - ۱۴:

يَسَّبَتْ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.

و بدانید که جهانیان به زودی به اسلام رو خواهند آورد و قرآن را پناه خود، و احکام آن را چون قلعه و پناهگاه برای خویش قرار خواهند داد. «و دین اسلام جهانی خواهد شد: وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِنَبِيِّهِ»^۱. (آیه ۳۹ از سوره انفال - ۸).

وَاللَّهُ مَتِّمٌ لِّأَمْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُكَافِرُونَ. (آیه ۸ از سوره صف - ۶۱).

«و خداوند نور خود را به کمال خواهد رسانید، گرچه کافران را ناخوش آید».

و دین خود را بر تمامی ادیان غلبه می‌دهد، هر چند مشرکان را ناخوش آید^۱.

پس مؤمن متعهد باید که راه حق را پیموده و از طریق اعتدال منحرف نشود که: قُلْ أَمْرٌ رَبِّي بِالْقِسْطِ. (آیه ۲۹ از سوره اعراف - ۷). «ای پیامبر بگو: پروردگرم به عدل و داد امر فرموده است».

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. (آیه ۲۵ از سوره حدید - ۵۷).

«به تحقیق ما پیغمبران خود را فرستادیم و با آنها کتاب حق و عدالت را نازل نمودیم که تا مردم را به راه عدل و حقیقت دعوت کنند». و حق همانا راه مستقیم و معیار وحیدی است که امور با آن سنجیده می‌شود.

وَأَلْوَزَنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ. (آیه ۸ از سوره اعراف - ۷).

«میزان در آن روز حق است».

فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ. (آیه ۳۲ از سوره یونس - ۱۰).

«پس آیا سوای حق به جز گمراهی می‌تواند باشد؟ پس به کجا می‌روید؟».

يك مسلمان آگاه کسی است که به آنچه در کتاب خداست عمل کرده، و به گفتار عوام که از روی هواهای نفسانی سخن می‌رانند اعتنائی نداشته باشد.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ

۱- اقتباس از آیه ۹ از سوره صف - ۶۱.

هوایی ارسل رسوله بالهدى و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون.

هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ . (آیه ۱۲۰ از سوره بقره - ۲).

«ای پیامبر هنگامی یهود و نصاری از تو خوشنود خواهند شد که از آنها پیروی نمایی. بگو هدایت، هدایت الهی است. و اگر از آنها پیروی کنی پس از آنکه به راه راست عالم شدی، دیگر برای تو یار و کمک کاری از جانب خدا نخواهد بود.»

قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنْ صَلَوَتِي وَنَسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ . (آیه ۱۶۱ تا ۱۶۳ از سوره انعام - ۶).

«بگو پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، دین استوار و پا بر جای حضرت ابراهیم و او از مشرکین نبود. بگو که نماز من و عبادت من و زندگانی و مردن من تمام برای خداوند است. او که شریکی ندارد، و من به این دین و راه صحیح مأمور شدم و اولین مسلمان در این راه می باشم.»

در اینجا سخن را تمام کرده، مطلب را به پایان می بریم. و طولانی شدن مطلب یا تفصیلاتی که داده شد، به جهت اهمیت موضوع بوده است. و بحمد الله از نظر قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، و جهات علمی و اجتماعی بحث کافی شده است. و خداوند ما را به آنچه سابقاً وعده داده بودیم موفق گرداند، که آن عبارت بود از تمیم رساله «شذرات اللّٰهالی» پیرامون مسئله مجاز نبودن دخالت زن در امور قضاوت و حکومت، که این رساله را در آخر ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۹ هجری قمری به پایان رساندیم. و سپاس در دنیا و آخرت از آن خداوند است، و آخرین کلام ما حمد پروردگار است.^۱

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

(آیه ۵۳ از سوره آل عمران - ۳).

۱- اقتباس از آیه ۱۰ از سوره یونس - ۱۰ :

دَعُوهُمْ فِيهَا سَبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجَهُمُ اللَّهُ مِنْهَا بِدِينِهِمْ إِذِ احْتَمَبُوا رَبَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ عَلِيمٌ .

در تفسیر الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ حمد خداوند، بهترین پادان بخش است

«پروردگارا ما به آنچه تو فرستادی ایمان آوردیم، و از رسول تو پیروی نمودیم
پس ما را از شاهدین قرار ده.»

رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
(آیه ۸ انسوره آل عمران - ۳).

«پروردگارا دل‌های ما را پس از هدایت آشفته مگردان و از جانب خود بر ما
رحمت فرست ، به درستی که تو بخشنده‌ای.»

این رساله در روز بیست و دوم ذی‌القعدة الحرام سال ۱۳۹۹ هجری قمری به
پایان رسید.

امیدوار بر عفو و غفران الهی
سید محمدحسین حسینی طهرانی - طهران

ترجمه رساله بدیعه از متن عربی به فارسی در رجب سال ۱۴۰۰ هجری قمری به
پایان رسید. (مترجم)